

اخلاق نمونه امام علی (ع)

نام و نام خانوادگی محققان:

فرامرزنیکخوی-حمیرضا شایان نیک-شاهین رضاییان

نام و نام خانوادگی استاد راهنما:

علیرضا یزدان پناه

استان خراسان رضوی/شهرستان مشهد/آموزشگاه ثارالله(فرهنگیان ۲)/دوم

دیرستان/آذر ۸۵

تقدیم به:

پویندگان راه تعلیم و تربیت _ جامعه ای با فرهنگ _ معلمان و افراد روشن فکر

تقدیر و تشکر از:

استاد_پدرو مادر و برادر

پیشگفتار:
هدف از انجام این تحقیق برطرف کردن مشکلی از جامعه نیز می باشد

چکیده:

شکی نیست که سبقت در کارهای خیر نوعی امتیاز و فضیلت است، و پروردگار عالم در آیات زیادی بندگان را به انجام آنها، و سبقت گرفتن به یکدیگر دعوت می‌فرماید

مؤمنین پیشتاز از مهاجرین و انصار، و کسانی که از آنان به نیکی پیروی کردند، خداوند از آنان خوشنود، و آنان نیز از او خوشنودند، و باغهایی از

بهشت برآنان فراهم گردیده، که نهرها از زیر درختانش جریان دارد، و این گروه برای همیشه در آن خواهند ماند، و این پیروزی بزرگی اسدرا این آیات چنانچه ملاحظه می‌فرمائید، پروردگار عالم از اشخاص پیشتاز در کارهای خیر، و مخصوصا از مهاجرین و انصاری که جزو نخستین مؤمنین هستند به نیکی یاد نموده، و پاداش بهشت و «فوز عظیم» وعده می‌دهد.

نظر دانشمندان و مورخین اسلام که علی نخستین مؤمن اس تمام دانشمندان و مورخان و سیره نویسان اتفاق نظر دارند که «علی بن ابیطالب علیه السلام» اولین فردی است که رسالت پیامبر خدا را تایید کرده، و در حساسترین و خطرناکترین ایام جان خود را با رضای الهی معامله نموده است، البته در این میان برخی مغرضین که تحمل فضایل آن حضرت را نداشته‌اند، گاهی برخلاف «اجماع حاصله» سنگ اندازی کرده‌اند، که کسی از شخصیت‌های اسلامی و تاریخی به آن توجه نکرده است.

آیا علی (ع) قبل از رسالت پیامبر خدا مؤمن نبود؟

مطالبی که در مورد پیشتازی امیر المؤمنین علی علیه السلام در تایید رسالت پیامبر خدا و ایمان آوردنش بحث کردیم، و شواهد زنده‌ای از کتابهای اهل سنت نقل نمودیم، هرگز ایمان وی را منحصر به ایام بعد از رسالت رسول خدا نمی‌نماید، بلکه علی علیه السلام از اول تولدش مؤمن بوده، و نور و فطرت و خمیره‌اش با رسول اکرم صلی الله علیه و آله یکسان می‌باشد، و هیچ زمانی را نمی‌توان تصور کرد که علی علیه السلام در آن دوران مؤمن نبوده است.

مقدمه.....

شکی نیست که سبقت در کارهای خیر نوعی امتیاز و فضیلت است، و مؤمنین پیشتاز از مهاجرین و انصار، و کسانی که از آنان به نیکی پیروی کردند، خداوند از آنان خشنود، و آنان نیز از او خشنودند، و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم گردیده، که نهرها از زیر درختانش جریان دارد، و این گروه برای همیشه در آن خواهند ماند، و این پیروزی بزرگی است در این آیات چنانچه ملاحظه می فرمائید، پروردگار عالم از اشخاص پیشتاز دکارهای خیر، و مخصوصا از مهاجرین و انصاری که جزو نخستین مؤمنین هستند به نیکی یاد نموده، و پاداش بهشت و «فوز عظیم» وعده می دهد.

پروردگار عالم در آیات زیادی بندگانش را به انجام آنها، و سبقت گرفتن به یکدیگر دعوت می فرماید. در میان تاریخ نویسان، در مورد این که حضرت علی علیه السلام اولین مومن به خدا و پیا از مجموع آیات و تفسیرها و احادیث نبوی و علوی و نظرات دانشمندان بزرگ اهل سنت، چنین به دست می آید که «امیر المؤمنین علی علیه السلام» نخستین مؤمن به خدا و پیامبر در میان تمام مسلمانان است، و این یک موضوع مسلم تاریخی است که کوچکترین شبهه ای ندارد.

این حدیث، آن هم در یک منبع معتبر اهل سنت یک دنیا معنی دارد، و می رساند که علی علیه السلام «عدل» پیامبر است، و درک و ایمان و معرفت وی مخصوص دوران رسالت نبوی نیست، بلکه قبل از این دوران هم با «عالم غیب» مربوط بوده است هر چند از نظر ظاهری یک کودک چند ساله ای بیش نبود!!! علی علیه السلام اساس عترت در هر صورت در این بخش ویژگی مهم عترت تبیین شد. اهتمام راه عترت آشکار گشت و علی علیه السلام به عنوان محور و اساس عترت والاترین ویژگی اش همتای قرآن بودن است. فضیلتی برتر

از وحی بودن و ظرفیت تعلیم حقایق الهی راداشتن و مسجود برترین موجودات جهان «فرشتگان» قرار گرفتن تصور نمی شود. از همین نکته خطر انحراف از راه عترت و خطر دست رد زدن به سینه عترت آشکار می شود که نابسامانی های امت اسلامی از این سمت سو سویه می گیرد. عترت سیل خروشان معارف است: «ینحدر عنی السیل» از من معارف الهی چون سیل خروشان سرازیر است.

روش تحقیق:

استفاده از قرآن کریم _ با استفاده از رایانه _ مدت اجرای طرح حدود ۴ ماه _ مسایل و مشکل مسیر راه تحقیق محدودیت وقت بوده است

ادبیات و سوابق موضوع:

این موضوع از جایی که منبع آن قرآن است سابقه ای طولانی دارد

علی نخستین مؤمن به خدا و پیامبرش

شکی نیست که سبقت در کارهای خیر نوعی امتیاز و قضیلت است، و پروردگار عالم در آیات زیادی بندگان را به انجام آنها، و سبقت گرفتن به یکدیگر دعوت می‌فرماید.

(۱)

تقدم در ایمان و تصدیق و یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز یکی از امتیازات بزرگ برای مؤمنین شمرده شده، و پروردگار عالم و در کلام الله مجید از گروه پیشگامان به نیکی یاد کرده، و وعده بزرگ و پاداش مضاعف به آنان می‌دهد!

«و السابقون السابقون. اولئك المقربون» (۲)

پیشگامان پیشگامان، در پیشگاه خدا مقربند.

این آیه افراد پیشتاز در کارهای نیک، به ویژه ایمان و فداکاری را تمجید می‌نماید. (۳) و در آیه دیگری در مورد «مهاجرین و انصار» که زودتر از دیگران آئین یکتا پرستی را پذیرفته، و به وظیفه خود عمل نموده‌اند... وعده رضای خدا، و بهشت جاودانی مرحمت گردیده است:

«و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان

رضی الله

عنهم و رضوا عنه، و اعد لهم جنات تجری تحتها الانهار، خالدین فیها ابدًا ذلک

الفوز العظیم» (۴)

مؤمنین پیشتاز از مهاجرین و انصار، و کسانی که از آنان به نیکی پیروی کردند، خداوند از آنان خشنود، و آنان نیز از او خشنودند، و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم گردیده، که نهرها از زیر درختانش جریان دارد، و این گروه برای همیشه در آن خواهند ماند، و این پیروزی بزرگی است در این آیات چنانچه ملاحظه می‌فرمائید، پروردگار عالم از اشخاص پیشتاز در کارهای خیر، و مخصوصاً از مهاجرین و انصاری که جزو نخستین مؤمنین هستند به نیکی

یاد نموده، و پاداش بهشت و «فوز عظیم» وعده می‌دهد.

در ذیل این آیات در تفسیرهای «شیعه و سنی» احادیثی در ارتباط با سبقت ایمان حضرت علی علیه السلام مطالب جالب توجهی آمده است، از آن جمله در حدیثی «ابن عباس» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند، که «جبرئیل امین» از سوی خدا آمده و در رابطه با آیه نخست فرمود:

ذلک علی و شیعتہ هم السابقون من الله بکرامتهم. (۵)

«آنان علی و پیروان او هستند، که پیشتازان به سوی بهشت، و مقربان درگاه الهی می‌باشند، به خاطر عظمتی که خداوند برای آنان قائل است.»

علاوه بر این حدیث، صدها حدیث دیگر، و نقل‌های تاریخی از منابع معتبر اهل سنت به دست ما رسیده است که حاکی است امیر المؤمنین نخستین و پیشگام‌ترین افراد است در ایمان به خدا و رسول وی.

مرحوم «علامه امینی» رضوان الله تعالی علیه در کتاب شریف «الغدیر» یکصد حدیث از کتاب‌های اهل «سنت» در این باره آورده، و یکایک، و همه آنها را نقل می‌کند!!! (۶)

و خود امیر المؤمنین علی علیه السلام در تمام مناظره‌ها و محاجه‌هایش با رقبا و غاصبان لایت‌به این موضوع تمسک نموده، و آن را یکی از فضایل و امتیازات خویش به حساب می‌آورد، و مرتب در سخنرانی‌هایش به مردم عادی نیز آن را گوشزد می‌فرمود. (۷) پس از این جملات و شواهد زنده قرآنی و حدیثی نتیجه می‌گیریم که پیشتازی در ایمان به خدا و پیامبر عزیز اسلام، خود یک امتیاز بزرگ، و موجب افتخار می‌باشد، که علی علیه السلام آن را از آن خود ساخته است.

علی (ع) خود را نخستین مؤمن می‌داند در پیشگام بودن حضرت علی علیه السلام در ایمان به خدا و رسولش، علاوه بر آیات

و تفاسیری که نقل کردیم، خود آن حضرت نیز در موارد زیادی به آن تمسک می‌فرمود، و ما در اینجا نمونه‌های اندی ذکر می‌کنیم:

۱- قال علی (ع): «انا عبد الله و اخو رسوله، و انا الصديق الاكبر، لا يقولها بعدى الا كذاب مفتر، و لقد صليت قبل الناس سبع سنين.» (۸)

«علی (ع) می‌فرمایند: من بنده خدا و برادر پیامبرم، صدیق اکبر منم، این ادعا

را کسی نمی‌کند مگر این که دروغگوی آشکار و بزرگ است، هان ای مردم! بدانید که من هفت سال قبل از دیگران نماز خواندم»

۲- قال علی (ع): «و لقد کان یجاور فی کل سنه بحراء فراه و لایراه غیری و لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله (ص) و خدیجه و انا ثالثهما، اری نور الوحی و الرساله، و اشم ریح النبویه...» (۹)

«رسول خدا در هر سالی (یکماه) در غار «حراء» به عبادت می‌پرداخت، جز من کسی او

را نمی‌دید و فقط من در کنارش بودم، و در آن زمان اسلام به هیچ خانه‌ای نیامده بود مگر به خانه رسول خدا و خدیجه و من که در کنار آنان بودم، نور «وحی» و رسالت را می‌دیدم، و بوی خوش نبوت را می‌بوئیدم.»

۳- قال علی (ع): «...فانا اول من آمن به، ام علی نبیه؟ فانا اول من صدقه...» (۱۰)

در جنگ «صفین» چون سپاه آن حضرت بعد از حيله «معاویه و عمروعاص» دست از جنگ

برداشته و گروه منافقین به ساحت مقدس و با عظمت مولای متقیان جسارت کردند، حضرت در جواب آنان فرمودند: «آیا به خدا دروغ می‌گوییم؟ در حالی که من نخستین فردی هستم که به او ایمان آورده‌ام؟ و یا به پیامبر دروغ می‌گوییم که باز نخستین شخصی هستم که رسالت وی را تصدیق کردم.»

از این فرازهای نمونه که از دهها مورد دیگر برگزیدیم، به صراحت به دست می‌آید که آن حضرت (علاوه بر فضایل دیگرش که در جای خود بحث می‌گردد) در سبقت ایمان و نایب و تصدیق رسالت پیامبر خدا پیشتان بوده، و بر تمام مؤمنین و اصحاب رسول گرامی اسلام پیشی گرفته است.

رسول خدا پیشگامی علی را تایید می‌کند

پیامبر گرامی اسلام طبق دستور صریح قرآن مجید مبین حق و باطل، و رافع

اختلاف

در میان مردم است، و خداوند متعال تاکید می‌کند که مردم هنگام بروز اختلاف به آن حضرت مراجعه نموده و از طریق وی مشکل خویش را برطرف سازند. (۱۱) اگر چه پیشتازی امیر المؤمنین در ایمان به خدا و پیامبر مورد اتفاق و اجماع مسلمین است، و دانشمندان اهل سنت به آن اعتراف کرده‌اند (۱۲)، و لیکن گاهی شیاطین مغرض و دشمنان لایت‌بحق علی علیه السلام حرفهایی می‌زنند که ایجاب می‌کند از سخنان در بار پیامبر اسلام، آن هم از کتاب‌های معتبر برادران اهل سنت در این مورد به احادیثی تبرک جست. و نمونه‌هایی را ذکر کنیم:

۱- عن عمر بن خطاب، قال: قال رسول الله (ص): «...انت اول الناس اسلاما و اول

الناس ايمانا و انت منى بمنزلة هارون من موسى» (۱۳)

«عمر بن خطاب» می‌گوید: با جمعی به محضر پیامبر خدا شرفیاب شدیم، ناگاه

آن حضرت

ست‌خود را بر شانه علی علیه السلام گذاشته و فرمود: «تو نخستین کسی

هستی که با

اسلام خود رسالت مرا تایید نموده و ایمان آوردی، نسبت تو به من همانند

نسبت

هارون پیامبر است به موسی!»

۲- عن النبي (ص): «اولكم واردا على الحوض اولكم اسلاما على بن ابي طالب»

(۱۴)

رسول خدا فرمودند: نخستین کسی که در «حوض کوثر» بر من وارد

می‌گردد، آن شخص است

که پیش از همه ایمان آورده است، و او «علی بن ابیطالب» می‌باشد.»

۳- قال رسول الله (ص): «لقد صلت الملائكة علي و علي سبعا سنين لم

تصل علي

ثالث لنا» (۱۵)

همانا ملائکه خداوند هفت سال برای من و علی درود و صلوات فرستاده‌اند

که هنوز

از شخص ثالثی خبری نبود!!

۴- قال ايضا: «علي اول من آمن بي، و اول من يصفحني يوم القيامة، و هو

الصديق

الاکبر، و هو الفاروق يفرق بين الحق و الباطل.» (۱۶)

نبی اعظم در مورد عظمت علی علیه السلام می‌فرماید: علی اولین کسی است

که به من

ایمان آورده، و نخستین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه می‌کند، و

اوست که

صدیق اکبر است، و بین حق و باطل تمیز می‌دهد!!

۵- و در حدیث دیگری می‌فرمایند: علی نخستین کسی است که با من نماز

خواند. (۱۷)

۶- عن ابن عباس قال: سمعت عمر بن الخطاب يقول: كفوا عن ذكر علي بن ابي

طالب فقد

رايت من رسول الله (ص) فيه خصالا لان تكون لي واحدة منهن في آل الخطاب

احب

الی مما طلعت علیه الشمس... قال رسول الله: انك مخاصم تخاصم انت اول

المؤمنین

ایمانا، و اعلمهم بایام الله، و اوفاهم بعهده و اقسهم بالسویه... (۱۸)

ابن عباس می گوید «از خلیفه دوم» شنیدم که می گفت: هرگز در مورد «علی بن

ابیطالب» بد نگوئید، زیرا از پیامبر خدا درباره وی صفاتی را شنیدم که

هرگاه

یکی از آنها در «آل خطاب» بود، برای من بهتر از همه آنها بود که آفتاب بر

آنها

می تابد!!

آنگاه قضیه مبسوطی را شرح می دهد که با همفکران خود «ابوبکر و ابو

عبیده» به

محضر رسول خدا رسیدند، در حالی که آن حضرت به علی علیه السلام تکیه

نموده و از

او کمک می گرفت، فرمودند: علی! با تو مخاصمه و محاجه خواهند کرد، تو

نخستین فردی

هستی که به من ایمان آوردی، و تو به «ایام الله» و روزهای خاص از همه

داناتری!! و از جهت وفا و تعهد و عدالت نیز بر همه برتری داری!! تو از همگان

برای مردم مهربانتری...

همه این احادیث ششگانه که از طریق اهل سنت و از منابع معتبر آنان ذکر

گردید، حاکی است که امیر المؤمنین نه تنها نخستین فردی است که به خدا و

پیامبرش ایمان آورده، و در راه رضای خدا و رسولش فداکاری کرده

است، بلکه دارای

امتیازات خاص و منحصر به فردی است که «خلیفه دوم» برای دارا بودن به

یکی از

آنها سینه چاک می‌کند، و داشتن یک صفت علوی را بهتر از تمام دنیا و ما
فیها

می‌داند، آری علی در تمام صفات انسانی و اسلامی نظیر نداشته و ندارد...
نظر دانشمندان و مورخین اسلام که علی نخستین مؤمن است
تمام دانشمندان و مورخان و سیره نویسان اتفاق نظر دارند که «علی بن
ابیطالب

علیه السلام» اولین فردی است که رسالت پیامبر خدا را تایید کرده، و در
حساسترین و خطرناکترین ایام جان خود را با رضای الهی معامله نموده
است، البته

در این میان برخی مغرضین که تحمل فضایل آن حضرت را نداشته‌اند، گاهی
بر

خلاف «اجماع حاصله» سنگ اندازی کرده‌اند، که کسی از شخصیت‌های
اسلامی و تاریخی
به آن توجه نکرده است.

«ابن ابی الحدید» امام «معتزله» که یکی از مورخین و محققین و دانشمندان
بزرگ

اهل سنت است، می‌نویسد:

«و اعلم ان شیوخنا المتکلمین لا یکادون یختلفون فی ان اول الناس اسلاما
علی

بن ابیطالب علیه السلام» (۱۹)

بدان که در میان اکابر و بزرگان و متکلمین گروه «معتزله» اختلافی نیست که
علی

بن ابی طالب علیه السلام نخستین فردی است به اسلام ایمان آورده و

پیامبر خدا

را تایید کرده است.

و سپس دو بیت اشعاری را که منتسب به امیر المؤمنین علیه السلام در این

زمینه

است نقل نموده و می نویسد:

محمد النبی اخی و صهری و حمزه سید لشهداء عمی سبقتکم الی الاسلام طرا

غلاما

ما بلغت اوان حلمی

رسول خدا برادر و پدر خانم من است و حمزه سید الشهداء عموی من

می باشد من بر

تمام شما در ایمان به خدا و پیامبر پیشتازم در حالی که هنوز به سن بلوغ

نرسیده بودم

و بعد در یک تتبع و تحقیق تاریخی می نویسد:

«سلمان فارسی (محمدی صلی الله علیه و آله)، ابو ذر غفاری، مقداد، خباب

ارت، ابو

سعید خدری، زید بن اسلم» و اکثر اهل حدیث و تحقیق و سیره معتقدند که

نخستین

مؤمن به خدا و پیامبر، علی علیه السلام است، و او بر تمام صحابه و یاران

پیامبر مقدم است!! (۲۰)

و یکی دیگر از بزرگان اهل سنت «حاکم نیشابوری» است، او در این زمینه

می نویسد:

«لا اعلم خلافا بین اصحاب التواریخ ان علیا رضی الله عنه اولهم اسلاما...»

(۲۱)

در میان تاریخ نویسان، در مورد این که حضرت علی علیه السلام اولین مومن به خدا

و پیامبر است، هیچگونه اختلاف نظر وجود ندارد.

و بالاخره مرحوم «علامه امینی» رضوان اله علیه در این زمینه (الاجماع علی

ان

علیا اول من اسلم) باب مخصوص را ذکر نموده، و در آن از دهها دانشمند

اهل سنت و

مورخان و محققان صاحب نظر مطالبی در اعتراف به این حقیقت مسلم

تاریخی آورده

است، که علاقه مندان تفصیل می توانند به ان مراجعه فرمایند (۲۲).

در پایان این قسمت با یک داستان مناسب این موضوع را پی می گیریم:

«عقیف کندی» یک بازرگان عطر و لباس بود، او برای خرید اجناس مربوطه

وارد مکه

شد، و به منزل «عباس بن عبد المطلب» مراجعه کرد، زیرا عباس نیز مردی

ثروتمند و

اهل تجارت بود، آنان زمانی در کنار کعبه نشسته بودند، و به سوی آن

تماشا

می کردند، ناگاه رسول خدا با چهره ای زیبا و روشن وارد «مسجد

الحرام» گردید، و

به سوی آسمان نگاه کرد (برای بررسی وقت)، و یواش یواش به کنار کعبه

آمد، دیری

نپائید که امیر المؤمنین علی علیه السلام در حالی که چهره مبارک او پر نور

بود وارد مسجد شد، و در طرف راست پیامبر خدا قرار گرفت، و سپس «خدیجه» همسر با

وفای پیامبر عزیز اسلام وارد گشت، و در عقب آنان ایستاد... رسول اکرم با امیر

المؤمنین و خدیجه علیهم السلام مشغول نماز شدند، و مردم بت پرست این صحنه را

تماشا می کردند، و رکوع و سجود و کیفیت نماز آنان را مورد توجه قرار می دادند... «عقیف بن قیس کندی» به «عباس بن عبد المطلب» گفت: چه امر

بزرگی است! عباس نیز جواب مشابه داد، و سپس خطاب به عقیف گفت: می دانی که این جوان

کیست؟ عقیف: نه، بگو ببینم او کیست؟

عباس: او «محمد بن عبد الله» پسر برادرم است، آیا می دانی آن جوان دیگر کیست؟

عقیف: نه، او کیست؟ عباس: او نیز پسر برادر دیگرم «علی بن ابیطالب» است. آیا آن زن را

می شناسی؟ عقیف: نه، او را چه می شناسم؟

عباس: او «خدیجه» دختر «خویلد» همسر «محمد» است، این پسر برادرم «محمد» فکر می کند که

خدایش آفریدگار زمین و آسمان است، و وی را به این دین و برنامه دستور داده، او

داده، او

خود را پیامبر خدا می‌داند؟ و کسی از ما او را تصدیق نکرده است، فقط همین جوان «علی» پسر عمویش، و این زن «خدیجه» همسرش او را تایید و تصدیق کرده‌اند، سوگند به خدا در روی این زمین پهناور جز این سه نفر کسی پیرو این دین نمی‌باشد. (۲۳)

از مجموع آیات و تفسیرها و احادیث نبوی و علوی و نظرات دانشمندان بزرگ اهل سنت، چنین به دست می‌آید که «امیر المؤمنین علی علیه السلام» نخستین مؤمن به خدا و پیامبر در میان تمام مسلمانان است، و این یک موضوع مسلم تاریخی است که کوچکترین شبهه‌ای ندارد.

آیا علی (ع) قبل از رسالت پیامبر خدا مؤمن نبود؟
مطالبی که در مورد پیشتازی امیر المؤمنین علی علیه السلام در تایید رسالت پیامبر خدا و ایمان آوردنش بحث کردیم، و شواهد زنده‌ای از کتابهای اهل سنت نقل

نمودیم، هرگز ایمان وی را منحصر به ایام بعد از رسالت رسول خدا نمی‌نماید، بلکه علی علیه السلام از اول تولدش مؤمن بوده، و نور و فطرت و خمیره‌اش با رسول اکرم صلی الله علیه و آله یکسان می‌باشد، و هیچ زمانی را نمی‌توان تصور کرد که

علی علیه السلام در آن دوران مؤمن نبوده است، اینک توجه شما را به دلایل

این

موضوع حساس جلب می‌نمایم:

۱- کان علی علیه السلام یری مع رسول الله صلی الله علیه و آله قبل الرسالة الضوء و یسمع الصوت و قال له صلی الله علیه و آله: لولا انی خاتم الانبیاء لکنت شریکا فی النبوة (۲۴)

«ابن ابی الحدید» که این حدیث پر معنی را از «امام صادق علیه السلام» نقل می‌کند می‌گوید: حضرت علی علیه السلام قبل از آن که پیامبر اسلام به

رسالت

مبعوث شود، نور نبوت را در چهره او می‌دید صدای «ملک» را می‌شنید و پیامبر اسلام به علی علیه السلام فرمود: اگر نبود این که من خاتم پیامبران هستم، تو هم در رسالت من شریک می‌شدی!!!

این حدیث، آن هم در یک منبع معتبر اهل سنت یک دنیا معنی دارد، و می‌رساند که

علی علیه السلام «عدل» پیامبر است، و درک و ایمان و معرفت وی مخصوص دوران

رسالت نبوی نیست، بلکه قبل از این دوران هم با «عالم غیب» مربوط بوده است هر

چند از نظر ظاهری یک کودک چند ساله‌ای بیش نبود!!!

۲- قال علی (ع): «ما کذبت و لا کذبت و لا ضللت و لا ضل بی» (۲۵)

«هرگز در عمرم دروغ نگفتم، و دروغ گفته نشدم، و هیچگاه گمراه نشدم و کسی به

وسیله من گمراه نشده»

علی علیه السلام در این فراز بطور صریح می فرماید: هرگز در عمرم ساعتی

را

نمی توانید تصور کنید که من ایمان نداشته ام، بنابر این علی علیه السلام پیوسته ایمان داشته است هر چند صغیر و بچه بوده باشد. در این زمینه «ابن ابی

الحدید» می گوید: علی در دوران کودکی در دست پیامبر بود، و به وسیله او

تربیت

گردید و لذا عقیده و ایمان قلبی او هرگز به شرک آلوده نگردید... (۲۶).
پی نوشتها:

(۱) سوره بقره آیه ۱۴۸

(۲) سوره واقعه ۱۰ و ۱۱

(۳) در تفسیر این آیه مطالب مفیدی آمده است

(۴) سوره توبه آیه ۱۰۰

(۵) تفسیر مجمع البیان ج ۹ ص ۲۱۵، تفسیر المیزان ج ۱۹ ص ۱۳۴، تفسیر

نمونه ج ۱۹ ص

۲۰۵، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۲۰۹

(۶) الغدیر ج ۳ ص ۲۱۹ به بعد

(۷) شرح ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۲۲ «ان امیر المؤمنین ع ما زال یدعی ذلک

لنفسه و

يجعله فی افضلیته...»

(۸) کنز العمال ج ۱۳ ص ۱۲۲ ش ۳۶۳۸۹، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۴۴ ش

۱۲۰، ابن ابی

الحدید ج ۱ ص ۳۰ الغدیر ج ۳ ص ۲۲۱ با نقل منابع معتبر دیگر از اهل سنت

- (۹) نهج البلاغه فیض خ ۲۳۴ ص ۸۱۱ و ۸۱۲
- (۱۰) نهج البلاغه ف خ ۷۰ ص ۱۶۶، شرح ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۱۲۷
- (۱۱) سوره نساء آیه ۵۹.
- (۱۲) پس از این بحث در آن زمینه نیز شواهد زنده‌ای آورده‌ایم. لطفاً مراجعه فرمائید
- (۱۳) کنز العمال ج ۱۳ ص ۱۲۴ ش ۳۶۳۹۵، بحار الانوار ج ۴۰ ص ۷۸
- (۱۴) شرح ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۱۷، الغدیر ج ۳ ص ۲۲۰ و چند حدیث دیگر
- (۱۵) شرح ابن ابی الحدید ج ۷ ص ۲۱۹
- (۱۶) فرائد السمطین ج ۱ ص ۳۹ ش ۳
- (۱۷) فرائد السمطین ج ۱ ص ۲۴۵ ش ۱۹۰ (ان اول من صلی معی علی)
- (۱۸) کنز العمال ج ۱۳ ص ۱۱۷-۱۱۶ ش ۳۶۲۷۸
- (۱۹) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۲۲
- (۲۰) ان علیا علیه السلام اول من اسلم، و فضل هؤلاء علی غیره ج ۴ ص ۱۱۶
- (۲۱) مستدرک علی الصحیحین کتاب معرفت ص ۲۲ به نقل الغدیر ج ۳ ص ۲۳۸
- (۲۲) الغدیر ج ۳ ص ۲۳۸ به بعد
- (۲۳) مسند ۱ حمد حنبل ج ۱ ص ۲۰۹ و ۲۱۰، کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۵۷، تاریخ طبری ۲ ص
- ۲۱۲ شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹ ج ۴ ص ۱۱۹ و ج ۱۳ ص ۲۰۹ و ۲۲۶، کنز العمال ج
- ۱۳ ص ۱۱۱ ش ۳۶۳۶۲، بحار الانوار ج ۴۱ ص ۱۵۱
- (۲۴) شرح ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۲۱۰
- (۲۵) نهج البلاغه ج ۱۷۶ ص ۱۱۷۲

(۲۶) ج ۱ ص ۴: «اسلم علی یدیه صبیا قبل ان یمس قلبه عقیده سابقه او

یخالط عقله

شوب من شرک...»

آفتاب ولایت ص ۳۱

علی اکبر بابازاده

فصاحت و بلاغت علی علیه السلام

اما الفصاحة فهو (علی علیه السلام) امام الفصحاء و سید البلغاء و عن کلامه

قیل دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوقین.

(ابن ابی الحدید)

نطق آدمی از نظر علم منطق فصل ممیز انسان از حیوانات دیگر است که

خداوند

بحکمت بالغه خویش آنرا وسیله امتیاز او قرار داده است چنانکه فرماید: خلق

الانسان علمه البیان (۱).

گوهر نفس که حقیقت آدمی است با سخنوری تجلی کند و بقول سعدی:

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

و بهمین جهت خود امام فرماید: المرء مخبوء تحت لسانه. یعنی مرد در زیر

زبانش

نهفته است، و هر قدر شیوائی و رسائی سخن بیشتر باشد تاثیرش در

شنونده بطور

مطلوب خواهد بود.

در دوران جاهلیت مقارن ظهور اسلام در عربستان فصحاء مانند امرء

القیس و غیره

که اشعار سحر انگیز میسرودند وجود داشتند ولی فصاحت کلام علی علیه السلام همه

فصحای عرب را بتحیر و تعجب وا داشت و بالاتفاق در برابر کلام او در مانده شده و او را امیر سخن نامیدند.

ابن ابی الحدید گوید او پیشوای فصحاء و استاد بلغاء است و در شان کلامش

گفته اند از سخن خدا فروتر و از سخن مردمان فراتر است و تمام فصحاء فن خطابه

و سخنوری را از سخنان و خطب او آموخته اند و اضافه میکند که برای اثبات

درجه اعلای فصاحت و بلاغت او همین نهج البلاغه که من بشرحش اقدام مینمایم

کافی است که هیچ یک از فصحای صحابه یک عشر آن حتی نصف عشر آنرا نمی توانند

تدوین کنند (۲).

باز در جای دیگر درباره فصاحت و بلاغت کلام علی علیه السلام گوید:

عجبا کسی در مکه متولد شود و در همان شهر بزرگ گردد و بدون تماس و ملاقات با

حکیم و دانشمند و ادیبی بقدری در سخنوری مهارت داشته باشد که گوئی عالم الفاظ

تسخیر شده اوست و هر چه را اراده کند بفضیح ترین وجهی بیان میکند.

علامه فقید سید هبة الدین شهرستانی در کتاب (ما هو نهج البلاغه؟) که

تحت

عنوان نهج البلاغه چیست؟ بفارسی ترجمه شده چنین مینویسد:

شخصی از یک دانشمند مسیحی بنام (امین نخله) خواست که چند کلمه از

سخنان علی

علیه السلام را برگزیند تا وی در کتابی گرد آورده و منتشر سازد دانشمند

مزبور

در پاسخ وی چنین نوشت:

از من خواسته‌ای که صد کلمه از گفتار بلیغ‌ترین نژاد عرب (ابو الحسن) را

انتخاب کنم تا تو آنرا در کتابی منتشر سازی، من اکنون دسترس بکتابهائی

که چنین

نظری را تامین کند ندارم مگر کتابهائی چند که از جمله نهج البلاغه است.

با مسرت تمام این کتاب با عظمت را ورق زدم بخدا نمیدانم چگونه از میان

صدها

کلمات علی علیه السلام فقط صد کلمه را انتخاب کنم بلکه بالاتر بگویم

نمیدانم

چگونه کلمه‌ای را از کلمه دیگر جدا سازم این کار درست‌باین میماند که دانه

یاقوتی را از کنار دانه دیگر بردارم! سر انجام من این کار را کردم و در

حالیکه دستم یاقوت‌های درخشانده را پس و پیش میکرد دیدگانم از تابش

نور آنها

خیره میگشت!

باور کردنی نیست که بگویم بواسطه تحیر و سرگردانی با چه سختی

کلمه‌ای را از

این معدن لاغت بیرون آوردم بنا بر این نو این صد کلمه را از من بگیر و بیاد

داشته باش که این صد کلمه پرتوهائی از نور بلاغت و غنچه‌هائی از شکوفه فصاحت

است! آری نعمتهائی که خداوند متعال از راه سخنان علی علیه السلام بر

ادبیات

عرب و جامعه عرب ارزانی داشته خیلی بیش از این صد کلمه است (۳).

همچنین شهرستانی در کتاب دیگر مینویسد: از سخنان مستر گرنیکوی

انگلیسی استاد

ادبیات عرب در دانشکده علیگره هندوستان که در محضر استادان سخن و

ادبائی که

در مجلس او حاضر بود و از اعجاز قرآن از او پرسیدند اینست که در پاسخ

آنان

گفت: قرآن را برادر کوچکی است که نهج البلاغه نام دارد آیا برای کسی

امکان

دارد که مانند این برادر کوچک را بیاورد تا ما را مجال بحث از برادر بزرگ

(قرآن کریم) و امکان آوردن نظیر آن باشد (۴)؟

علی علیه السلام در گفتار خود پایبند قواعد فصاحت و بلاغت نبود بلکه

سخن او

خود بخود شیرین و گیرا است و قواعد فصاحت را باید از سخنان وی

استخراج نمود

نه اینکه سخن او را با قواعد فصاحت سنجید.

سخنان علی علیه السلام با شور و حرارت مخصوص، حقیقت و واقعیت را

بیان میکند

اجزاء سخنان او همه متناسب و بهم پیوسته است و جمال صورت و کمال

معنی بهم

مرتبطند، استدلالات آن محکم و منطقی با نفوذ و مؤثر است.

معاویه گفت راه فصاحت و بلاغت را در قریش کسی غیر از علی نگشود و

قانون سخن

را غیر از او کسی تعلیم نکرد. ادبای نامی عرب اقرار کرده‌اند که آیین

دادرسی و

فرمان نویسی از خطبه‌های او بدست آمده است.

لازمه بلاغت قوت فکر و جودت ذهن است که مرد سخنور بتواند فوراً دقایق

معانی را

در مخزن حافظه خود حاضر کند، این قوت فکر و کثرت ذكاء در علی علیه

السلام بحد

اعلا وجود داشت و وقتی متوجه بغرنج‌ترین مطلبی میشد تمام زوایای

تاریک آنرا

از فروغ اندیشه خود روشن میساخت.

کلام علی علیه السلام بطوری است که ارتباط منطقی بین جمله‌های آن

برقرار است

هر مطلبی که بخاطر آنحضرت خطور میکرد فوراً به بهترین وجهی در قالب

کلمات شیوا

بر زبانش جاری میشد و روی کاغذ نقش می‌بست بدون اینکه در گفتن و

بوجود آوردن

آن بخود زحمتی بدهد.

علی علیه السلام در تعبیه کلام و فن سخنوری کار را باعجاز رسانید و همه

را

متعجب نمود، بنا بنقل ابن شهر آشوب عده‌ای از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و

آله در مسجد نشسته و مشغول گفتگو در مورد مسائل علمی و ادبی بودند، در این ضمن

گفته شد که حرف الف در اغلب کلمات داخل شده و کمتر کلامی گفته میشود که در آن

حرف الف نباشد. علی علیه السلام که در آنجا حاضر بود چون سخن آنها را شنید بپا

خاست و فی البدیهه خطبه غرائی خواند که در حدود هفتصد کلمه بود بدون اینکه در

کلمات آن حرف الفی وجود داشته باشد، همچنین خطبه دیگری دارد که در کلمات آن

حرف نقطه داری وجود ندارد و چنین شروع میشود - الحمد لله الملك المحمود المالك

الودود و مصور کل مولود... که برای پرهیز از اطاله کلام از نوشتن خطبه‌های

مزبور خود داری گردید.

کسی از حضرتش پرسید امر واجب چیست و واجب‌تر از آن کدام است، و امر عجیب چیست

و عجیب‌تر کدام است، و چه چیزی سخت و مشکل و چه چیزی سخت‌تر است، و چه نزدیک و

چه نزدیکتر است؟ علی علیه السلام فوراً پاسخ او را منظوما چنین فرمود:

وجب علی الناس ان يتوبوا لکن ترک الذنوب اوجب و الدهر فی صرفه عجیب

و غفلة

الناس فيه اعجب و الصبر في النائبات صعب لكن فوت الثواب اصعب و كل

ما يرتجى

قريب

و الموت من كل ذاك اقرب (۵) البته واضح و روشن است کسی که بداهة

چنین پاسخی

گوید و یا فوری و بیسابقه خطبه بی نقطه و یا خطبه هفتصد کلمه ای ایراد

کند که

یک حرف الف در کلمات آن نباشد چه نفوذی در فصاحت و بلاغت و چه

تسلطی بر

ادبیات عرب خواهد داشت.

پی نوشتها:

(۱) سوره الرحمن آیه ۳.

(۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱ ص ۱۲.

(۳) نهج البلاغه چیست ص ۲۸

(۴) نهج البلاغه چیست ص ۶.

(۵) بر مردم واجب است که (از گناهان) توبه کنند. ولی ترک گناه از آن

واجبتر

است. روزگار در گردش خود عجیب است، و غفلت و بی خبری مردم در

روزگار عجیبتر

است. شکیبائی در برابر حوادث و ناملائمات مشکل است. ولی پاداش (صبر)

را از دست

دادن از آن مشکلتر است. و هر چه را که بدان امید میرود نزدیک است که

برسد، ولی

مرگ از همه آنها نزدیکتر است. (از دیوان منسوب بآنحضرت).

علی کیست؟ صفحه ۲۶۴

فضل الله کمپانی

دانستن قرآن و شان نزول آن

عترت رسول الله صلی الله علیه و آله همانند قرآن منبع و کوشر معارف زلال

حق و

رهنمود انسان به مقصد نهایی می باشد. این دو میراث نبوت مصون از هر کژ راه اند.

قرآن همان گونه که به مصونیت خود از تحریف اصرار دارد، و خود را حبل

الله و

عروۃ الوثقی می نامد به تثبیت و بیان ویژگی های عترت نیز پافشاری دارد.

رسول الله صلی الله علیه و آله نیز به همان مقدار که به قرآن اهتمام

ورزید، اهمیت عترت را به امت اسلامی گوشزد نمود و در یک سخن این دو را

همتراز

یک دیگر به عنوان میراث نبوت معرفی نمود: انی تارک فیکم الثقلین کتاب

الله و

عترتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدی ابدًا (۱). «من کتاب خدا و عترتم را

دو

میراث در نزد شما می نهم اگر به این دو چنگ آویز شدید هرگز گمراه

نخواهید

شد.»

در این حدیث مبارک که الفاظ و واژه‌های آن هم به تواتر از رسول الله صلی

الله

علیه و آله رسیده است، مقام و منزلت عترت همتای قرآن عنوان شده است و

حضرت

هشدار می‌دهد که رهنمود به مقصد در پیروی از این دو است. این دو با هم

رهنمون

به حق هستند. اگر عترت بدون قرآن رهنمود نیست، قرآن بدون عترت هم

خطرها در پی

دارد. زیرا که عترت زبان مقصود قرآن می‌باشد. اگر قرآن کتاب صامت است

عترت قرآن

ناطق است. کژ اندیشی و کج راهگی از قرآن و صراط مستقیم را تبیین

می‌کنند و سوء

برداشت از مفاهیم قرآن را عترت مفسر است. البته عترت که سخن‌گوی قرآن

است، معنای محاوره‌ای و مفهوم واژگانی قرآن را تبیین نمی‌کند زیرا عترت

همانند

کتاب فرهنگ و لغت نیست. عترت مفهوم و مقصود و مراد و باطن قرآن را

مبیین

است. عترت لسان‌الاسلام و سخنگوی قرآن است نه لسان‌العرب. در فهمیدن

مفهوم

واژگانی قرآن به غیر قرآن نیازی نیست. در بدست آوردن مقصود قرآن به

عترت نیاز

است. که شرح این مطلب در کتاب «پژوهشی در علوم قرآن» به طور تفصیل آمده است.

(۲) عترت مبین مراد و مقصود قرآن است که پیمودن راه عترت در تبیین و

بهره‌وری

از قرآن مصونیت از خطر تفسیر به رای و تحمیل پیش داوری‌ها به قرآن

است. (۳)

قرآن و عترت، دو تعبیر از یک عنوان می‌باشند، در واقع یک حقیقتند که به دو

شکل

تجلی یافته‌اند. قرآن و عترت هر دو وحیند که روز و شب با مردم سخن

می‌گویند. گرچه یکی صامت و ناطق و دیگری ناطق معرفی شده‌اند! در واقع

قرآن و

عترت هر دو سخن الهی و هر دو وحی خدا می‌باشند. به همین جهت همان

گونه که سخن

قرآن حجت و معتبر است سخن عترت، سیره عترت، حتی سکوت و تقریر

عترت حجت و معتبر

است که: (ما یناطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی) (۴). تنها در مورد قرآن

نیست. عترت نیز وحی زلال و خالص است هر دو سخن و رهنمود حق، هر دو

یک عروء

الوثقی، هر دو یک صراط مستقیم هستند، که مفهوم حدیث ثقلین همین است

که قرآن و

عترت با هم صراط مستقیم هستند. بی هم صراط مستقیم

نمی‌باشند. محورهای وحدت قرآن

و عترت عبارتند از: صراط مستقیم بودن، وحی بودن، عروء الوثقی بودن، حق

محور

بودن، کوثر معارف بودن که توضیح این محورها نیز در همان نوشتار

مطرح

می باشد. (۵)

بنابر این عترت که سخن گوی قرآن است. راه عترت اصلاح کژ راه های خطر

است. عترت

خود در این باره می گوید: ذلک القرآن فاستنطقوه و لن ینطق و لکن اخبركم

عنه.

(۶) «قرآن را به سخن در آورید، لیکن با شما سخن نمی گوید من آن را به

سخن در

می آورم من از آن سخن می گویم». با این بیان اهتمام راه عترت بهتر روشن

می شود که عترت صراط اقوم است همان گونه که قرآن صراط اقوم می باشد

و مقام

رفیع عترت آشکار می گردد و انگیزه رسول الله صلی الله علیه و آله که در

فرصت های گوناگون و مناسب همواره سخن از عترت داشت شفاف می شود.

اما این که منظور از عترت و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله چه

کسانی

می باشند. این مطلب چون آشکار و مستند است که منظور از عترت بر اساس

شواهد

قطعی روایاتی و تاریخی علی و فاطمه و یازده فرزند علیهم السلام این دو

شجره

طیبه می باشد. این بحث یک بحث کلامی است. تناسب با نوشتارهای اعتقادی

دارد.

قرآن ثقل اکبر

طرح این بحث این سوال را ممکن است مطرح کند که اگر قرآن و عترت

همتای

یکدیگرند و در واقع یک حقیقت هستند و هیچ کدام بر دیگری برتری ندارد. چرا در

آثار عترت از قرآن با عنوان ثقل اکبر، و از عترت با عنوان ثقل اصغر یاد

شده

است مانند؟ همان گونه که امام علی علیه السلام می فرماید: الم اعلم فیکم

بالثقل

الاکبر و اترک فیکم الثقل الاصغر. (۷) آیا همین تعبیر دلیل برتری قرآن بر

عترت نیست؟

در پاسخ این سؤال می توان گفت این تعبیر در صدد بیان برتری قرآن بر

عترت

نیست. قرآن و عترت هر دو وحی و منبع معارف الهی هستند. و هر دو از

ویژگی های

همتراز بهره ورنند. این تعبیر که قرآن را ثقل اکبر می نامد در مورد سند و

اعتبار عترت است. قرآن چون کلام خداست اعتبارش

بالذات است، نیاز به تایید دیگری ندارد. اما اعتبار دیگران نیاز به تایید معتبر

بالذات مانند

۱. نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۴۱۲، خطبه ۸۴.

قرآن را دارد. عترت اعتبارش به اعتبار قرآن است. زیرا قرآن است که سخن

رسول

الله صلی الله علیه و آله را اعتبار می دهد و می فرماید: (ما آتیکم الرسول

فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا) (۸) «آنچه رسول بدان امر می کند، برگزیرید و از آنچه شما را بر حذر می دارد، دوری کنید.» قرآن با این بیان سخن رسول الله صلی الله علیه و آله را اعتبار داد و رسول الله صلی الله علیه و آله هم فرمود: انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی. از این دو مقدمه این نتیجه حاصل می شود که عترت همانند و همتای قرآن معتبر است. گرچه اعتبار سخن رسول الله صلی الله علیه و آله به تایید قرآن است. به همین جهت قرآن ثقل اکبر و عترت ثقل اصغر عنوان شده است، لیکن این تعبیر با همترازی قرآن و عترت در فضایل ناسازگاری ندارد.

علی علیه السلام اساس عترت در هر صورت در این بخش ویژگی مهم عترت تبیین شد. اهتمام راه عترت آشکار گشت و

علی علیه السلام به عنوان محور و اساس عترت والاترین ویژگی اش همتای قرآن بودن است. فضیلتی برتر از وحی بودن و ظرفیت تعلیم حقایق الهی را داشتن و مسجود برترین موجودات جهان «فرشتگان» قرار گرفتن تصور نمی شود. از همین نکته خطر

انحراف از راه عترت و خطر دست رد زدن به سینه عترت آشکار می شود که
نابسامانی های امت اسلامی از این سمت سو سوویه می گیرد. عترت سیل
خروشان معارف

است: ینحدر عنی السیل «از من معارف الهی چون سیل خروشان سرازیر
است.» عترت بلند

مرتبه ای است که کسی را توان اوج آن نیست: و لا یرقی الی الطیر (۹) «هیچ
پروازی به اوج من نمی رسد.» عترت مفسر و مبین مطمئن قرآن است. عترت
کوثر معارف

الهی است عترت قرآن متمثل است. همان گونه که قرآن حق محور است و
باطل در آن

راه ندارد: (لا یاتیة الباطل من بین یدیه و لا من خلفه) (۱۰). عترت نیز حق
محور است باطل در گفتار و رفتار و موضع گیری عترت راه ندارد: علی مع
الحق و

الحق مع علی یدور حیث دار (۱۱). که رسول الله صلی الله علیه و آله
خصوص علی
را حق محور معرفی نمی کنید علی نماد و مثال سخن است همه عترت حق
محور

هستند: فاطمه مع الحق و الحق مع فاطمه یدور حیثما دارت. و نیز سایر
عترت. اگر
راه غیر از راه قرآن بی راهه است، راه جدای از راه عترت نیز بی راهه
است: (ماذا

بعد الحق الا الضلال). (۱۲) عترت و قرآن یک صراط مستقیم و بزرگراه
می باشند. و

غیر از این بزرگراه، راه دیگری وجود ندارد. صراطهای مستقیم پنداری بیش نیست. راه مردم هنگامی که راه قرآن و عترت باشد صراط مستقیم است و به همین سبب

فرض صحیح دارد که کسی از صراط بی‌راهه شود. اگر صراط مستقیم متعدد بود و همگان

سهمی از صراط مستقیم داشتند، کژراهگی از آن فرض نداشت، نکوب از صراط فرض

نداشت، قرآن گمراهان را ناکب از صراط معرفی می‌کند که آنان از صراط مستقیم

سرنگون شده‌اند: (عن الصراط لناکبون). (۱۳) با این بیان کثرت‌گرایی در صراط

مستقیم و پلورالیزم سخنی بی‌برهان خواهد بود. پی‌نوشتها:

۱. بحار، ج ۲۳، ص ۱۰۶.

۲. پژوهشی در علوم قرآن، ص ۲۹۵ و ۳۰۳.

۳. فالقرآن آمر زاجر و صامت و ناطق (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳، ص ۲۶۵) دو

معنا

می‌توان از این تعبیر بیان کرد یکی منظور از صامت این باشد که قرآن در

عین

حال که ناطق است و با همگان سخن می‌گوید چون سخن مکتوب است

صامت و ساکت

است. دوم این که منظور از صامت قرآن مکتوب نیست بلکه حقیقت قرآن است

واژگان

قرآن که هر روز و شب با مردم سخن می‌گوید و همواره تلاوت می‌شود، مفهوم

واژگانی آن بر همگان روشن است و از این جهت ناطق است. اما مفاهیم عمیق آن، مقصود اصل آن، و باطن آن بر همگان آشکار نیست. از این جهت صامت است. و برای

تبیین این جهت عترت سخن گوی قرآن است.
۴. نجم، ۴.

۵. پژوهشی در علوم قرآن، ص ۳۰۱.

۶. نهج البلاغه، خ ۱۵۸، ص ۲۲۲.

۷. نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۴۱۲، خطبه ۸۴.

۸. حشر، ۷.

۹. نهج البلاغه، خ ۳، ص ۴۸.

۱۰. فصلت، ۴۲.

۱۱. الغدير، ج ۳، ص ۱۷۷.

۱۲. یونس، ۳۲.

۱۳. مؤمنون، ۷۴.

امام علی (ع) الگوی زندگی صفحه ۷۳

حبیب الله احمدی

علم و حکمت علی علیه السلام

ان ههنا لعلمنا جما (علی علیه السلام)

در مورد علم امام و پیغمبر عقاید مردم مختلف است گروهی معتقدند که علم

آنان

محدود بوده و در اطراف مسائل شرعیه دور میزند و جز خدا کسی از امور

غیبی آگاه

نمیباشد زیرا آیاتی در قرآن وجود دارد که مؤید این مطلب است من جمله

خداوند

فرماید:

و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو

کلیدهای خزائن غیب نزد خدا است و جز او کسی بدانها آگاه نیست) و

همچنین

فرماید: (و ما كان (۱) الله ليطلعكم على الغيب) (۲) و خداوند شما را بر غیب

آگاه نسازد) در برابر این گروه جمعی نیز آنها را بر همه امور اعم از تکوینی

و

تشریحی آگاه دانند و عده‌ای هم که مانند اهل سنت بعصمت امام قائل

نمی‌باشند

امام را مانند دیگر پیشوایان دانسته و گویند ممکن است او چیزی را نداند

در

حالیکه اشخاص دیگر از آن آگاه باشند همچنانکه عمر در پاسخ زنی که او

را مجاب

کرده بود گفت. (كلکم افقه من عمر حتی المخدرات فی الحال) (۳) همه شما از

عمر

دانشمندترید حتی زنهای پشت پرده).

بحث در این موضوع از نظر فلسفی مربوط است بشناسائی ذهن و دانستن

ارزش معرفت

آدمی و اینکه علم از چه مقوله‌ای می‌باشد و خلاصه آنکه علم انکشاف واقع است و

بدو قسم ذاتی و کسبی تقسیم میشود (۴). علم ذاتی مختص خداوند تعالی

است و ما

را بتصور حقیقت و کیفیت آن هیچگونه راهی نیست، و علم کسبی مربوط

بافراد بشر

است که هر کسی میتواند در اثر تعلم و فرا گرفتن از دیگری دانشی تحصیل

نماید.

شق سیم علم لدنی و الهامی است که مخصوص انبیاء و اوصیاء آنها

میباشد و این

قسم علم مانند علم افراد بشر کسبی و تحصیلی نیست و باز مانند علم خدا

ذاتی هم

نیست بلکه علمی است عرضی که از جانب خدا بدون کسب و تحصیل به

پیغمبران و

اوصیاء آنها افاضه میشود و آنان با آن و اراده خدا میتوانند از حوادث

گذشته

و آینده خبر دهند و در برابر هر نوع پرسش دیگران پاسخ مقتضی گویند

چنانکه

خداوند درباره حضرت خضر فرماید: (و علمناه من لدنا علما) (۵) و ما او را

از

جانب خود علم لدنی و غیبی تعلیم دادیم) و همچنین حضرت عیسی علیه

السلام که از

جانب خدا علم لدنی داشت بقوم خود گوید:

(و انبئکم بما تاکلون و ما تدخرون فی بیوتکم) (۶).

(شما را خبر میدهم بدانچه میخورید و آنچه در خانه‌هایتان ذخیره میکنید).

بنابر این آیاتی که در قرآن علم غیب را از غیر خدا نفی میکند منظور علم

ذاتی

است که مختص ذات احدیت است و در جائیکه آنرا برای دیگران اثبات میکند

علم

لدنی است که بوسیله وحی و الهام (۷) از جانب پروردگار بدانها افاضه

میشود و

آنان نیز با اراده خدا از امور غیبی آگاه میگردند چنانکه فرماید:

(عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضى من رسول (۸) ... (خداوند

دانای غیب است و ظاهر نسازد بر غیب خود احدی را مگر کسی را که برای

پیغمبری

پسندیده باشد).

با توجه بمفاد آیات گذشته، رسول اکرم صلی الله علیه و آله که سر حلقه

سلسله

عالم امکان و بساحت قرب حق از همه نزدیکتر است مسلماً علم بیشتری از

جانب

خداوند باو افاضه شده و برابر نص صریح قرآن کریم که فرماید (علمه

شدید القوی

(۹) آنحضرت بر رمز وجود و اسرار کائنات بیش از هر کسی آگاه بوده است

و علم علی

علیه السلام هم که مورد بحث ما است مقتبس از علوم و حکم آنجناب است

زیرا علی

علیه السلام دروازه شهرستان علم پیغمبر بود، و برابر نقل مورخین و اهل سیر از

عامه و خاصه نبی اکرم فرموده است:

انا مدينة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب (۱۰)

همچنین نقل کرده اند که فرمود:

انا دار الحکمة و علی بابها (۱۱).

خود حضرت امیر علیه السلام فرمود:

لقد علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله الف باب کل باب یفتح الف باب (۱۲).

یعنی رسول خدا مرا هزار باب از علم یاد داد که هر بابی هزار باب دیگر باز میکند.

شیخ سلیمان بلخی در کتاب ینابیع الموده مینویسد که علی علیه السلام فرمود.

سلونی عن اسرار الغیوب فانی وارث علوم الانبیاء و المرسلین (۱۳).

(درباره اسرار غیبها از من بپرسید که من وارث علوم انبیاء و مرسلین هستم) و

باز نوشته اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود علم و حکمت بده جزء تقسیم

شده نه جزء آن بعلی اعطاء گردیده و یک جزء به بقیه مردم و علی در آن یک جزء

هم اعلم مردم است (۱۴).

و از ابن عباس روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی

بن ابی

طالب اعلم امتی، و اقضاهم فیما اختلفوا فیه من بعدی (۱۵) یعنی علی بن

ابیطالب

دانشمندترین امت من است و در مورد آنچه پس از من اختلاف کنند داناترین

آنها

در داوری کردن است.

ابن ابی الحدید که از دانشمندان بزرگ اهل سنت بوده و نهج البلاغه را شرح

کرده

است گوید که کلیه علوم اسلامی از علی علیه السلام تراوش نموده است و

آنحضرت

معارف اسلام را در سخنرانیهای خود با بلیغترین وجهی ایراد نموده است.

علی علیه السلام صریحا فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی. بپرسید از من پیش

از آنکه

از میان شما بروم! و از این جمله کوتاه میزان علم آنجناب روشن میشود

زیرا

موضوع علم را قید نکرده و دائره سؤالات را محدود ننموده است بلکه مردم

را در

سؤال از هر نوع مشکلات علمی آزاد گذشته است و این سخن دلیل احاطه

آنحضرت

برموز آفرینش و اسرار خلقت است و چنین ادعائی بغیر از وی از کسی

دیده و شنیده

نشده است چنانکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید همه مردم

اجماع

کردند بر اینکه احدی از صحابه و علماء نگفته سلوئی قبل ان تفقدونی مگر

علی بن

ابیطالب (۱۶).

علماء و مورخین (از عامه و خاصه) نوشته‌اند که علی علیه السلام فرمود

سلوئی

قبل ان تفقدونی- از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید بخدا سوگند اگر بر

مسند

فتوی بنشینم در میان اهل تورات باحکام تورات فتوی دهم در میان اهل

انجیل

بانجیل و در میان اهل زبور به زبور و در میان اهل قرآن بقرآن بطوریکه

اگر خداوند آن کتابها را بسخن در آورد گویند علی راست گفت و شما را

بآنچه در

ما نازل شده فتوی داد و باز فرمود بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید

سوگند

بآنکه دانه را (در زیر خاک) بشکافت و انسان را آفرید اگر از یک آیه‌های

قرآن از من بپرسید شما را از زمان نزول آن و همچنین در مورد شان

نزولش و از

ناسخ و منسوخ و از خاص و عام و محکم و متشابهاش و اینکه در مکه یا در

مدینه

نازل شده است خبر میدهم (۱۷).

علی علیه السلام با آنهمه علم و دانش در میان اشخاص جاهل و نادان افتاده

بود

و مردم جز تنی چند از خواص اصحابش از علم او بهره‌مند نمیشدند و

مصدق سخن

سعدی را داشت که گوید:

عالم اندر میانه جهال مثلی گفته‌اند صدیقان شاهدهی در میان کوران است

مصحفی در

سرای زندیقان

علی علیه السلام همیشه آرزومند بود که صاحب کمالی پیدا کند تا از

مشکلات علوم

و اسرار آفرینش با او بازگو کند و اشاره بسینه خود کرده و میفرمود: ان

هنا

لعلما جما- در سینه من دریای خروشان علم در تموج است ولی افسوس که

کسی استعداد

فهم آنرا ندارد.

قوانین کلی طبیعی و اصول مسلمه‌ای که مورد تحقیق دانشمندان اروپا قرار

گرفته

است در سخنان و خطبه‌های علی علیه السلام کاملاً هویدا است و خطبه‌های

آنحضرت

مشحون از حقائق فلسفی و معارف اسلامی است که دانشمندان و فلاسفه

بزرگ مانند

صدر المتالهین و غیره استفاده‌های شایانی از آنها نموده‌اند.

خلفای ثلاثه که مدت ۲۵ سال مسند خلافت را اشغال کرده بودند چنانکه

سابقاً

اشاره شد در رفع مشکلات علمی و قضائی از آنجناب استمداد میکردند.

در زمان خلافت آنحضرت دو فیلسوف یونانی و یهودی بخدمت وی مشرف

شدند و پس از

اندکی گفتگو از خدمتش مرخص گردیدند، فیلسوف یونانی گفت: فلسفه را از سقراط و

ارسطو بهتر میدانند، حکیم یهودی گفت: تمام جهات فلسفه احاطه دارد (۱۸).
شریفترین علوم علم مبدا و معاد است که در کلام علی علیه السلام به بهترین

وجهی بیان شده است بطوریکه اسرار و رموز آنرا کسی جز آنحضرت نتوانسته است شرح و توضیح دهد.

حدیث نفس و حدیث حقیقت که در برابر سؤال کمیل بن زیاد بیان فرموده مورد تفسیر

علمای حکمت و عرفان قرار گرفته و در شرح آنها کتابها نوشته اند. هنوز برای

عالم بشریت زود است که بتوانند سخنان آن بزرگوار را چنانکه باید و شاید ادراک

کنند. علی علیه السلام در حدود یازده هزار کلمات قصار (غرر و درر آمدی و متفرقات جوامع حدیث) در فنون مختلفه عقلی و دینی و اجتماعی و اخلاقی

بیان

فرموده و اول کسی است که در اسلام درباره فلسفه الهی غور کرده و بسبب استدلال

آزاد و برهان منطقی سخن گفته است و مسائلی را که تا آنروز در میان فلاسفه

جهان مورد توجه قرار نگرفته بود طرح کرده است و گروهی از رجال دینی و

دانشمندان اسلامی را تربیت نموده که در میان آنان جمعی از زهاد و اهل
معرفت

مانند اویس قرنی و کمیل بن زیاد و میثم تمار و رشید هجری وجود داشتند
که در

میان عرفاء اسلامی مصادر عرفان شناخته شده‌اند (۱۹).

علی علیه السلام در ادبیات عرب کمال تبحر و مهارت را داشت و قواعد علوم
عربیّه

را او دستور تنظیم داد و علم نحو را بوجود آورد، در مسائل غامضه و
مشکله جواب

فوری میداد و معانی بزرگ و عالیّه حکمت را در قالب کلمات کوتاه بیان
مینمود، هر

گونه سوّالی را درباره علوم مختلفه اعم از ریاضی و طبیعی و دیگر علوم
بدون

تامل و اندیشه پاسخ میگفت و هرگز راه خطاء نمی پیمود، کسی از حضرتش
کوچکترین

مضرب مشترک اعداد را از یک تا ده سوّال کرد فوراً فرمود: اضرب ایام
اسبوعک فی

ایام سنتک.

یعنی شماره روزهای هفته (۷) را در روزهای سال (۳۶۰) ضرب کن که عدد
منظور

(۲۵۲۰) دستخواهد آمد که از یک تا ده بدون کسر به آنها قابل تقسیم است.

سرعت ادراک و انتقال، و تیز هوشی آنجناب بقدری بود که همه را متحیر و
متعجب

میساخت چنانکه عمر گفت: یا علی تعجب من از اینکه تو بر تمام مسائل علمی

و

قضائی و فقهی احاطه داری نیست بلکه تعجب من از اینست که تو هرگونه

سؤال مشکلی

را در هر موردی که باشد بلافاصله و فوری و بدون اندیشه و تامل جواب

میدهی! حضرت فرمود ای عمر این دست من چند انگشت دارد؟ عرض کرد پنج

انگشت. فرمود

پس چرا تو در پاسخ این سؤال اندیشه نکردی؟ عرض کرد این واضح و

معلوم است

احتیاجی باندیشه ندارد، علی علیه السلام فرمود کلیه مسائل در نظر من

مانند پنج

انگشت دست در نظر تست!

علی علیه السلام در اسرار هستی و نظام طبیعت حکیمانه نظر میکرد و

سخنانی در

توحید و الهیات و کیفیت عالم نامرئی بیادگار گذاشته است که در نهج

البلاغه و

سایر آثار او مندرج است.

پی نوشتها:

(۱) سوره انعام آیه ۵۹

(۳) سوره آل عمران آیه ۱۷۹.

(۳) شبهای پیشاور ص ۸۵۲ نقل از تفاسیر و کتب عامه.

(۴) علم را بحضوری و حصولی نیز تقسیم کرده اند ولی آنچه بمقصود ما

نزدیک است

همان تقسیم علم بذاتی و کسبی است.

(۵) سوره کف آیه ۶۵.

(۶) سوره آل عمران آیه ۴۹.

(۷) کیفیت وحی و الهام از نظر فلاسفه و دانشمندان بجهت مختلفه تعبیر

شده

است برای توضیح مطلب بکتاب (ماهیت و منشاء دین) تالیف نگارنده

مراجعه شود.

(۸) سوره جن آیه ۲۶.

(۹) سوره نجم آیه ۵.

(۱۰) مناقب ابن مغزلی ص ۸۰-کفایة الطالب باب ۵۸ ص ۲۲۱-فصول المهمه

ابن صباغ

ص ۱۸

(۱۱) ذخائر العقبی ص ۷۷-کشف الغمه ص ۳۳

(۱۲) خصال صدوق جلد ۲ ص ۱۷۶

(۱۳) ینابیع الموده باب ۱۴ ص ۶۹

(۱۴) ینابیع الموده باب ۱۴ ص ۷۰-کشف الغمه ص ۳۳

(۱۵) ارشاد مفید جلد ۱ باب ۲ فصل ۱ حدیث ۱

(۱۶) کفایة الخصام ص ۶۷۳ شرح نهج البلاغه جلد ۲ ص ۲۷۷

(۱۷) ینابیع الموده ص ۷۴-ارشاد مفید جلد ۱ باب ۲ فصل ۱ حدیث ۴-امالی

صدوق

مجلس ۵۵ حدیث ۱-مناقب خوارزمی.

(۱۸) نقل از کتاب افکار امم-باید دانست که ارسطو و امثال او را نمیتوان با

علی علیه السلام قابل قیاس دانست زیرا بطوریکه گفته شد علم امام لدنی و

الهامی است ولی علم دانشمندان تحصیلی و اکتسابی است و گفته آن
فیلسوف هم از

این نظر بوده که او دانشمندتر از سقراط و ارسطو کسی را سراغ نداشت.

(۱۹) شیعه در اسلام ص ۲۰

علی کیست؟ صفحه ۲۳۸

فضل الله کمپانی

فصاحت و بلاغت علی علیه السلام

اما الفصاحة فهو (علی علیه السلام) امام الفصحاء و سید البلغاء و عن کلامه
قيل دون كلام الخالق و فوق كلام المخلوقين.

(ابن ابی الحدید)

نطق آدمی از نظر علم منطق فصل ممیز انسان از حیوانات دیگر است که
خداوند

بحکمت بالغه خویش آنرا وسیله امتیاز او قرار داده است چنانکه فرماید: خلق
الانسان علمه البیان (۱).

گوهر نفس که حقیقت آدمی است با سخنوری تجلی کند و بقول سعدی:

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

و بهمین جهت خود امام فرماید: المرء مخبوء تحت لسانه. یعنی مرد در زیر

زبانش

نهفته است، و هر قدر شیوائی و رسائی سخن بیشتر باشد تاثیرش در

شنونده بطور

مطلوب خواهد بود.

در دوران جاهلیت مقارن ظهور اسلام در عربستان فصحاءى مانند امرء

القیس و غیره

که اشعار سحر انگیز میسرودند وجود داشتند ولی فصاحت کلام علی علیه

السلام همه

فصحاءى عرب را بتحیر و تعجب وا داشت و بالاتفاق در برابر کلام او

درمانده شده

و او را امیر سخن نامیدند.

ابن ابی الحدید گوید او پیشوای فصحاء و استاد بلغاء است و در شان

کلامش

گفته اند از سخن خدا فروتر و از سخن مردمان فراتر است و تمام فصحاء فن

خطابه

و سخنوری را از سخنان و خطب او آموخته اند و اضافه میکند که برای

اثبات

درجه اعلای فصاحت و بلاغت او همین نهج البلاغه که من بشرحش اقدام

مینمایم

کافی است که هیچ یک از فصحاءى صحابه یک عشر آن حتی نصف عشر آنرا

نمی توانند

تدوین کنند (۲).

باز در جای دیگر درباره فصاحت و بلاغت کلام علی علیه السلام گوید:

عجبا کسی در مکه متولد شود و در همان شهر بزرگ گردد و بدون تماس و

ملاقات با

حکیم و دانشمند و ادیبی بقدری در سخنوری مهارت داشته باشد که گوئی

عالم الفاظ

تسخیر شده اوست و هر چه را اراده کند بفصیح‌ترین وجهی بیان میکند.
علامه فقید سید هبة الدین شهرستانی در کتاب (ما هو نهج البلاغه؟) که

تحت

عنوان نهج البلاغه چیست؟ بفارسی ترجمه شده چنین مینویسد:
شخصی از یک دانشمند مسیحی بنام (امین نخله) خواست که چند کلمه از
سخنان علی

علیه السلام را برگزیند تا وی در کتابی گرد آورده و منتشر سازد دانشمند

مزبور

در پاسخ وی چنین نوشت:

از من خواسته‌ای که صد کلمه از گفتار بلیغ‌ترین نژاد عرب (ابو الحسن) را
انتخاب کنم تا تو آنرا در کتابی منتشر سازی، من اکنون دسترس بکتابهائی

که چنین

نظری را تامین کند ندارم مگر کتابهائی چند که از جمله نهج البلاغه است.
با مسرت تمام این کتاب با عظمت را ورق زدم بخدا نمیدانم چگونه از میان

صدها

کلمات علی علیه السلام فقط صد کلمه را انتخاب کنم بلکه بالاتر بگویم

نمیدانم

چگونه کلمه‌ای را از کلمه دیگر جدا سازم این کار درست‌باین میماند که دانه
یا قوتی را از کنار دانه دیگر بر دارم! سر انجام من این کار را کردم و در

حالیکه دستم یا قوت‌های درخشنده را پس و پیش میکرد دیدگانم از تابش

نور آنها

خیره میگشت!

باور کردنی نیست که بگویم بواسطه تحیر و سرگردانی با چه سختی
کلمه‌ای را از

این معدن لاغت بیرون آوردم بنا بر این نو این صد کلمه را از من بگیر و بیاد
داشته باش که این صد کلمه پرتوهائی از نور بلاغت و غنچه‌هائی از
شکوفه فصاحت

است! آری نعمتهائی که خداوند متعال از راه سخنان علی علیه السلام بر
ادبیات

عرب و جامعه عرب ارزانی داشته خیلی بیش از این صد کلمه است (۳).
همچنین شهرستانی در کتاب دیگر مینویسد: از سخنان مستتر گرنیکوی
انگلیسی استاد

ادبیات عرب در دانشکده علیگره هندوستان که در محضر استادان سخن و
ادبائی که
در مجلس او حاضر بود و از اعجاز قرآن از او پرسیدند اینست که در پاسخ
آنان

گفت: قرآن را برادر کوچکی است که نهج البلاغه نام دارد آیا برای کسی
امکان

دارد که مانند این برادر کوچک را بیاورد تا ما را مجال بحث از برادر بزرگ
(قرآن کریم) و امکان آوردن نظیر آن باشد (۴)؟

علی علیه السلام در گفتار خود پایبند قواعد فصاحت و بلاغت نبود بلکه
سخن او

خود بخود شیرین و گیرا است و قواعد فصاحت را باید از سخنان وی
استخراج نمود

نه اینکه سخن او را با قواعد صاحت سنجید.

سخنان علی علیه السلام با شور و حرارت مخصوص، حقیقت و واقعیت را بیان میکند

اجزاء سخنان او همه متناسب و بهم پیوسته است و جمال صورت و کمال معنی بهم

مرتبطند، استدلال آن محکم و منطقی با نفوذ و مؤثر است.

معاویه گفت راه فصاحت و بلاغت را در قریش کسی غیر از علی نگشود و قانون سخن

را غیر از او کسی تعلیم نکرد. ادبای نامی عرب اقرار کرده اند که آیین دادرسی و

فرمان نویسی از خطبه های او بدست آمده است.

لازمه بلاغت قوت فکر و وجود ذهن است که مرد سخنور بتواند فوراً دقایق معانی را

در مخزن حافظه خود حاضر کند، این قوت فکر و کثرت ذكاء در علی علیه السلام بحد

اعلا وجود داشت و وقتی متوجه بغرنج ترین مطلبی میشد تمام زوایای تاریخ آنرا

از فروغ اندیشه خود روشن میساخت.

کلام علی علیه السلام بطوری است که ارتباط منطقی بین جمله های آن برقرار است

هر مطلبی که بخاطر آنحضرت خطور میکرد فوراً به بهترین وجهی در قالب کلمات شیوا

بر زبانش جاری میشد و روی کاغذ نقش می بست بدون اینکه در گفتن و بوجود آوردن

آن بخود زحمتی بدهد.

علی علیه السلام در تعبیه کلام و فن سخنوری کار را باعجاز رسانید و همه

را

متعجب نمود، بنا بنقل ابن شهر آشوب عده‌ای از اصحاب پیغمبر صلی الله

علیه و

آله در مسجد نشسته و مشغول گفتگو در مورد مسائل علمی و ادبی

بودند، در این ضمن

گفته شد که حرف الف در اغلب کلمات داخل شده و کمتر کلامی گفته میشود

که در آن

حرف الف نباشد. علی علیه السلام که در آنجا حاضر بود چون سخن آنها را

شنید بپا

خواست و فی البدیئه خطبه غرائی خواند که در حدود هفتصد کلمه بود بدون

اینکه در

کلمات آن حرف الفی وجود داشته باشد، همچنین خطبه دیگری دارد که در

کلمات آن

حرف نقطه داری وجود ندارد و چنین شروع میشود الحمد لله الملك

المحمود المالك

الودود و مصور کل مولود... که برای پرهیز از اطاله کلام از نوشتن

خطبه‌های

مزبور خود داری گردید.

کسی از حضرتش پرسید امر واجب چیست و واجب‌تر از آن کدام است، و امر

عجیب چیست

و عجیب‌تر کدام است، و چه چیزی سخت و مشکل و چه چیزی سخت‌تر

است، و چه نزدیک و

چه نزدیکتر است؟ علی علیه السلام فوراً پاسخ او را منظوماً چنین فرمود:

وجب علی الناس ان يتوبوا لكن ترک الذنوب اوجب و الدهر فی صرفه عجیب

و غفلة

الناس فيه اعجب و الصبر فی النائبات صعب لكن فوت الثواب اصعب و كل

ما یرتجى

قريب

و الموت من كل ذاك اقرب (۵) البته واضح و روشن است کسی که بداهة

چنین پاسخی

گوید و یا فوری و بیسابقه خطبه بی نقطه و یا خطبه هفتصد کلمه‌ای ایراد

کند که

یک حرف الف در کلمات آن نباشد چه نفوذی در فصاحت و بلاغت و چه

تسلطی بر

ادبیات عرب خواهد داشت.

پی‌نوشتها:

(۱) سوره الرحمن آیه ۳.

(۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱ ص ۱۲.

(۳) نهج البلاغه چیست ص ۲۸

(۴) نهج البلاغه چیست ص ۶.

(۵) بر مردم واجب است که (از گناهان) توبه کنند، ولی ترک گناه از آن

واجب‌تر

است. روزگار در گردش خود عجیب است، و غفلت و بی‌خبری مردم در

روزگار عجیب‌تر

است. شکیبائی در برابر حوادث و ناملائمات مشکل است. ولی پاداش (صبر) را از دست دادن از آن مشکلتر است. و هر چه را که بدان امید می‌رود نزدیک است که برسد. ولی مرگ از همه آنها نزدیکتر است. (از دیوان منسوب بآنحضرت).
علی کیست؟ صفحه ۲۶۴
فضل الله کمپانی

علی سرچشمه علم و دانش

در حالی که دنیا را جهل و ضلالت، وحشی‌گری و آدم‌کشی فرا گرفته بود، مردم در بی‌سوادی و بی‌فرهنگی بسر می‌بردند. و با هر گونه پیشرفت و تمدن مبارزه نموده، و از یادگیری علم و دانش جلوگیری می‌نمودند. «رسول خدا صلی الله علیه و

آله» به پیامبری مبعوث، و الفبای آئینش را با توحید و علم و قلم شروع کرد (۱)

و با استفاده از منبع «وحی» درهای علوم و دانش‌ها را بر روی مردم گشود... تمام علوم پیامبر خدا و سایر سفیران آسمانی همگی به مولای متقیان امیر المؤمنین علیه السلام منتقل گردیده، و او وارث کلیه علوم آسمانی

است، چنانچه

حضرت امام باقر علیه السلام در این زمینه می فرمایند:

«ان الله عز و جل جمع لمحمد (ص) سنن النبیین من آدم و هلم جرا الی محمد

(ص)

قیل له: و ما تلك السنن؟ قال: علم النبیین باسره، و ان رسول الله صیر ذلك كله

عند

امیر المؤمنین (ع) « (۲)

حضرت امام باقر علیه السلام در این حدیث می فرمایند: خداوند متعال تمام

علوم

انبیای گذشته را از زمان حضرت آدم تا بعثت رسول صلی الله علیه و آله به

آن

حضرت مرحمت فرمود، و رسول خدا نیز همه آنها را به حضرت امیر

المؤمنین علی علیه

السلام انتقال داد. بر همین اساس است که علی علیه السلام می فرمایند:

و لو شئت او قرت سبعین بعیرا من تفسیر فاتحة الكتاب» و قال ابن عباس

علم رسول

الله من علم الله و علم علی من علم النبی» (۳)

اگر بخواهم تفسیر فاتحة الكتاب (سوره حمد) را بطور تفصیل

بنویسم، میتوانم

باندازه هفتاد بار شتر مطالب بنویسم!!

و لذا ابن عباس می گوید: علم رسول خدا مستقیما از طرف خداست، و علم علی

علیه

السلام از طریق رسول خدا به پروردگار عالم بر می گردد.

آری علی با یک واسطه به علوم بی منتهی دست یافت. و لذا تمام علوم عالم
آفرینش

و علوم قرآن همگی در وجود علی متبلور گردید، و خداوند شهادت داد
که: کلیه علوم

در سینه علی گذاشته شده و از این جهت شهادت علی علیه السلام و گواهی
او «عدل» شهادت و گواهی «الله» است!!:

«قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الكتاب» (۴)

بگو کافی است که خداوند و کسی که تمام علم قرآن در پیش او است به نفع

من گواه

باشد.

در این آیه از کلمه «علم الكتاب» استفاده می‌گردد، که صاحب آن دارای تمام

علوم

قرآن است، و مراد از آن بنا به نوشته اکثر مفسرین مولای متقیان علی بن

ابیطالب

است. (۵)

به ویژه مرحوم «علامه مجلسی» نوزده حدیث از رسول خدا و ائمه اطهار

علیهم

السلام در تفسیر این آیه نقل می‌کنند، که آیه در مورد علی بن ابی طالب

است، و

احتمالات دیگر را تکذیب می‌نمایند. (۶)

در اینجا بی مناسبت نیست اعترافات یکی از علمای بزرگ اهل سنت را در

این زمینه

نقل نماییم که می‌نویسد:

«و من العلوم علم الفقه» و هو علیه السلام اصله و اساسه، و کل فقیه فی

الاسلام فهو عیال علیه، و مستفید من فقه...» (۷)

«ابن ابی الحدید» پس از اعتراف بر اینکه کلیه علوم و کمالات، سرچشمه اش

به «امیر المؤمنین علی علیه السلام» می رسد آنگاه در علوم دیگر از

جمله «علم

فقه» وارد شده و می نویسد! آن حضرت در این علم نیز ریشه و اساس به

حساب

می آید، و علوم و اطلاعات تمام فقهاء در اسلام به وی منتهی می گردد، زیرا

ائمه «مذاهب اربعه» اهل سنت یا شاگردان «امام صادق علیه السلام» هستند، و

یا

از علوم «عبد الله بن عباس» استفاده کرده اند، و علوم هر دو از منبع پر فیض

آن

بزرگوار می باشد.

و سپس به فقهای صحابه پیامبر پرداخته و می گوید: «عمر بن خطاب» و «عبد

الله

عباس» هر دو فقیه بودند، و در عین حال علومشان را از علی علیه السلام فرا

گرفته بودند، اما «ابن عباس» روشن است، و اما «عمر» همه می دانند که در

مسائل مشکل

به علی علیه السلام مراجعه می کرد، و بارها گفته بود: «اگر علی علیه السلام

نمی بود من هلاک می شدم»، «و خداوند آن روزی را نیاورد که علی نباشد، و

من در

برابر مشکلات علمی بی چاره بمانم» «هر گاه علی در جمعی باشد هیچ کس

حق داوری

و قضاوت ندارد...»

خوانندگان عزیز ملاحظه می کنند که «خلیفه ثانی» به اعلمیت و توانایی امیر المؤمنین اعتراف می کند، و امام معتزله ها آن را نقل کرده، و می نویسد که

علی منبع فیض و سرچشمه تمام علوم الهی و فقهی... در روی زمین و عالم اسلام است.

و پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله نیز در این مورد می فرمایند:

اعلم امتی من بعدی علی بن ابی طالب (ع) (۸)
«داناترین فرد امت اسلامی پس از من امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

است.» و در

حدیث دیگری می فرمایند:

«انا مدینة العلم و علی بابها...» (۹)

من شهر علم هستم و علی علیه السلام در آن است، و هر کس بخواهد وارد آن شود

باید از درش بیاید. و بالاخره در حدیث سوم رسول خدا می فرمایند:

«قسمت الحکمة عشرة اجزاء، فاعطی علی تسعة اجزاء، و الناس جزوا واحدا، و

علی اعلم

بالواحد منهم» (۱۰)

«عبد الله بن مسعود» که راوی حدیث است، میگوید: من در کنار پیامبر خدا

نشسته

بودم، ناگاه در مورد شخصیت علی علیه السلام از پیامبر سؤال

نمودند، حضرت

فرمودند: علم و دانش به ده قسمت تقسیم گردیده نه جزء آن را به علی علیه

السلام

داده‌اند، و یک جزئش را به سایر مردم، که علی علیه السلام در آن قسمت

دهمی نیز

از دیگران داناتر است!!

در این احادیث شخصیت علمی امیر مؤمنان تشریح گردیده، و آن بزرگوار را

ما در

علوم و دانشها بیان نموده، که دیگران هر که و هر چه باشند، باید در برابر او

زانو زده، و خوشه‌ای از خرمن علم او بچینند، و از طریق او به علوم نبوی و

الهی

راه پیدا کنند، و جز از طریق وی رسیدن به آن مقدور نمی‌باشد.

(فمن اتی من الباب وصل، یا علی انت بابی الذی اوتی منه و انا باب الله فمن

اتانی من سواک لم یصل الی و من اتی الله من سواى لم یصل الله) (۱۱)

خداوند! تو را به ولایت علی علیه السلام سوگند ما را از پیروان واقعی و

راستین آن بزرگوار قرار ده.

اعتراف دشمنان علی به عظمت علمی آن حضرت

شخصیت علمی علی علیه السلام همانند سایر اوصاف و فضایلش، دوست و

دشمن را در

برابر عظمت آن حضرت خاضع کرده بود، و همه به علمیت و افضلیت وی

اعتراف

می‌کردند، هر چند ما در فصل چهاردهم این کتاب مطالبی را در این زمینه نیز

به

خوانندگان عزیز تقدیم خواهیم داشت، و در آنجا در رابطه با شایستگی و

رقبای علی

علیه السلام بحث خواهیم کرد، ولی در اینجا هم بی‌مناسبت نیست، اجمالا به

این

موضوع بپردازیم:

«معاویة بن ابی سفیان» که از سرسخت‌ترین دشمنان آن حضرت است، و در جنگ «صفین» ماهها به رخ علی علیه السلام شمشیر کشیده، و باعث کشته

شدن ده‌ها

هزار نفر گردیده است، می‌گوید:

«لقد ذهب الفقه و العلم بموت علی بن ابی طالب رضی الله عنه» (۱۲)

با مرگ و شهادت «علی بن ابیطالب» علم و دانش نیز با او رفت!!

و چون «مالک اشتر» و سپس «محمد بن ابی بکر» به شهادت رسیدند، و

عهدنامه‌های امیر

المؤمنین به دست سپاه «معاویة» افتاد، «عمر و عاص» آنها را به پیش معاویة

فرستاد، چون چشم معاویة به آنها افتاد، مرتب می‌خواند و تعجب می‌کرد، و از

عظمت

فکری و علمی علی علیه السلام یاد می‌نمود!

«ولید بن عقبه» که در نزد معاویة بود، به وی گفت: این نامه‌ها را دستور بده

به

آتش بکشند!

معاویة گفت: چقدر بد فکر می‌کنی؟ ولید گفت آیا صلاح است که مردم بدانند

که تو

از فکر علی و از عهدنامه‌های وی استفاده می‌کنی؟ معاویة جواب داد: ما

نمی‌گوئیم

اینها از آن «علی بن ابیطالب» است به مردم وانمود می‌کنیم که «ابو بکر» برای

فرزندش «محمد» نوشته، و یادگار «صدیق» است!!

«ابن ابی الحدید» سپس می نویسد:

فكان ينظر فيه و يتعجب منه، و حقيق من مثله ان يقتنى فى خزائن الملوك

یعنی مرتب مطالعه می کرد، و تعجب می نمود، و سزاوار بود که آن را جزو

اموال

نفیس در خزانه نگهدارد (۱۳)

و خود امام «معتزلی» چون خطابه های علی را می بیند، و همچون کارشناسان

و سخن

سنجان منصف می گوید:

«کلامه دون کلام الخالق، و فوق کلام المخلوقین، و منه تعلم الناس الخطابة و

الكتابة...» (۱۴) گفتار علی علیه السلام از سخن خدا پائین تر، ولی از سخن

انسان ها بالاتر است!! و دیگران هنر سخنرانی و نویسندگی را از آن حضرت

آموخته

و به یادگار برده اند.

خوانندگان عزیز به اعتراف یک دانشمند بزرگ و رهبر اهل سنت توجه

نمایند که

گفتار علی را یک گفتار انسان عادی تلقی نکرده بلکه آن را مافوق تصور و

مافوق

قدرت و توان بشرهای عادی می دانند!!

و چنانچه در آغاز این فصل اشاره گردیده، رقبای سیاسی امیر المؤمنین در

موارد

گوناگون، و در قضاوت ها و جوابگویی به مشکلات علمی و فکری مردم، و

مراجعه

خارجی و افراد تازه مسلمان شده عاجز مانده، و از افکار الهی امیر المؤمنین

و

علم سرشار او استفاده نموده، و به سؤالات مردم پاسخ می‌گفتند، و بارها

اظهار

می‌داشتند: اگر علی نبود ما هلاک می‌شدیم...

علی مجهز و مسلح به علم غیب بود

ما در کتاب «تجلیات ولایت» در مورد غیبگویی‌های امیر المؤمنین علیه

السلام، و

تسلطش بر عالم تکوین و دل‌ها سخن گفته، و به بحث و تحلیل

پرداخته‌ایم، علاقه‌مندان می‌توانند به همانجا مراجعه فرمایند، ولی در اینجا

نیز بحث اجمالی در موارد اندی از غیب‌گویی‌های آن حضرت خواهیم

داشت، که اینک

به چند نمونه از آنها ابتداء اشاره می‌کنیم:

مولای متقیان در طول زندگی و حیاتش بارها در میان انبوه مردم، خواه

بالای منبر

و هنگام خطابه‌ها، و یا در هنگام شهادت پس از ضربت «ابن ملجم

مرادی» لعنه

الله علیه، و یا سایر مواقع می‌فرمود: ای مردم! هر چه می‌خواهید از من

پرسید، از گذشته تا روز قیامت هر چه اتفاق افتاده و یا اتفاق می‌افتد

آگاهم، و

می‌دانم هر کسی چگونه و به چه کیفیت از دنیا می‌رود، من به آسمان‌ها از

زمین

آشناترم، بدانید که علوم اولین و آخرین همه در اختیار من است، من به کتاب

تورات

و انجیل و زبور، از پیروان خود آنان آگاهتر می‌باشم...
بخشی از سخنان آن حضرت بدین قرار است، که به متون آنها اشاره
می‌نمایم:

«فاسئلونی قبل ان تفقدونی فو الذی نفسی بیده لا تسالونی عن شیء فیما

بینکم

و بین الساعة، و لا عن فئة تهدي ماء و تضل ماء الا انبئتم بناعقها و قائدها
وسائقها و مناخ ركابها و محط رحالها و من يقتل من اهلها قتلا و من يموت

منهم

موتا» (۱۵)

و قال ایضا:

«ایها الناس! سلونی قبل ان تفقدونی، فلانا بطرق السماء اعلم منی بطرق

الارض...»

(۱۶)

عن «ابن نباته» قال: لما بوی بالخلافة... قال:

«یا معشر الناس! سلونی قبل ان تفقدونی، سلونی فان عندی علم الاولین و
الآخرین، اما و الله لو ثنی لی الو سادة لحکمت بین اهل التورات بتوراتهم، و بین
اهل الانجیل بانجیلهم، و بین اهل الزبور بزبورهم، و بین اهل الفرقان

بفرقانهم...» (۱۷)

ترجمه این فرازها بترتیب عبارتند از:

از من بپرسید قبل از آن که مرا نیابید، سوگند به آن خدایی که جان من در

دست

قدرت او است، هر چه از وقایع، از حالا تا رستاخیز اتفاق می‌افتد، و از گروهی

که

صد نفر را هدایت نموده، و صد نفر دیگر را گمراه می‌سازند، هر چه
بپرسید، من از

آنها خبر می‌دهم، و می‌گویم که: خواننده، و جلودار، و راننده آنان کیستند، و
خبر

می‌دهم که: محل فرود آمدن و بارگیری آنان کجاست! و کدامشان با مرگ
طبیعی

می‌میرد و چه کسی از آنان کشته می‌شود!!

ای مردم! بپرسید از من، پیش از آن که من از میان شما بروم، سوگند به خدا
که من

به راههای آسمان‌ها از زمین آشناترم!!

ای مردم! پیش از آن که من از میان شما بروم هر چه می‌خواهید از من
بپرسید، زیرا

علوم اولین و آخرین در نزد من است، به خدا قسم اگر من در مسند داوری
بنشینم، میان اهل تورات از کتاب خودشان داوری می‌کنم، و به اهل انجیل از
کتاب

آنان، و به اهل زبور از زبور، قضاوت نموده، و به مردم مسلمان نیز از «قرآن
مجید» بیان می‌کنم...

«ابن ابی الحدید» می‌گوید:

«و لقد امتحنا اخباره فوجدناه موافقا فاستدللنا بذک علی صدق الدعوی
المذكورة...» (۱۸)

ما علی علیه السلام را در مورد پیشگویی‌هایش امتحان نمودیم، هر چه گفته
و خبر

داده بود، درست از آب در آمد، و لذا نتیجه گرفتیم که او هر چه می‌گوید راست می‌گوید.

او خیر داده بود که محاسن صورتش با خون سرش خضاب می‌گردد چنین شد، و فرزندش

امام حسین علیه السلام در کربلا کشته می‌گردد، شهید شده، او فرموده بود که پس

از وی «معاویه» به پادشاهی دست می‌یابد چنین گردید، او از شرارت‌های حجاج بن

یوسف و وقایع «خوارج» در «نهروان» و تعداد کشته شدگان آن خبر داده بود، و تمام

رویدادهای دیگری را که او گفته بود، به همان صورت انجام شد، خلاصه در غیب گویی

او شبهه‌ای نیست...

«ابن ابی الحدید» در جای دیگر با اشاره به خطبه پنجاه و هشت «نهج البلاغه» که

علی علیه السلام از محل اتفاق جنگ «نهروان» خبر می‌دهد، و می‌فرماید که در

آن

کمتر از ده نفر از سپاه من به شهادت می‌رسند، و کمتر از ده نفر از

سپاه «خوارج» جان سالم بدر می‌برند، (۱۹) می‌گوید:

«و القوة البشرية تقصر عن ادراك مثل هذا، و لقد كان له من هذا الباب ما لم

یکن

لغيره، و بمقتضى ما شاهد الناس من معجزاته و احواله المنافية لقوى البشر

غلا

فيه من غلا حتى نسب الى ان الجو هو الالهى حل فى بدنه... (۲۰)
قدرت و قوت بشرى كوچكتر از اين است كه اين همه پيشگويى و غيب گويى
نمايد، براى

آن حضرت در اين مورد توانايى ها و كراماتى بود كه به ديگران مقدور
نيست، و به

همين جهت است كه گروهى از مردم در وي عجائبي راديدند كه از بشر
ساخته نيست، و

لذا گرفتار «غلو» گرديده و گفتند: «خدا در وجود على عليه السلام حلول
كرده، و در

او تجسم نموده است!! (نعوذ بالله من الغلو الموجب للشرك مؤلف) «

خوانندگان عزيز ملاحظه مى كنند كه ديگران و اهل سنت در غيب گويى و
معجزات آن

حضرت، و تسلطش بر عالم «تكوين» چيزى كمتر از شيعه ندارند، حتى
اعتراف مى كنند

كه «على بن ابيطالب عليه السلام» بشر عادى نيست، و با قوت بشرى
نمى توان به آن

مدارج بالا و كارهاى «خارق العاده» رسيد؛ تا جائى كه كارهاى خلاف

شرع «غالى» ها را توجيه مى نمايند...!

لازم به تذكر است كه اعتقاد به غيب گويى مولاي متقيان امير مؤمنان على

عليه

السلام اختصاص به «ابن ابى الحديد» ندارد، بلكه اكثر مورخين و محدثين اهل

سنت

که کم و بیش به سیره آن حضرت پرداخته‌اند. در انبلائی سخنان خویش به این حقیقت

نیز اشاره کرده‌اند، و با دل و جان یقین دارند که علی علیه السلام پس از پیامبر خدا افضل امت عالم است، و در جهان آفرینش کسی به پایه او نمی‌رسد، و به

احادیثی از جمله «حدیث طیر» تمسک نموده، و غرایب امر وی را نیز می‌پذیرند و شما

خوانندگان محترم در مدارک و منابع آنها می‌توانید صحت ادعای ما را ملاحظه

فرمائید. (۲۱)

خطبه بدون «الف» علی (ع)

روزی امیر المؤمنین علی علیه السلام در کنار اصحابش نشست بود، و یاران آن

حضرت در مورد «خط» و «حروف» بحث می‌کردند، و به این نتیجه رسیدند که در میان

حروف «الف» از همه بیشتر مورد استعمال قرار گرفته است، و صحبت کردن بدون

بکارگیری آن بسیار مشکل و دشوار است، حضرت با شنیدن این صحبت‌ها بدون درنگ

شروع به خطبه طولانی کرد که از نظرتان می‌گذرد:

«حمدت من عظمت منته، و سیقت نعمته، و سبقت غضبه رحمته، و تمت کلمته، و نفدت

مشیعته، و بلغت قضیته، حمدته حمد مقرر بر بوبیته، متخضع لعبودیته، متنصل

من

خطیئته، متفرد بتوحید، مؤمل منه مغفره تنجیه، یوم یشغل عن فصیلته و بنیه، و

نستعینه و نسترشده و نستهدیه، و نوؤمن به و نتوکل علیه، و شهدت له شهود مخلص

مؤقن، و فردته تفرید مؤمن متیقن، و وحدته توحید عبد مدعن، لیس له شریک فی ملکه، و

لم یکن له ولی فی صنعه، جل عن مشیر و وزیر، و عن عون معین و نصیر و نظیر، علم

فستر، و بطن فخر، و ملک فقهر، و عصی فغفر، و حکم فعدل، لم یزل و لم یزول، لیس

کمثله شیء، و هو بعد کل شیء رب متعزز بعزته متمکن بقوته، متقدس بعلمه، متکبر

بسموه، لیس یدرکه بصر، و لم یحط به نظر، قوی منیع بصیر سمیع، رؤوف رحیم، عجز عن

وصفه من یصفه، و ضل عن نعته من یعرفه، قرب فبعد، یجیب دعوه من یدعوه، و یرزقه و

یحبوه ذو لطف خفی، و بطش قوی، و رحمه موسعه، و عقوبه موجعه، رحمته جنه عریضه

مونقه، و عقوبته جحیم ممدوده موبقه.

و شهدت ببعث محمد رسوله، و عبده و صفيه، و نبیه و نجیه، و حبیبه و خلیله، بعثه فی

خیر عصر، و حین فتره و کفر، رحمه لعبیده، و منة لمزیده، ختم به نبوته، و

شید به

حجته، فوعظ و نصح، و بلغ و كدح، رؤوف بكل مؤمن، رحيم سخى، رضى ولى
زكى، عليه رحمه و

تسليم، و بركه و تكريم، من رب غفور رحيم، قريب مجيب.

وصيتكم محشر من حضرني بوصيه ربكم، و نكرتكم بسنه نبيكم، فعليكم
برهبة تسكن

قلوبكم، و خشيه تدرى دموعكم، و تقية تنجيكم قبل يوم تبليكم، و تذهلكم، يوم
يفوز

فيه من ثقل وزن حسنته، و خف وزن سيئته، و لتكن مسالتكم و تملقكم مساله
ذل و

خضوع، و شكر و خشوع، بتوبه و تورع، و ندم و رجوع و ليغتنم كل مغتنم
منكم صحته

قبل سقمه، و شيبته قبل هرمه، و سعته قبل فقره، و فرغته قبل شغله، و حضره
قبل

سفره، قبل تكبر و تهرم و تسقم، يمله طبيبه، و يعرض عنه حبيبه، و ينقطع
غمده، و

يتغير عقله، ثم قيل: هو موعوك، و جسمه منهوك، ثم جد فى نزع شديد، و
حضره كل قريب و

بعيد، فشخص بصره، و طمح نظره، و رشح جبينه، و عطف عرينه، و سكن
حنيه، و حزنه

نفسه، و بكته عرسه، و حفر رمسه، و يتم منه ولده، و تفرق منه عدده، و قسم
جمعه، و

ذهب بصره و سمعه، و مدد و جرد، و عرى و غسل، و نشف و سجي، و بسط له

و هیء و نشر

علیه کفنه و شد منه ذقنه، و قمص و ععم، و ودع و سلم، و حمل فوق سریر، و

صلی علیه

بتکبیر، و نقل من دور مزخرفه، و قصور مشیده، و حجر منجده، و جعل فی

ضریح ملحود و

ضیق مرصود، بلبین منضود، مسقف بجلمود، و هیل علیه حفره، و حثی علیه

مدره، و تحقق

حذره، و نسی خبره، و رجع عنه ولیه و صفیه، و ندیمه و نسیبه، و تبدل به

قرینه و

حبیبه، فهو حشو قبر، و رهین قفر، یسعی بجسمه دود قبره، و یسیل صدیده

من

منخره، یسحق تربه لحمه، و ینشف دمه، و یرم عظمه حتی یوم حشره، فنشر

من قبره حین

ینفخ فی صور، و یدعی بحشر و نشور. فثم بعثرت قبور، و حصلت سریره

صدور، و جیء بكل

نبی و صدیق و شهید، و توحد للفصل قدیر بعبده خبیر بصیر فکم من زفره

تضنیه و

حسره تضنیه، فی موقف مهول، و مشهد جلیل، بین یدی ملک عظیم، و بكل

صغیر و کبیر

علیم فحینئذ یلجمه عرقه، و یحصره قلقة، عبرته غیر مرحومه، و صرخته غیر

مسموعه، و

حجته غیر مقبوله، زالت جریدته، و نشرت صحیفته، نظر فی سوء عمله، و

شهدت علیه عینه

بنظره، و یده ببطشه، و رجه بخطوه و فرجه بلمسه، و جلده بمسه، فسلسل
جیده، و

غلتیده، و سیق فسحب وحده فورد جهنم بکرب و شدة، فضل یعذب فی
جحیم، و یسقی شربة

من حمیم، تشوی و جهه، و تسلیخ جلده یضربه ملک بمقمع من حدید، و یعود
جلده بعد نضجه

کجلد جدید، یستغیث فتعرض عنه خزنة جهنم، و یستصرخ فیلبث حقبة
یندم، نعود برب

قدیر، من شر کل مصیر، و نساله عفو من رضی عنه، و معفرة من قبله، فهو ولی
مسالتی، و

منجح طلبتی، فمن زحزح عن تعذیب ربه جعل فی جنته بقربه، و خلد فی
قصور مشیدة، و

ملک بحور عین و حفدة، و طیف علیه بکنوس، و سکن حظیره قدس، و تقلب فی
نعیم، و سقی

من تسنیم، و شرب من عین سلسبیل، و مزج له بزنجبیل، مختم بمسک و
عبیر، مستدیم

للملک، مستشعر للسرور، یشرب من خمور، فی روض مغدق، لیس یصدع من
شربه، و لیس ینزف.

هذه منزلة من خشى ربه، و حذر نفسه معصيته، و تلك عقوبة من جحد
مشيئته، و سولت له

نفسه معصيته، و هو قول فصل، و حکم عدل، و خبر قصص قص، و وعظ
نص، «تنزیل من حکیم

حمید» نزل به روح قدس مبین، علی قلب نبی مهتد رشید، صلت علیه رسل

سفره مکرمون

برره، عذت برب علیم، رحیم کریم، من شر کل عدو لعین رجیم فلیتضرع
متضرعکم، و

لیبتهل مبتهلکم، و لیستغفر کل مربوب منکم لی و لکم و حسبی ربی وحده.
(۲۲)

این خطبه طولانی، علاوه بر این که قدرت علمی مولای متقیان را نشان
می‌دهد، دارای معارف عظیم است. گویا آن بزرگوار در استعمال کلمات و
جملات آن

هیچ گونه محدودیتی نداشته است به طوری که حضرتش نخست در توحید
و عظمت خالق

سخن گفته، و سپس به صفات پروردگار عالم پرداخته است.
و آنگاه در مورد بعثت نبی اعظم رسول خدا صلی الله علیه و آله و
ویژگی‌های آن

حضرت، و لطف و محبتش به پیروان خود جملات عالی و با فصاحت تمام
بیان داشته...

و بعد خود وارد نصیحت و ارشاد گردیده، و مردم را متوجه سنت پیامبر خدا
نموده، و

آنان را به خود سازی و آمادگی تمام برای لقاء الله و ادار می‌سازد، و متوجه
می‌نماید که چگونه از این جهان به عالم دیگر منتقل می‌گردیم، چه سان از
دوستان

و جهان مادی جدا گردیده، به سراغ اعمال خود می‌رویم؟ و چطور این بدن‌ها
در دل

خاک پوسیده، و به ذرات خاک تبدیل می‌گردد؟ و در پایان پرده از وحشت‌های

قبر و

قیامت برداشته، و توضیح می دهد که خطا کاران را با زنجیرهای آتشین در آتش نگه

می دارند، و به ناله ها و اشک چشم های آنان توجه نمی کنند...

ولی در عوض انسان های مؤمن و متعهد غرق نعمت های الهی و الطاف او می باشند...

خوانندگان عزیز توجه فرمایند که خطبه را به جهت طولانی بودن آن ترجمه

کامل

نکرده و فقط به خلاصه آن پرداختم.

خطبه بدون نقطه علی (ع)

امیر مؤمنان علی علیه السلام خطبه بدون نقطه را نیز، پس از مذاکره اصحاب در

این باره، بدون درنگ به ایراد آن پرداخته و فرمودند!

«الحمد لله اهل الحمد و ماواه، و له اوكد الحمد و احلاه، و اسعد الحمد و

اسراه، و اطهر الحمد و اسماء، و اكرم الحمد و اولاه.

الواحد الاحد الصمد لا والد له و لا ولد، سلط الملوك و اعداها و اهلك العداة و

ادحاه، و اوصل المكارم و اسراه، و سمك السماء و علاها، و سطح المهاد و

طحاه، و

اعطاكم ماءها و مرعاه، و احکم عدد الامم و احصاها، و عدل الاعلام و ارساها.

الا له الاول لا معادل له، و لا راد لحكمه لا اله الا هو الملك السلام المصور

العلام الحاکم الودود، المطهر الطاهر، المحمود امره المعمور حرمه المامول

کرمه.

علمكم كلامه و اراكم اعلامه، و حصل لكم احكامه، و حلل حاله و حرم حرامه، و

حمل

محمدا الرسالة، و رسوله المكرم المسود المسدد الظهر المطهر، اسعد الله

الامة، لعلو محله، و سمو سؤده و سداد امره و كمال مراده.

اطهر ولد آدم مولودا، و استطعم سعودا، و اطولهم عمودا، و ارواهم عودا، و

اصحهم

عهدا، و اكرمهم مردا و كهولا، صلاة الله له و لآله الاطهار، مسلمة مكررة

معدودة

و لآل ودهم الكرام، محصلة مرددة مادام للسماء امر مرسوم و حد معلوم.

ارسله رحمة لكم، و طهارة لاعمالكم، و هدوء داركم، و دحور عاركم، و صلاح

احوالكم، و

طاعة لله و رسوله، و عصمة لكم و رحمة.

اسمعوا له، و راعوا امره، و حللوا ما حلل، و حرموا ما حرم، و اعمدوا رحمكم الله

لدوام العمل، و ادحروا الحرص و اعدموا الكسل، و ادروا السلامة و حراسة

الملك و

روعها، و هلع الصدور و حلول كلها و همها.

هلك و الله اهل الاصرار، و ما ولد والد للاصرار، كم مؤمل امل ما اهلكه، و كم مال

و سلاح اعد صار للاعداء عده و عمدته.

اللهم لك الحمد و دوامه، و الملك و كماله، لا اله الا هو، و سع كل حلم حلمه، و

سدد

كل حكم حكمه، و حدر كل علم علمه.

عصمتكم و لواكم و دوام السلامة اولاكم، و للطاعة سددكم، و للاسلام هداكم، و

- رحمکم و سمع دعائکم و طهر اعمالکم و اصلح احوالکم.
و اساله لکم دوام السلامة، و کمال السعادة، و الآلاء الدارة، و الاحوال
السارة، و الحمد لله وحده.» (۲۳)
- (لازم به تذکر است نقطه‌هایی که بر روی‌های گرد «ة» می‌آید، چون در
حال «وقف» خوانده نمی‌شود، لذا حرف نقطه‌دار محسوب نمی‌گردد.)
این خطبه نیز از مراتب علمی و فکری مولای متقیان حکایت دارد، که بدون
تامل، پس
از صحبت اصحاب به ایراد آن پرداخته، و در مورد توحید و نبوت و صفات
الهی، و سنت
و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد، و جامعه اسلامی را به
تبعیت از
آن حضرت و خود سازی دعوت می‌فرمایند.
پی‌نوشتها:
۱) زیرا نخستین آیاتی که بر قلب مبارک پیامبر نازل گشت ۵ آیه
سوره «علق» است
که از توحید و علم و قلم صحبت می‌کند.
۲) اصول کافی ج ۱ ص ۲۲ ح ۶
۳) الغدير ج ۲۲ ص ۴۴ و ۴۵
۴) سوره رعد آیه ۴۳
۵) به تفسیرهای: برهان، نور الثقلین، المیزان، مجمع البیان، عیاشی، نمونه...ذیل
همین آیه مراجعه فرمائید
۶) بحار الانوار ج ۳۵ ص ۴۲۹ تا ص ۴۳۶
۷) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۷ و ۱۸

۸) فرائد السمطين ج ۱ ص ۹۷ ش ۶۶ الغدير ج ۲ ص ۴۴
۹) كنز العمال ج ۱۱ ص ۶۰۰ ش ۳۲۸۹۰، وسائل الشيعه ج ۱۸ ص ۵۲ ح ۴۰ و
۴۳ با مختصر

تفاوت، الغدير ج ۶ ص ۶۱ بحاز ج ۳۷ ص ۱۰۹ ح ۲، فرائد السمطين ج ۱ ص ۹۸
ش ۶۷

۱۰) كنز العمال ج ۱۳ ص ۱۴۶ ش ۳۶۴۶۱، الغدير ج ۲ ص ۴۴

۱۱) اين فراز بخشي از حديث «انا مدينة العلم و على بابها» است كه نقل شد، و
رسول خدا تصريح مي كنند كه هر كس از غير طريق علي (ع) بيايد به من
نمي رسد، و

در نتيجه به خدا نيز نخواهد رسيد، و مرحوم علامه اميني رضوان الله عليه

يكصد

و چهل و سه منبع اهل سنت براي آن ذكر مي كنند. (الغدير ج ۶ ص ۶۱ تا ۷۷)

۱۲) الغدير ج ۲ ص ۴۵

۱۳) شرح ابن ابى الحديد ج ۶ ص ۷۲ و ۷۳

۱۴) شرح ابن ابى الحديد ج ۱ ص ۲۴

۱۵) متن خطبه ۹۲ فيض الاسلام ص ۲۷۳، ابن ابى الحديد ج ۷ ص ۴۴

۱۶) فيض الاسلام خطبه ۲۳۱ ص ۶۷۱، ابن ابى الحديد خطبه ۲۳۵ ج ۱۳ ص

۱۰۱

۱۷) بحار الانوار ج ۴۰ ص ۱۴۴ ح ۵۱، و ص ۱۳۰ ح ۶ با مطالب ديگر در اين

زمينه

۱۸) ج ۷ ص ۴۸

۱۹) مصارعهم دون النطفه، و الله لا يفلت منهم عشرة، و لا يهلك منكم عشرة،

۲۰) شرح ابن ابى الحديد ج ۵ ص ۴

(۲۱) سنن بیهقی ج ۷ ص ۱۸۵، کنز العمال ج ۱۳ ص ۱۶۷ ش ۳۶۵۰۷ و
۳۶۵۰۸، و فرائد

السمطين ج ۱ ص ۲۰۹ ش ۱۶۵ فتح الباری ج ۸ ص ۴۵۸، ینابیع الموده ص
۲۷۴، الاتقان ج

۲ ص ۳۱۹ و دهها کتاب دیگر

(۲۲) شرح ابن ابی الحدید ج ۱۹ ص ۱۴۰ تا ص ۱۴۳، نهج السعادة فی
مستدرک نهج

البلاغه ج ۱ ص ۸۷ خ ۲۰، کنز العمال ج ۱۶ ص ۲۰۸ تا ص ۲۱۳ ش
۴۴۲۳۴، سفینه البحار

ج ۱ ص ۳۹۷ با نقل از ج ۹ بحار الانوار چاپ قدیم، تاریخ عماد زاده ص ۴۳۶
جلد

امیر المؤمنین (ع)

(۲۳) نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۰۰ تا ۱۰۳ خ ۲۱، بحار
الانوار ج

۹ ط قدیم به نقل از سفینه البحار ج ۱ ص ۳۹۷، تاریخ عماد زاده ج امیر
المؤمنین

ص ۴۳۸

آفتاب ولایت ص ۱۰۹

علی اکبر بابازاده

عدالت و حقیقت خواهی علی علیه السلام

فان فی العدل سعة و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضيق (نهج البلاغه-

از کلام

(۱۵)

علی علیه السلام مرد حق و عدالت بود و در این امر بقدری شدت عمل بخرج

میداد

که فرزند دلبنده خود را با سیاه حبشی یکسان میدید، آنحضرت از عمال خود

باز جوئی

میکرد و ستمگران را مجازات مینمود تا حق مظلومین را مسترد دارد

بدینجهت

فرمود: بینوایان ضعیف در نظر من عزیز و گردنکشان ستمگر پیش من

ضعیفند. حکومت

علی علیه السلام بر پایه عدالت و تقوی و مساوات و موااسات استوار بود و

در

مسند قضا جز بحق حکم نمیداد و هیچ امری و لو هر قدر خطیر و عظیم بود

نمیتوانست رای و اندیشه او را از مسیر حقیقت منحرف سازد. علی علیه

السلام خود

را در برابر خدا نسبت برعایت حقوق بندگان مسئول میدانست و هدف او

برقراری

عدالت اجتماعی بمعنی واقعی و حقیقتی آن بود و محال بود کوچکترین

تبعیضی را

حتی در باره نزدیکترین کسان خود اعمال نماید چنانکه برادرش عقیل هر

قدر اصرار

نمود نتوانست چیزی اضافه بر سهم مقرری خود از بیت المال مسلمین از

آنحضرت

دریابد و ماجرای قضیه آن در کلام خود آنجناب آمده است که فرماید: و الله

لان

ابیت علی حسک السعدان مسهدا و اجر فی الاغلال مصفدا احب الی من القی

الله و

رسوله یوم القیامه ظالما لبعض العباد و غاصبا لشیء من الحطام...

بخدا سوگند اگر شب را (تا صبح) بر روی خار سعدان (که به تیزی مشهور

است) به

بیداری بگذرانم و مرا (دست و پا بسته) در زنجیرها بر روی آن

خارها بکشند در

نزد من بسی خوشتر است از اینکه در روز قیامت خدا و رسولش را ملاقات

نمایم در

حالیکه به بعضی از بندگان (خدا) ستم کرده و از مال دنیا چیزی غصب

کرده باشم و

چگونه بخاطر نفسی که با تندی و شتاب بسوی پوسیدگی برگشته و مدت

طولانی در زیر

خاک خواهد ماند بکسی ستم نمایم؟

و الله لقد رایت عقیلا و قد املق حتی استماحنی من برکم صاعا...

بخدا سوگند (برادرم) عقیل را در شدت فقر و پریشانی دیدم که مقدار یکمن

گندم

(از بیت المال) شما را از من تقاضا میکرد و اطفالش را با مویهای ژولیده و

کثیف دیدم که صورتشان خاک آلود و تیره و گوئی با نیل سیاه شده بود و

(عقیل)

ضمن نشان دادن آنها بمن) خواهش خود را تاکید میکرد و تقاضایش را

تکرار مینمود

و من هم بسخنانش گوش میدادم و (او نیز) گمان میکرد دینم را بدو فروخته
و از

او پیروی نموده و روش خود را رها کرده‌ام!

فاحمیت له حدیده ثم ادنیته من جسمه لیعتبر بها!...

پس قطعه آهنی را (در آتش) سرخ کرده و نزدیک تنش بردم که عبرت
گیرد! از درد آن

مانند بیمار شیون و فریاد زد و نزدیک بود که از حرارت آن بسوزد (چون او
را

چنین دیدم) گفتم ای عقیل مادران در عزایت گریه کنند آیا تو از پاره آهنی
که

انسانی آنرا برای بازیچه و شوخی گذاخته است ناله میکنی ولی مرا بسوی
آتشی که

خداوند جبار آنرا برای خشم و غضبش افروخته است میکشانی؟ آیا تو از
این درد

کوچک مینالی و من از آتش جهنم ننالم؟

و شگفت‌تر از داستان عقیل آنست که شخصی (اشعث بن قیس که از منافقین
بود)

شبانگاه با هدیه‌ای که در ظرفی نهاده بود نزد ما آمد (و آن هدیه) حلوائی
بود

که از آن اکراه داشتم گوئی باب دهن مار و یا باقی آن خمیر شده بود بدو
گفتم

آیا این هدیه است یا زکوٰه و صدقه است؟ و صدقه که بر ما اهل بیت حرام است

گفت نه

صدقه است و نه زکوة بلکه هدیه است!

پس بدو گفتم مادرت در مرگت گریه کند آیا از طریق دین خدا آمده‌ای که

مرا فریب

دهی؟ آیا بخیط دماغ دچار گشته‌ای یا دیوانه شده‌ای یا هذیان می‌گوئی (که

برای

فریفتن علی آمده‌ای)؟

و الله لو اعطيت الاقاليم السبعة بما تحت افلاكها علي ان اعصى الله في نمله

اسلبها جلب شعيرة ما فعلته...

بخدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانهای آنها است بمن بدهند

که

خدا را در باره مورچه‌ای که پوست جوی را از آن بگیرم نا فرمانی کنم هرگز
نمیکنم و این دنیای شما در نظر من پست‌تر از برگ‌ی است که ملخی آنرا در

دهان

خود می‌جوید، علی را با نعمت زودگذر دنیا و لذتی که پایدار نیست چکار

است؟ ما

لعلی و لنعیم یفنی و لذة لا تبقی (۱). عبد الله بن ابی رافع در زمان خلافت

آنحضرت خازن بیت المال بود یکی از دختران علی علیه السلام گردن بندی

موقه

برای چند ساعت جهت شرکت در یک مهمانی عید قربان بعاریه از عبد الله

گرفته

بود، پس از خاتمه مهمانی که مهمانان بمنزل خود رفتند علی علیه السلام

دختر خود

را دید که گردن بند مروارید بیت المال در گردن اوست فی الفور بانگ زد این
گردن بند را از کجا بدست آورده‌ای؟ دخترک با ترس و لرز فراوان عرض کرد
از ابن

ابی رافع برای چند ساعت بعاریه گرفته‌ام عبد الله گوید امیر المؤمنین علیه
السلام مرا خواست و فرمود ای پسر ابی رافع در مال مسلمین خیانت
میکنی؟ عرض

کردم پناه بر خدا اگر من بمسلمین خیانت کنم!
فرمود چگونه گردن بندی را که در بیت المال بود بدون اجازه من و رضایت
مسلمین

بدختر من عاریه داده‌ای؟

عرض کردم یا امیر المؤمنین او دختر شما است و آنرا از من بامانت خواسته
که پس
بدهد و من خود ضامن آن گردن بند هستم که آنرا محل خود باز
گردانم، فرمود همین

امروز آنرا بمحلتش برگردان و مبادا برای بار دیگر چنین کاری مرتکب شوی
که
گرفتار عقوبت من خواهی شد و اگر او گردن بند را بعاریه مضمونه نگرفته
بود

اولین زن هاشمیه بود که دستش را می‌بریدم، دخترش وقتی این سخن را
شنید عرض کرد

یا امیر المؤمنین من دختر توام چه کسی برای استفاده از آن از من سزاوارتر
است؟ حضرت فرمود ای دختر علی بن ابیطالب هوای نفست ترا از راه حق
بدر نبرد

آیا تمام زنه‌های مهاجرین در عید چنین گردن بندی داشتند؟ آنگاه گردن بند را از

او گرفت و بمحلتش باز گردانید (۲). طلحه و زبیر در زمان خلافت علی علیه السلام

با اینکه ثروتمند بودند چشمداشتی از آنحضرت داشتند. علی علیه السلام فرمود

دلیل اینکه شما خودتان را برتر از دیگران میدانید چیست؟
عرض کردند در زمان خلافت عمر مقرر می‌شود حضرت فرمود در زمان پیغمبر

صلی الله علیه و آله مقرر می‌شود چگونه بود؟

عرض کردند مانند سایر مردم علی علیه السلام فرمود اکنون هم مقرر می‌شود مانند

سایر مردم است آیا من از روش پیغمبر صلی الله علیه و آله پیروی کنم یا از روش

عمر؟

چون جوابی نداشتند گفتند ما خدماتی کرده‌ایم و سوابقی داریم! علی علیه السلام

فرمود خدمات و سوابق من بنا بتصدیق خود شما بیشتر از همه مسلمین است و با

اینکه فعلاً خلیفه هم هستم هیچگونه امتیازی میان خود و فقیرترین مردم قائل

نیستم، بالاخره آنها مجاب شده و نا امید برگشتند.

علی علیه السلام عدالت را در همه جا مستقر میکرد و از ظلم و ستم بی‌زاری

میجست، او پیرو حق بود و هر چه حقیقت اقتضاء میکرد انجام میداد
دستورات وی که

بصورت فرامین بفرمانداران شهرستانها نوشته شده است حاوی تمام نکات
حقوقی و

اخلاقی بوده و حقوقدانان جهان از آنها استفاده‌های شایانی برده و در مورد
حقیقتخواهی آنحضرت قضاوت نموده‌اند. جرجی زیدان در کتاب معروف
خود (تاریخ تمدن

اسلام) چنین مینویسد: ما که علی بن ابیطالب و معاویه بن ابی سفیان را
ندیده‌ایم چگونه میتوانیم آنها را از هم تفکیک کنیم و بمیزان ارزش وجود
آنها

پی ببریم؟

ما از روی سخنان و نامه‌ها و کلماتی که از علی و معاویه مانده است پس از
چهارده قرن بخوبی میتوانیم درباره آنها قضاوت کنیم. معاویه در نامه‌هایی
که

بعمال و حکام خود نوشته بیشتر هدفش اینست که آنها بر مردم مسلط
شوند و زر و

سیم بدست آورند سهمی را خود بردارند و بقیه را برای او بفرستند ولی
علی بن

ابطالب در تمام نامه‌های خود بفرمانداران خویش قبل از هر چیز اکیدا
سفارش

میکند که پرهیزکار باشند و از خدا بترسند، نماز را مرتب و در اوقات خود
بخوانند و روزه بدارند، امر بمعروف و نهی از منکر کنند و نسبت‌بزیر
دستان رحم

و مروت داشته باشند و از وضع فقیران و یتیمان و قرض داران و حاجتمندان غفلت

نورزند و بدانند که در هر حال خداوند ناظر اعمال آنان است و پایان این زندگی

گذشتن و گذشتن از این دنیا است (۳).

هیچیک از علمای حقوق روابط افراد و طبقات را با هم و همچنین مناسبات اجتماع

را با حکام دولتی مانند آنحضرت بیان ننموده اند. علی علیه السلام جز راستی و

درستی و حق و عدالت هدفی نداشت و از دسیسه و حيله و نیرنگ بر کنار بود. موقعیکه بخلافت رسید و عمال و حکام عثمان را معزول نمود عده‌ای از

یارانش عرض کردند که عزل معاویه در حال حاضر مقرون بصلاح نیست زیرا او مردی فتنه جو

است و باسانی دست از امارت شام بر نمیدارد، علی علیه السلام فرمود من برای

یکساعت هم نمیتوانم اشخاص فاسد و بیدین را بر جماعت مسلمین حکمروا

بینم. گروهی کوتاه نظر را عقیده بر اینست که علی علیه السلام بسیاست آشنائی

نداشت زیرا اگر معاویه را فوراً عزل نمیکرد بعداً میتواندست او را معزول کند و یا در

شورای ۶ نفری عمر اگر موقه سخن عبد الرحمن بن عوف را میپذیرفت خلافت بعثمان

نمیرسید و اگر عمرو عاص را در جنگ صفین رها نمیساخت بمعاویه غالب
میشد و

جریان حکمیت پیش نمیآید و ...سخنان و اعتراضات این گروه از مردم در
بادی امر

صحیح بنظر میرسد ولی باید دانست که علی علیه السلام مردم کریم و
نجیب و

بزرگوار و طرفدار حق و حقیقت بود و او نمی توانست معاویه و امثال او را
بر

مسلمین والی نماید زیرا حکومت او که همان خلافت الهیه بود با حکومت
دیگران

فرق داشت، حکومت الهیه با توجه بمبانی عالیه اخلاقی و فضائل نفسانی
مانند عدل

و انصاف و تقوی و فضیلت و حکمت و امثال آنها پی ریزی شده و مصالح
فردی و

اجتماعی مسلمین را در نظر میگیرد و آنچه بر خلاف حق و عدالت است در
چنین روشی

دیده نمیشود، علی علیه السلام مظهر صفات خدا و نماینده او در روی زمین
است و

اعمالی که انجام میدهد باید منطبق با حقیقت و دستور الهی باشد.
سیاست و دسیسه و گول زدن شیوه اشخاص حیلہ گر و نیرنگ باز و

فریبکار است برای
علی علیه السلام انجام این اعمال شایسته نبود نه اینکه او نمیتوانست

مانند

دیگران زرنگی بخرج دهد چنانکه خود آنحضرت فرماید: و الله ما معاویه
بادهی منی

و لکنه یغدر و یفجر. بخدا سوگند معاویه از من زیرکتر و با هوشتر نیست
و لکن
او مکر میکند و مرتکب فجور میگردد. و باز فرمود: لو لا التقی لکنت ادهی
العرب.

یعنی اگر تقوی نبود (بفرض محال من تقوی نداشتم) از تمام عرب زرنگتر
بودم. ولی

تجلی حق سراپای علی را فرا گرفته بود او حق میگفت و حق میدید و حق
میجست و از
حق دفاع میکرد.

درباره عدالت علی علیه السلام نوشته‌اند که سوده دختر عماره همدانی پس
از

شهادت آنحضرت برای شکایت از حاکم معاویه (بسر بن ارطاة) که ظلم و
ستم روا

میداشت بنزد او رفت و معاویه او را که در جنگ صفین مردم را بظرفداری
علی علیه

السلام علیه معاویه تحریک میکرد سرزنش نمود و سپس گفت حاجت تو
چیست که اینجا

آمده‌ای؟
سوده گفت بسر اموال قبیله ما را گرفته و مردان ما را کشته و تو در نزد

خداوند
نسبت باعمال او مسئول خواهی بود و ما برای حفظ نظم بخاطر تو با او

کاری

نکردیم اکنون اگر بشکایت ما بررسی از تو متشکر میشویم و الا ترا نا
سپاسی کنیم

معاویه گفت ای سوده مرا تهدید میکنی؟ سوده لختی سر بزیر انداخت و
آنگاه گفت:

صلی الاله علی روح تضمنها قبر فاصبح فیها العدل مدفونا
یعنی خداوند درود فرستد بر روان آنکه قبری او را در بر گرفت و عدالت نیز
با

او در آن قبر مدفون گردید. معاویه گفت مقصودت کیست؟
سوده گفت بخدا سوگند او امیر المؤمنین علی علیه السلام است که در
زمان خلافتش

مردی را برای اخذ صدقات بنزد ما فرستاده بود و او بیرون از طریق عدالت
رفتار

نمود من برای شکایت پیش آنحضرت رفتم وقتی خدمتش رسیدم که آنجناب
برای نماز در

مصلی ایستاده و میخواست تکبیر بگوید چون مرا دید با کمال شفقت و
مهربانی

پرسید آیا حاجتی داری؟ من جور و جفای عامل او را بیان کردم چون سخنان
مرا شنید

سخت بگریست و رو با آسمان کرد و گفت ای خداوند قاهر و قادر تو میدانی
که من این

عامل را برای ظلم و ستم به بندگان تو نفرستاده‌ام و فوراً پاره پوستی از
جیب

خود بیرون آورد و ضمن توبیخ آن عامل بوسیله آیات مبارکات قرآن بدو نوشت که

بمحض رؤیت این نامه، دیگر در عمل صدقات داخل مشو و هر چه تا حال دریافت

کرده‌ای داشته باش تا دیگری را بفرستم که از تو تحویل گیرد، و آن نامه را بمن

داد و در نتیجه دست‌حاکم ستمگر از تعدی و تجاوز بمال دیگران کوتاه گردید.

معاویه چون این سخن شنید بکاتب خود دستور داد که نامه‌ای به بسر بن اراطه

بنویسد که آنچه از اموال قبیله سوده گرفته است بدانها مسترد نماید (۴). باری علی علیه السلام در تمام نامه‌هایی که بحکام و فرمانداران خود مینوشت

همچنانکه جرجی زیدان نیز تصریح کرده راه حق را نشان میداد و عدل و داد و تقوی

و درستی را توصیه میفرمود، اگر دوران حکومت آنحضرت بطول میانجامید و هرج و مرج

و جنگهای داخلی وجود نداشت بلا شک وضع اجتماعی مسلمین طور دیگر میشد و سعادت

دین و دنیا نصیب آنان میگشت زیرا روش علی علیه السلام در حکومت، مصداق خارجی

عدالت بود که از تقوی و حقیقتخواهی او سرچشمه میگرفت و برای روشن شدن مطلب

بفرزهایی از عهد نامه آنجناب که بمالک اشتر نخعی والی مصر مرقوم
فرموده زیلا

اشاره میشود: ای مالک ترا بکشوری فرستادم که پیش از تو فرمانروایان
دادگر و

ستمکار در آنجا بوده‌اند و مردم در کارهای تو بهمانگونه مینگرند که تو در
کارهای حکمرانان قبیل مینگری و همان سخنان را درباره تو گویند که تو در
مورد

پیشینیان گوئی و چون بوسیله آنچه خداوند درباره نیکان بر زبان مردم
جاری

میکند میتوان آنها را شناخت لذا باید بهترین ذخیره‌ها در نزد تو ذخیره عمل
نیک باشد. (ای مالک) مهار هوی و هوست را بدست گیر و بنفس خود از
آنچه برایت

مجاز و حلال نیست بخل ورز که بخل ورزیدن بنفس در مورد آنچه خوشایند
و یا نا

خوشایند آن باشد عدل و انصاف است، قلبا با مردم مهربان باش و با آنها با
دوستی

و ملاطفت رفتار کن و مبادا بآنان چون حیوان درنده باشی که خوردن آنها را
غنیمت داند زیرا آنان دو گروهند یا برادر دینی تواند و یا (اگر همکیش تو
نیستند) مانند تو مخلوق خدا هستند (۵) که از آنها لغزشها و خطایائی سر
میزند

و دانسته و ندانسته مرتکب عصیان و نافرمانی میشوند بنا بر این آنها را
مورد

عفو و اغماض خود قرار بده همچنانکه دوست داری که تو خود از عفو و

گذشت خداوند

برخوردار شوی زیرا تو ما فوق و رئیس آنهایی و آنکه ترا بدانها فرمانروا کرده

ما فوق تست و خداوند نیز از کسی که ترا والی آنها نموده ما فوق و برتر است و

از تو رسیدگی بکارهای آنها خواسته و آنرا موجب آزمایش تو قرار داده است.

(ای مالک) مبادا خود را در معرض جنگ با خدا قرار دهی زیرا تو نه در برابر خشم

و قهر او قدرتی داری و نه از عفو و رحمتش بی نیاز هستی، و هرگز از عفو و گذشتی

که درباره دیگران کرده‌ای پشیمان مباش و بکیفر و عقوبتی هم که دیگران را نموده‌ای شادمان مشو و به تند خوئی و غضبی که از فرو خوردن آن در نفس خود

وسعتی یابی شتاب مکن و نباید بگوئی که بمن امارت داده‌اند و من دستور میدهم

باید اجراء نمایند زیرا این روش سبب فساد دل و موجب ضعف دین و نزدیکی جستن

بجوادت و تغییر نعمت‌ها است.

(ای مالک) زمانیکه این حکومت و فرمانروائی برای تو بزرگی و عجب پدید آورد

بعظمت ملک خداوند که بالاتر از تست و بقدرت و توانائی او نسبت بخودت بدانچه

از نفس خویش بدان توانا نیستی نظر کن و بیندیش که این نگاه کردن و اندیشیدن

کبر و سرکشی ترا از تندى باز دارد و آنچه در اثر عجب و کبر از عقل و خردت نا

پیدا گشته بسوی تو باز میگردد، و از اینکه خود را با خداوند در بزرگی و عظمت برابر گیری و یا خویشتن را در جبروت و قدرت همانند او قرار دهی سخت‌بر

حذر باش زیرا خداوند هر گردنکشی را خوار کند و هر متکبری را پست و کوچک نماید.

(ای مالک) خدا را انصاف ده و درباره مردم نیز از جانب خود و نزدیکانت و هر

کسی که از زیر دستانت دوست داری با انصاف رفتار کن که اگر چنین نکنی ستمکار

باشی، و کسی که به بندگان خدا ستم کند خداوند بعوض بندگان با او دشمن میشود و

خداوند هم با کسی که مخاصمه و دشمنی کند حجت و برهان او را باطل سازد و آنکس

با خدا در حال جنگ است تا موقعیکه دست از ستمکاری بکشد و بتوبه گراید، و هیچ

چیز مانند پایداری بر ستم در تغییر نعمت خدا و زود بغضب آوردن او مؤثر نیست

زیرا خداوند دعای ستمدیدگان را میشنود و در کمین ستمکاران است.

دشمن‌ترین و دورترین و دشمن‌ترین زیر دستانت نزد تو آنکسی باشد
که بیش

از همه در صدد عیبجویی مردم میباشد زیرا که مردم را عیوب و نقاط
ضعفی میباشد

که برای پوشانیدن آنها والی و حاکم از دیگران شایسته‌تر است پس مبادا
عیوب

پنهانی مردم را که از نظر تو پوشیده است جستجو و آشکار سازی چونکه
تو فقط

عیوبی را که آشکار است باید پاک کنی و خداوند بدانچه از نظر تو پنهان
است حکم

میکند، بنا بر این تا میتوانی زشتی مردم را بپوشان تا خداوند نیز از تو
آنچه

را که از عیوب تو دوست داری از مردم پوشیده باشد بپوشاند.

دشمنی را
(ای مالک) گره هر گونه کینه‌ای را که ممکن است مردم از تو در دل داشته
باشند

با حسن سلوک و رفتار خوش از دل مردم بگشای و رشته هر نوع انتقام و
دشمنی را

در باره دیگران از خود قطع کن و خود را از هر چیزی که بنظر تو درست
نباشد

نادان نشان ده و در گواهی نمودن گفته‌های سخن چین عجله مکن زیرا که
سخن چین

هر چند خود را به نصیحت گویند مانند خیاںتکار است، و در جلسه
مشورت خود

شخص بخیل را راه مده که ترا از فضل و بخشش باز گرداند و از فقر و تهیدستی

میترساند و همچنین شخص ترسو را داخل مکن که ترا از انجام کارهای بزرگ نا

توانت سازد و نه حریص و طمعکار را که شدت حرص را توام با ستمگری در نظر تو

جلوه دهد زیرا که بخل و جبن و حرص غرایز مختلفی هستند که بد گمانی بخداوند

آنها را گرد آورد.

(ای مالک) تا میتوانی بیارسایان و راستان بچسب و آنها را وادار کن که در

مدح

تو مبالغه نکنند و بعلت کار نا صوابی که نکرده‌ای شادمانت نگردانند زیرا اصرار و مبالغه در مدح، انسان را خود بین و خود پسند کرده و کبر و سر

کشی پدید

آورد. و نباید که نیکو کار و بدکار در نزد تو بیک درجه و پایه باشند زیرا

این

روش، نیکوکاران را به نیکو کاری دلسرد و بی میل میکند و بدکاران را به

بدکاری

عادت دهد، و هر یک از آنان را بدانچه برای خود ملزم نموده‌اند الزام کن (نیکوکاران را پاداش بده و بدکاران را بکیفر رسان) و باید اقامه فرائضی که

انجام آنها برای خدا است در موقع مخصوصی باشد که بوسیله آن دینت را

خالص

میگردانی، پس در قسمتی از شب و روز خود تنگ را برای عبادت خدا بکار

بینداز و

بدانچه بوسیله آن بخدا نزدیکی جوئی کاملا وفا کرده و آنرا بدون عیب و

نقص

انجام ده اگر چه این کار بدن ترا برنج و تعب افکند.

و موقعیکه با مردم بنماز جماعت برخیزی نه مردم را متنفر کن و نه نماز را

ضایع

گردان (با طول دادن رکوع و سجود و قنوت مردم را خسته مکن و در عین

حال از

واجبات نماز هم چیزی فرو مگذار تا موجب تباهی آن نشود یعنی فقط بادای

واجبات

نماز بطرز صحیح بپرداز) زیرا در میان مردم کسانی هستند که علیل و

بیمار بوده

و یا کارهای فوری دارند.

(ای مالک) از خود بینی و خود خواهی و از اعتماد بچیزی که ترا بخود

پسندی

وادارت کند و از اینکه بخواهی دیگران ترا زیاد بستایند سخت پرهیز زیرا

این

صفات زشت از مطمئنترین فرصت‌های شیطان است که بوسیله آنها هر

گونه نیکی نیکو

کاران را باطل و تباه سازد، و پرهیز از اینکه در برابر نیکی و احسانی که

بمردم زیر فرمانت نموده‌ای برای آنان منتی نهی و یا کاری را که برای آنها

انجام داده‌ای برای افتخار آنرا بزرگ شماری و زیاده از حد جلوه دهی و یا

وعده‌ای بآنان دهی و وفا نکنی زیرا که منت نهادن احسان را باطل میکند و

کار

را بزرگ وانمود کردن نور حق را می برد و خلف وعده در نزد خدا و مردم موجب خشم

و دشمنی است چنانکه خدای تعالی فرماید (خداوند سخت دشمن دارد اینکه بگوئید

آنچه را که نمیکنید).

و از تعجیل و شتابزدگی در انجام کارها پیش از رسیدن موقع آنها و یا

سخت

کوشیدن در هنگام دسترسی بدانها و یا از لجابت و ستیزگی در کاری که

راه صحیح

آنها ندانی و همچنین از سستی بهنگامی که طریق وصول بدان روشن

است بپرهیز، پس

هر چیزی را بجای خود بنه و هر کاری را بجای خویش بگذار.

و بر تو واجب است که آنچه بر پیشینیان گذشته مانند احکامی که بعدل و

داد صادر

کرده و یا روش نیکی که بکار بسته اند و یا حدیثی که از پیغمبر صلی الله

علیه

و آله نقل نموده و یا امر واجبی که در کتاب خدا بدان اشاره شده و آنها

انجام

داده اند بیاد آری و آنگاه بدانچه از این امور مشاهده کردی که ما بدان رفتار

کردیم تو هم از ما اقتداء کرده و رفتار کنی و در پیروی کردن آنچه در این

عهد

نامه بتو سفارش کردم کوشش نمائی و من با این پیمان حجت خود را بر تو

محکم

نمودم تا موقعیکه نفس تو بسوی هوی و هوس بشتابد عذر و بهانه‌ای
نداشته باشی

(گر چه) بجز خدای تعالی هرگز کسی از بدی نگه نمیدارد و به نیکی توفیق
نمیدهد، و آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصایای خود بمن تاکید
فرمود

ترغیب و کوشش در نماز و زکوّه و مهربانی بر بندگان و زیر دستان بود من
نیز

عهدنامه خود را که بتو نوشتم با قید سفارش آنحضرت خاتمه میدهم و لا
حول و لا

قوة الا بالله العلی العظیم.

بطوریکه ملاحظه میشود تمام دستورات علی علیه السلام از تقوی و عدالت
و

حقیقتخواهی، و عطوفت و مهربانی او نسبت بمردم حکایت میکند و این
دستورات تنها

برای مالک نبود بلکه برای کلیه حکام خود فرامینی مشابه دستورات گذشته
صادر

فرموده است.

پی نوشتها:

(۱) نهج البلاغه کلام ۲۱۵.

(۲) بحار الانوار جلد ۴۰ ص ۳۷۷.

(۳) نهج البلاغه چیست ص ۳.

(۴) کشف الغمه ص ۵۰.

(۵) با اینکه در عصر حاضر سخن از رعایت حقوق بشر است هنوز میان ملل

مترقی

دعوی نژاد پرستی و سیاه و سفید وجود دارد ولی علی علیه السلام در ۱۴

قرن پیش

چنین امتیازاتی را موهوم شمرده و میفرماید مردم از هر کیش و طبقه‌ای که

باشند

در برابر عدالت اجتماعی برابرند گفتن چنین سخنی در چنان زمانی که کسی

از حقوق

طبیعی انسانی اطلاعی نداشت خود نوعی معجزه است. مؤلف.

علی کیست؟ صفحه ۲۷۴

فضل الله کمپانی

علی (ع) در مسند قضاوت

میدان قضاوت در اسلام خیلی حساس و مورد توجه است، زیرا آبرو و

حیثیت و شرف و

ناموس و خون مردم با آن قرابت نزدیکی دارد، و کوچکترین غفلت و

بی‌توجهی، و

احیاناً جهل و بی‌خبری باعث تضییع حقوق مردم، و لکه‌دار شدن حیثیت

آنان، بلکه

نابودی جان متهمین می‌گردد.

از این جهت در دین مقدس اسلام شرائط «قاضی» و کیفیت قضاوت فوق

العاده حساس و

دشوار است و از جمله آنها: قاضی باید داناترین افراد در منطقه خود باشد، و
در
حال آرامش فکری و دور از اضطراب و هیجان و احساسات... در کرسی
قضاوت بنشیند...

(۱)

«امیر المؤمنین علیه السلام» به دستور پیامبر خدا از دوره جوانی اش بر
مسند

قضاوت نشست، و مشکلات اجتماعی و نزاع‌های آنان را در این زمینه مرتفع
ساخت و

مورد تایید خداوند متعال و رسول گرامی اسلام قرار گرفت، زیرا علی علیه
السلام

اعلمترین مردم و جهان بشریت بوده، و راه رسیدن به خدا و پیامبر و آئین
مقدس

اسلام منحصر در مسیر علی خلاصه می‌گردد، (۲) و در مساله «قضاء» که به
اعلمیت

و شرائط و اوصاف بسیاری دیگر مرتبط است، آن حضرت فرمود نمونه و
بالاترین اشخاص

معرفی گردیده است که اینکه توجه خوانندگان عزیز را به دلائل این گفتار
جلب

می‌کنم:

۱- قال رسول الله (ص): «یا علی! انا مدینه العلم و انت بابها، فمن اتى من الباب
وصل، یا علی! انت بابی الذی اوتی منه، و انا باب الله، فمن اتانى من سواک لم
یصل

الی و من اتی الله من سوای لم یصل الی الله. « (۳)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: یا علی! من شهر علمم و تو دروازه
آنی، و هر کس بخواهد به هدف برسد باید از درش وارد گردد، یا علی راه
رسیدن به

من از طریق تو می باشد، و منم دروازه خدا هستم، بنابراین هر کسی از غیر
مسیر

و دروازه تو بیامد به من نمی رسد، همانطوری که از غیر مسیر من کسی به
خدا
نمی رسد.

این حدیث ضمن تمجید علوم امیر المؤمنین، راه رسیدن به خدا و پیامبر را
فقط از
طریق راه علی می داند.

۲- عن النبی (ص): «اقتضی امتی علی» (۴)

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «علی از حیث قضاوت و داوری
نیز در
میان امت من بی نظیر است»

۳- قال رسول الله (ص): «اعلم امتی بالسنة و القضاء بعدی علی بن ابی
طالب» (۵)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: داناترین شخص امتم بعد از من به
سنت و
قضاوت، علی بن ابی طالب است.

۴- عن امیر المؤمنین (ع): «لو کسرت لی الوسادة لقضیت بین اهل التوراة

بتوراتهم

و بین اهل الانجیل بانجیلهم، و بین اهل الفرقان بفرقانهم، حتی تزهراً تلک

القضایا

الی الله عز و جل و تقول: یا رب! ان علیاً قضی بین خلقک بقضائک.» (۶)
علی علیه السلام می فرمایند: هر گاه در کرسی و مسند قضاوت
بنشینیم، بترتیب برای

اهل تورات از تورات، و برای اهل انجیل از انجیل، و برای اهل قرآن از

قرآنشان

داوری می کنم، تا این که قضایا در پیشگاه خدا عرض می کنند: ای خدا! علی در

میان

مخلوقات تو آن طوری که تو می خواستی قضاوت کرد.

از این احادیث بخوبی بر می آید که «علی بن ابیطالب» علیه السلام در میان

تمام

جمعیت جهان هستی داناترین و بیناترین افراد در علوم گوناگون و
علم «قضاء» است، و این ادعا از احادیث پیامبر خدا و خود امیر المؤمنین علیه
السلام استفاده می گردد، که در کتب «شیعه و سنی» آمده است، تا جایی که

خود ائمه

اهل سنت و علما و دانشمندان آنان به این حقیقت اعتراف نموده، (۷) و از

جمله «ابن ابی الحدید» می گوید:

«و قدروت العامة و الخاصة قوله صلی الله علیه و آله: «أضاکم علی...» (۸)

تمام علما و دانشمندان اهل «تسنن و تشیع» نقل کرده اند فرمایش رسول خدا

صلی

الله علیه و آله را که فرمودند: علی علیه السلام در مسأله قضاوت نیز از همه

بالا تر است.

قضاوت علی (ع) در عصر پیامبر خدا (ص)

علی علیه السلام نه تنها پس از رحلت پیامبر خدا مرجع فکری و قضایی امت اسلامی، و مراجعین دیگر از کشورهای غیر اسلامی بود، بلکه آن حضرت در عصر رسول

اکرم صلی الله علیه و آله نیز در مسند قضا نشسته، و به داوری و رفع اختلاف

می پرداخت.

رسول خدا علی علیه السلام را بنا به درخواست مردم «یمن» برای رفع نزاعها و

مشکلات اجتماعی آنان به آن کشور گسیل داشت، و هنگام اعزامش با احترام خاصی وی

را بدرقه نموده و در حقش دعا کرد و فرمود:

«اللهم اهد قلبه و ثبت لسانه» (۹)

بار الهادل علی علیه السلام را پر از هدایت کن، و زبانش را ثابت و مستحکم فرما. علی علیه السلام در کشور «یمن» با تمام تلاش به قضاوت و داوری پرداخت، و

سرانجام گروهی از آنان که به محضر رسول خدا آمده بودند، پیامبر خدا در مورد

عظمت و ارزش علی و قضاوتش فرمودند:

«...ان الولاية لعلی من بعدی، و الحكم حکمه، و القول قوله، و لا یرد ولایته و

حکمه الا کافر!! و لا یرضی ولایته و قوله و حکمه الا مؤمن...» (۱۰)

علی جانشین و خلیفه من پس از من است، او هر چه حکم کند، و هر چه بگوید

همان

صحیح است، ولایت و خلافت و حکم او را جز کافر کسی رد نمی‌کند!!، و هر

کس ولایت

و حکم او را بپذیرد مؤمن است.

این حدیث نه تنها قضاوت علی را مطابق واقع معرفی می‌کند، و می‌گوید: حق

همان

است که او تشخیص می‌دهد، و حکم همان است که وی صادر می‌نماید، منکر

ولایت علی

را نیز کافر می‌داند!!

علی (ع) پیامبر خدا و اعرابی را محاکمه می‌کند

امیر المؤمنین علی علیه السلام نه تنها در عصر پیامبر خدا قضاوت

داشت، بلکه در

موارد زیادی خود آن حضرت به قضاوت و داوری علی مراجعه نموده، و

حکم وی را مورد

تایید قرار داده است:

حضرت امام صادق علیه السلام و بنا به نقلی «ابن عباس» می‌گوید: روزی

رسول خدا

از خانه‌اش خارج شده، و با یک اعرابی روبرو شد، در حالی که اعرابی سوار

بر ناقه

بود گفت: یا محمد! این ناقه را از من می‌خری؟ حضرت فرمود: بلی می‌خرم، او

ناقه را

خرید و پول‌ها را تحویل داد.

عرب چون پول‌ها را گرفت گفت: هم ناقه و هم پول‌ها مال من است!!

و در حدیث دیگری گفت: پول ناقه را تحویل ده که هنوز نداده‌ای
در این اثنا «ابو بکر» فرا رسید، و بنا به تقاضای رسول خدا و اعرابی، وی

داور

آنان گردید و چون از رسول خدا دلیل و «بینه» خواست، به علت نداشتن
شاهد و بینه

وی را محکوم کرد! سپس «خلیفه دوم» داوری کرد، او نیز همانند «خلیفه

اول» رفتار

نمود، و پیامبر را محکوم ساخت، رسول اکرم چشمش به جوان پاکدل و

جانشین بر حقش

علی علیه السلام افتاد، خطاب به مرد اعرابی گفت: آیا حضری این جوان به

حکم خدا

در میان ما داوری کند؟ اعرابی گفت مانعی ندارد.

علی علیه السلام وارد معرکه شد، و در مقام داوری سؤال کرد:

«یا اعرابی! اصدق رسول الله (ص) فیما قال؟ قال: لا!! فاخرج علی سیفه فضرب

عنقه!! فقال رسول الله: لم فعلت یا علی ذلک؟ فقال یا رسول الله! نحن نصدق

علی

امر الله... و لا نصدق فی ثمن ناقه هذا الاعرابی؟ او انی قتلته لانه کذبک...»

(۱۱)

ای اعرابی! آیا پیامبر خدا در گفتار خودش صادق است؟! اعرابی جوابی

داد: نه!! علی

علیه السلام بلا فاصله گردن او را زد!! پیامبر از علتش سؤال فرمود که چرا

اعرابی را کشتی؟ علی علیه السلام فرمودند: ما تو را در امور دین و خدا در

همه

ابعادش تصدیق می‌کنیم، چگونه در قیمت یک شتر اعرابی تصدیق نکنیم؟ من او را کشتم

به جهت این که او شما را تکذیب کرد.

پیامبر خدا فرمودند:

«هذا حکم الله لا ما حکمتما به فینا»

این حکم خداست نه آنچه را که شما داوری نمودند در حق ما در یک قضیه دیگری آمده است که:

رسول خدا در میان جمعی از اصحابش نشسته بود، ناگهان گروهی به محضر

آن حضرت

آمده، و سئوالی بدین گونه مطرح ساختند:

ای پیامبر عزیز اسلام! چه می‌فرمائید در مورد گاوی که چهارپایی را کشته

باشد؟ آیا جریمه و «دیه‌ای» در این میان هست یا نه؟

رسول گرامی اسلام به ترتیب به «ابو بکر» و «عمر» مراجعه کرد که: در مورد

سؤال این

گروه چه می‌گوئید؟ آنان جواب دادند:

«بهیمه قتلت بهیمه ما علیها شیء»

کشتن حیوانی حیوان دیگر را جریمه ندارد. سپس رو کرد به علی علیه

السلام و

فرمود: شما در میان این گروه داوری کنید.

علی علیه السلام فرمودند: اگر گاو از طویله و محل خودش خارج شده، و به

محل الاغ

وارد گشته و در آنجا کشته است، در این فرض باید صاحب گاو قیمت چهارپا

را

بپردازد، و اگر الاغ به محل گاو رفته و در آنجا کشته شده است ضمان و

جریمه

ندارد.

رسول خدا چون این داوری بحق را شنید، دست‌های مبارکش را به سوی

آسمان بلند

کرده، و فرمود:

«الحمد لله الذی جعل من اهل بیته من یحکم بحکم الانبیاء»

سپاس خداوندی را سزااست که علی را از اهل بیت من برگزید که حکمش

همانند حکم

انبیاء و قضاوت آنان است!! (۱۲)

از این احادیث و قضایای تاریخی که به عنوان نمونه ذکر کردیم، استفاده

می‌گردد

که: امیر المؤمنین علی علیه السلام در عصر خود رسول خدا در مسند

قضاوت بوده، و

اعلمترین افراد پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد.

قضاوت علی در دوران خلفا

شخصیت امیر المؤمنین علی علیه السلام آنچنان عظیم و مورد توجه رسول

خدا و

یاران آن بزرگوار بود، که پس از رحمت پیامبر عظیم الشان اسلام نیز، علی

رغم غصب

خلافت از آن حضرت، مرجعیت فکری و علمی و سیاسی عالم اسلام را از آن

خود ساخته

بود.

مسلمانانی که تازه ایمان آورده بودن و یا از کشورهای دور دست و مسیحی و یهودی

به آئین اسلام گرایش پیدا می کردند، قهرا با سؤالات جدیدی به پایتخت اسلام سرازیر می شدند، و جز علی علیه السلام جوابگویی نداشتند.

خود «خلفای راشدین» در برابر انبوه مشکلات علمی و قضایی، فقط مرجع فکری و

پناهگاهشان مولای متقیان امیر المؤمنین علی علیه السلام بود، و بارها با تمام

تواضع به پیش او آمده و نیاز علمی و مذهبی خود را بر طرف می ساختند. و این

مراجعات آنقدر زیاد بوده، و موجب آبروریزی آنان می گردید که «خليفة اول» گفت:

«اقیلونی اقیلونی فلسط بخیرکم (و علی فیکم)» و در عبارت دیگر: «ایها الناس انی

ولیتکم و ست بخیرکم» مرا رها کنید، با وجود «علی امیر المؤمنین علیه السلام» من

بهترین شما نیستم. ای مردم من زمام امور شما را در دست گرفتم، در حالی که

شایسته ترین شما نیستم (۱۳)

و خود امیر المؤمنین علی علیه السلام در خطبه سوم نهج البلاغه که خطبه «شقشقیه» نام دارد به این حقیقت اشاره می فرمایند که: او در حیاتش

بظاهر

می خواست از خلافت کناره گیری نموده و به من واگذار کند، در حالی که پس

از

وفاتش به «عمر» وصیت کرد!! (۱۴)

«عمر و عثمان» خلیفه دوم و سوم اهل سنت نیز، بارها در گرداب مسائل

پیچیده

اجتماعی و قضایی قرار گرفتند، و از طریق علی علیه السلام مشکل آنان حل

شد و

بترتیب گفتند!

«لو لا علی لهک عمر» (۱۵)

و «لو لا علی لهک عثمان» (۱۶)

اگر علی علیه السلام نمی بود، ما هلاک می شدیم.

و بارها می گفتند: خدایا آن روز را نیاور که در برابر معضلات گوناگون، علی

را

نداشته باشیم...

و «معاویة بن ابو سفیان» با آن همه شدت عداوتش به امیر المؤمنین، چون

خبر شهادت

آن حضرت را شنید گفت:

«لقد ذهب الفقه و العلم بموت ابن ابی طالب»

علم و دانش و دانایی با مرگ و شهادت علی علیه السلام از میان رفت!! (۱۷)

خلاصه وجود علی در زمان خلفا مورد نیاز جامعه اسلامی بود، و خود خلفای

اهل سنت

مشکلات سیاسی و اجتماعی و مذهبی خود را از طریق وی برطرف

می ساختند.

نمونه‌ای از قضاوتهای علی در عصر خلفا

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را که شراب خورده بود
به

نزد «ابو بکر» آوردند، خلیفه از وی پرسید: آیا شراب خورده‌ای؟ او جواب
داد: بلی. ابو بکر گفت: چرا شراب خورده‌ای، در حالی که حرام است؟
آن مرد گفت: اگر می‌دانستم که شراب حرام است لب به آن نمی‌زدم. در حالی
که

جمعیت زیادی این صحنه را تماشا می‌کردند، خلیفه از حکم مساله عاجز
مانده، و

دست به سوی عمر دراز کرد!

عمر گفت: این مساله از معضلات است، و چاره‌اش «ابو الحسن امیر
المؤمنین» است! ابو بکر خطاب به غلامش گفت: برو علی را حاضر کن، ولی
عمر

گفت: سزاوار نیست علی را بیاوریم، اجازه دهید ما به منزل او برویم.
آنان همراه حضرت «سلمان» به خانه علی آمده، و جریان را ابلاغ
نمودند، حضرت

فرمود چاره کار این است که حکم او را در بازار و کوچه بگردانید، و
از «مهاجرین

و انصار» جويا شوید، که آیا کسی حکم تحریم شراب را به وی گفته است؟ اگر
حکم

تحریم به گوش او نرسیده باشد، او را آزاد کنید.

خلیفه به دستور علی علیه السلام عمل کرد، چون کسی شهادت نداد، وی را
مرخص

نمودند، بدون این که بر وی «حد» بزنند.

سلمان می‌گوید: من به علی علیه السلام گفتم: خوب آنان را ارشاد نمودی، حضرت جواب

داد:

خواستم حکم آیه سی و پنج سوره «یونس» را در مورد خود و آنان بار دیگر مورد

تاکید قرار دهم که می‌فرماید:

«آیا کسی که هدایت به حق می‌کند برای رهبری شایسته‌تر است؟ و یا آن

کسی که

هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می‌شود؟ چگونه داوری

می‌کنید؟ (۱۸)

مادری که فرزندش را نفی می‌کرد!

«عمر بن خطاب» در میان اصحاب خودش نشسته بود، ناگهان جوانی وارد

شده، و زبان به

شکوه باز کرده و گفت: «مادرم مرا به دنیا آورده، و سپس شیر داده و بزرگم

کرده

است، ولی اکنون مرا از خودش نفی کرده، و به فرزندی

نمی‌پذیرد!!» «عمر» مادر آن

جوان را احضار کرده و پرسید: چرا فرزند خویش را از خود رانده، و وی را

نمی‌پذیری؟

زن گفت: ای خلیفه! من اصلاً این جوان را نمی‌شناسم، او می‌خواهد با این

ادعایش

مرا مفتضح سازد، من هنوز ازدواج نکرده‌ام، تا فرزندی داشته باشم! و برای

این

گفتارش چهار نفر برادران خود، و چهل نفر دیگر از همسایگانش را به عنوان

شاهد

مدعایش برای خلیفه معرفی کرد، و آنان نیز گفتار وی را تصدیق کردند!!

«عمر» در این قضیه مبهوت و حیران مانده، و مانند همیشه که در مشکلاتش

به «امیر

المؤمنین علی علیه السلام» مراجعه می کرد، این بار نیز این قضیه و داوری را

به

حضرت محول ساخت، و برای احقاق حق و روشن شدن قضیه دست نیاز به

دامن آن حضرت

دراز کرد.

علی علیه السلام زن را احضار کرد، و از او خواست اگر برای گفتار خود

شهودی

دارد حاضر کند، زن نیز همان چهل نفر همسایه هایش را معرفی کرد، و آنان

قسم یاد

کردند که: زن راست می گوید، و او هنوز شوهر نکرده است!!

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: امروز من در میان شما آن چنان داوری

می کنم، که از سوی عرش خدا مورد رضایت و تایید قرار گیرد، قضاوتی که

علمش به

خدا و پیامبر و منبع «وحی» مربوط است.

علی خطاب به زن فرمودند: آیا تو جز خودت وکیل و ولی داری؟

زن این چهار نفر برادران من هستند، و من تابع نظارت آنان می باشم.

علی علیه السلام خطاب به آن برادران فرمود: آیا مرا در مورد خود و این

خواهرتان وکیل می کنید؟

برادران زن: شما هر چه دستور بدهید مورد قبول ما است.
علی علیه السلام: من خدا و این جمعیت حاضر را شاهد می گیرم، که این خانم
را به

این جوان تزویج نمودم، و «مهریه» آنان را به مبلغ چهار صد درهم، از اموال
شخصی

خودم پذیرفتم، اینک یا «قنبر»! هر چه زودتر پولها را آماده کن.

قنبر پولها را فراهم نمود، مولای متقیان آنها را در اختیار آن جوان قرار
داد، و خطاب به وی فرمود: ای جوان! پولها را در اختیار این زن قرار ده، و

دستش

را بگیر، و هر چه زودتر عروسی را آغاز کن! جوان به دستور «امیر

المؤمنین» دست آن

زن را گرفت، تا به سوی «حجله» حرکتش دهد، ناگاه وجدان زن بیدار گشت، و

فریادی

برآورد:

«النار، النار، یابن عم محمد! ترید ان تزوجنی من ولدی؟! هذا و الله ولدی...»

آتش، آتش، ای پسر عموی رسول خدا! آیا می خواهی مرا با فرزندم زن و

شوهر

کنی؟! سوگند به خدا که این جوان فرزند من است، برادرانم مرا با یک فرد

بی شخصیت

تزویج نمودند، و سپس این فرزند محصول همان ازدواج است، آنان مرا

تحریک کردند که

دست به این کار زده و فرزندم را انکار کنم، سوگند به خدا که این پسر فرزند

من

می باشد!!!

در حالی که همه حاضران و «عمر» مات و مبهوت مانده بودند، امیر المؤمنین از راه

بیدار کردن وجدان زن، او را سرانجام به حقیقت وادار ساخت. و نشان داد که علی

مشکل گشای عالم هستی. و حتی «خلفای راشدین» می باشد. (۱۹)

فرزند سفید پوست از والدین سیاه پوست

حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید: روزی مردی سیاه پوست در

حالی که دست

زن سیاه پوستش را گرفته بود، او را به حضور «خلیفه ثانی» آورده، و خطاب

به خلیفه

گفت: من و این همسر هر دو سیاه پوست هستیم، در حالی که بچه‌ای از وی

به دنیا

آمده سفید پوست است!! تکلیف ما چیست؟

«عمر» نظری به اطرافیان افکنده، و از آنان کمک خواست که چکار کند؟ یاران

عمر

همگی فتوی دادند که: پدر و مادر هر دو سیاه پوست هستند، و فرزندشان

سفید

پوست!! بنا بر این زن را سنگسار کنید!

خلیفه چاره‌ای نداشت که در این معضله نیز از امیر المؤمنین علیه السلام

کمک

بگیرد، و لذا به دامن وی متوسل شد، در حالی که نظر خلیفه نیز اعدام و

سنگسار

کردن زن بود! علی علیه السلام از زن و مرد پرسیدند: قضیه شما چگونه است؟ آنان

موضوع را توضیح دادند.

علی خطاب به مرد فرمود: آیا نسبت به همسرت سوء ظن داری؟

مرد: نه اصلاً سوء ظنی ندارم علی علیه السلام: آیا در حال حیض با همسرت

نزدیکی

کرده‌ای؟

مرد: در برخی شب‌ها زن به من می‌گفت که «حائض» است، ولی من خیال

می‌کردم او به

جهت سردی هوا و زحمت غسل کردن بهانه می‌آورد، و لذا با وی مقاربت

نمودم.

علی علیه السلام خطاب به زن نیز فرمود: آیا شوهرت با تو در حال حیض

نزدیکی

کرده است؟

زن: از شوهرم بپرسید، من از او جلوگیری می‌کردم، ولی قبول نکرد...

علی علیه السلام: مساله‌ای نیست، این فرزند، فرزند خود شما است، شما در

حال حیض

نزدیکی کرده، و در آن حال خون حیض بر «نطفه» غلبه کرده، و در

نتیجه «جنین» سفید

گردیده است. شما نگران نباشید، این بچه در دوران بلوغ بتدریج رنگش

تغییر

می‌کند، و مثل خود شما سیاه پوست می‌گردد!!!

قضیه در همین جا فیصله یافت، و مردم حاضر، منتظر «بلوغ» آن جوان

بودند، و ناگاه

جوان در آن دوران به همان صورتی که مولای متقیان پیشگویی کرده بودند

به سیاه

پیوستی تغییر رنگ داد او بر عالم انسانیت ثابت کرد که علی هر چه می‌گوید صحیح

می‌گوید، و قضاوت و داوری او مطابق واقع است (۲۰)

نمونه‌ای از قضاوت‌های علی (ع) در دوران خلافتش

همانطوری که اشاره شد، امیر المؤمنین علی علیه السلام در هر زمان و

مکان، خواه

عصر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، و یا عصر خلفا و یا دوران

خلافتش، پیوسته

در مسند قضاوت نشسته، و از این طریق مسایل پیچیده و نزاع‌های اجتماعی

را مرتفع

می‌ساخت، و کیفیت داوری آن حضرت به گونه‌ای بود، که نه تنها مردم حاضر

در صحنه

را متحیر و مبهوت می‌گذاشت، و همگی لب به تحسین و عظمت آن سرور

می‌گشودند، از

نظر تطبیق با واقع نیز، داوری‌اش همیشه مورد تایید خداوند متعال و

رسول گرامی

قرار می‌گرفت.

ما فقط در این بخش به چند نمونه از صدها قضاوت «محیر العقول» آن

حضرت اشاره

می‌نمائیم:

یک داوری بی سابقه!!

نمونه اول:

امام باقر علیه السلام می فرمایند: جوانی در کوفه به حضور امیر المؤمنین

علی

علیه السلام رسیده و عرض کرد: پدرم با عده‌ای در حالی که مال زیادی نیز

به

همراه داشت، به مسافرت رفت، همراهان وی بر گشتند، ولی از او خبری

نشد! در سؤالی

که از همسفرانش نمودم گفتند: او از دنیا رفت! و چون از اموالش

پرسیدم، جواب

دادند: او چیزی از خود به جای نگذاشت!!

من آنان را به پیش «شریح قاضی» بردم، و لکن نتیجه‌ای نداشت! زیرا آنان با

یک «قسم» خود را نجات داده، و به خانه‌های خود باز گشتند.

علی علیه السلام فرمودند: ای جوان! من امروز در میان آنان حکمی می‌کنم که

سابقه

ندارد، و تا به حال کسی جز حضرت «داود» پیامبر شبیه آن را انجام نداده

است!

علی علیه السلام سپس دستور داد: عده‌ای از پاسداران مخصوص وی حاضر

شدند، و

متهمین را نیز حاضر کردند. آنگاه متهمین را مورد خطاب قرار داده و

فرمودند: خیال می‌کنید من از حرکات و کارهای شما اطلاع ندارم؟! اگر چنین

فکر

کنید، لازم‌هاش این است که من نادان باشم!

هان ای مامورین! اینها را از همدیگر جدا کنید، و سرهایشان را بیوشانید، و بر

سر

هر کدام از آنان نگهبانی بگمارید و هر یک را در کنار ستونی از مسجد نگه

دارید.

علی به منشی خود «عبید الله بن ابو رافع» دستور داد: کاغذ و دوات بیاورد، و

سؤال

و جوابها را دقیقاً بنویسد، و به مردم حاضر نیز فرمودند: هرگاه من تکبیر

گفتم

شما نیز تکبیر بگوئید.

علی علیه السلام متهم ردیف اول را حاضر کرد و سؤالاتی را بدین شرح

آغاز نمود:

علی علیه السلام: چه روزی شما با پدر این جوان از خانه‌هایتان خارج شدید؟

متهم: در فلان روز (مثلاً شنبه) از خانه‌هایمان خارج شدیم.

علی علیه السلام: در کدام ماه؟

متهم: در ماه معین (ذی القعدة) به مسافرت رفتیم.

علی علیه السلام: در کدامین سال؟

متهم: سنه فلان (۳۸ هجری) علی علیه السلام: در کدام محل پدر این جوان از

دنیا

رفت؟

متهم: چون به فلان مکان رسیدیم، او از دنیا رفت.

علی علیه السلام: در منزل چه کسی از دنیا رفت؟

متهم: خانه فلان بن فلان.

علی علیه السلام: علت فوت و نوع بیماری پدر این جوان چه بود؟
متهم: به فلان بیماری مبتلا گشت و از دنیا رفت.

علی علیه السلام: چند روز مریض بود؟ و در چه روزی از دنیا رفت؟ و چه کسی او را غسل داد؟

متهم: مثلاً یک هفته مریض شد، و روز پنجشنبه از دنیا رفت، و فلان شخص او را غسل داد.

علی علیه السلام: چه کسی به او کفن کرد؟ و نماز میت خواند؟ و تلقین وی به عهده

چه کسی بود؟
متهم: مثلاً «عبد العلی» او را کفن کرد و سپس نماز خواند، و تلقین وی را مراد علی به عهده گرفت.

علی علیه السلام هر چه می خواست سؤال کرد، و سپس تکبیر گفت، حضار نیز همگی با صدای بلند تکبیر گفتند، و چون متهمین ردیف های بعدی صدای تکبیر جمعیت را شنیدند، خیال کردند: رفیق آنان همه چیز را اعتراف کرده است آنگاه نفرات بعدی

آماده محاکمه گردیدند و حضرت نفر اول را زندانی کرد.
متهم ردیف دوم در اولین فرصت هر چه کرده بودند همه را اعتراف کرد، و گفت: یا

امیر المؤمنین! من یکی از افرادی بودم که وی را کشته‌ام، ولی ابتدا من از این کار کراهت داشتم، اما چه کنم همراهان من مرا به این کار ترغیب کردند. و بترتیب متهمین ردیف‌های بعدی هر یک آمده و اعتراف کردند، و سپس متهم ردیف

اول را دوباره آوردند او نیز اقرار به قتل کرد، و مولای متقیان حکم دادگاه را قرائت نموده، و اموال آن مقتول را از آنان گرفت و «قصاص» را اجرا کرد... (۲۱)

کیفر بی تفاوت

نمونه دوم:

از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده است که: در زمان خلافت امیر المؤمنین

علی علیه السلام سه نفر را برای محاکمه و داوری به حضور آن حضرت آوردند، جریان آنها به شرح زیر بود:

مردی، مرد دیگری را تعقیب می‌کرد، تا او را بکشد، و آن مرد از ترس جاننش فرار

می‌کرد، سرانجام شخص ثالثی او را گرفت، و تحویل آن شخص قاتل داد. نفر چهارمی نیز

این صحنه را تماشا می‌کرد، ولی هیچگونه کمکی در ظاهر به قاتل انجام نداد، سرانجام آن مرد، مرد فراری را به قتل رسانید!!

علی علیه السلام در مورد کیفر آنان دستور دادند: نفر اول را که قاتل بوده، باید به قتل رسانند، و نفر دوم را که باعث قتل شده، و

فراری را دستگیر کرده و به تحویل قاتل داده است. باید به «حبس ابد» محکوم کرد، تا تمام عمرش را در زندان سپری کند. و آن شخص ثالثی را که تماشاگر بوده، و

در برابر چشمان او، مرد بی گناهی را به قتل رسانیده‌اند، و وی هیچگونه دفاعی

نکرده است. باید چشمان او را از جایش بیرون آورده و نابینا کرد!!
و بدینسان کیفر بی تفاوتی را در برابر ستمگر و ستمدیده مشخص ساخت.
(۲۲)

شیر نوزاد پسر سنگین تر است!!
نمونه سوم:

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که می فرمایند: در زمان حضرت علی

دو نفر زن همزمان بچه‌ای را به دنیا آوردند، جنس نوزادها، یکی «پسر» و دیگری «دختر» بود.

آن زنی که دختر زائیده بود، پسر زن دیگر را برداشت، و دختر نوزادش را به جای وی

گذاشت و در نتیجه در میان آن دو زن مرافعه‌ای پیش آمد، و قرار شد علی علیه

السلام داوری کند. مولای متقیان در مسند قضاوت قرار گرفته و زنان را به محاکمه

کشانید، ولی هیچکدام از آنان دست از پسر بر نداشتند. و حضرت دستور داد: شیر

مادران آن دو بچه را وزن کردند، او را که شیرش سنگینتر بود، پسر را به

وی

واگذار کرد!! (۲۳)

نظیر این جریان در مورد دو نفر کنیز پیش آمد، که در زمان عمر اتفاق

افتاد، و او

از قضاوت باز ماند، و سرانجام امیر المؤمنین علی علیه السلام قضاوت آن

دو را

به عهده گرفت، و برای رفع مخاصمه دستور دادند: اره‌ای بیاورند، زنان

گفتند: اره

را چکار دارید؟ فرمودند: می‌خواهم بچه را دو نیم کنم، و بهر کدام نصف او را

بدهم!!

آن زنی که در واقع مادر بچه بود گفت: بچه مال آن زن دیگری است من از

ادعایم

صرفنظر کردم.

علی علیه السلام فرمودند: بچه مربوط به همین زن است، که دلش به حال او

می‌سوزد، و لذا بچه را به آن زن تحویل داد. (۲۴)

پی‌نوشتها:

(۱) در کتاب‌های فقهی و از جمله تحریر الوسیله باب قضا به این نکته

تصریح

کرده‌اند.

(۲) وسائل الشیخ ج ۱۸ ص ۵۲ ح ۴۰، فرائد السمطین ج ۱ ص ۹۸ ح ۶۷، کنز

العمال ج ۱۱

ص ۶۰۰ ش ۳۲۸۹۰، الغدیر ج ۶ ص ۶۱ با استفاده از ۱۴۳ مدرک اهل

سنت، بحار ج ۳۷ ص

۱۰۹ ح ۲

(۳) وسائل الشیعة ج ۱۸ ص ۵۱ و ۵۲ ح ۴۰

(۴) مناقب خوارزمی ص ۵۰، فتح الباری ج ۸ ص ۱۳۶، ابن ابی الحدید ج ۷ ص

۲۱۹ ج ۱ ص

۱۸ با مختصر تفاوتی، الغدیر ج ۳ ص ۹۶ از چندین منبع معتبر دیگر اهل

سنت و ج ۷

ص ۱۸۳

(۵) الغدیر ج ۲ ص ۴۴، فرائد السمطین ج ۱ ص ۹۲ ش ۶۶ با مختصر

تفاوتی، مناقب

خوارزمی ص ۴۹، الکفایة للکنجی الشافعی ص ۱۹۰

(۶) شرح ابن ابی الحدید ج ۲۰ ص ۲۸۳ ش ۲۴۲

(۷) در آغاز این فصل به این نکته اشاره نموده، و گفتیم که مرحوم «علامه

امینی» از ۱۲۳ مدرک و منبع معتبر آن را نقل نموده است الغدیر ج ۶ ص ۶۱ به

بعد

(۸) شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۸

(۹) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۸ و ج ۷ ص ۲۲۰

(۱۰) فروع کافی ج ۷ ص ۳۵۲ و ۳۵۳ ح ۸

(۱۱) روضة المتقین ج ۶ ص ۲۵۳ تا ص ۲۵۸، و بحار الانوار ج ۴۰ ص ۲۲۳ با

تفاوتی

(۱۲) کافی ج ۷ ص ۳۵۲ ح ۶ و ۷

(۱۳) تاریخ طبری ج ۲ ص ۴۵۰، ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۶۹، ج ۶ ص ۲۰، ج ۱۷

ص

۱۵۸، الغدیر ج ۷ ص ۱۷۸

(۱۴) فینا عجا بینا هو یستقیلها فی حیاته، از عقدها لآخر بعد وفاته!!
(۱۵) فرائد السمطین ج ۱ ص ۳۴۴ ش ۲۶۶، شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۸، مناقب

خوارزمی ص ۴۸، الغدیر ج ۳ ص ۹۷

(۱۶) الغدیر ج ۸ ص ۲۱۴

(۱۷) الغدیر ج ۲ ص ۴۵، وج ۳ ص ۹۸

(۱۸) فروع کافی ج ۷ ص ۲۴۹ ح ۴

متن آیه: افمن یرید الی الحق احق ان یتبع امن لا یرید الا ان یرید فما لکم

کیف

تحکمون

(۱۹) وسائل الشیعہ ج ۱۸ ص ۲۰۶ و ۲۰۷ ح ۲

(۲۰) کافی ج ۵ ص ۵۶۶ و ۵۶۷ ح ۴۶

(۲۱) وسائل الشیعہ ج ۱۸ ص ۲۰۴ ح ۱

(۲۲) فروع کافی ج ۷ ص ۲۸۸ ح ۴، وسائل الشیعہ ج ۱۹ ص ۳۵ ح ۳

(۲۳) شرح من لا یحضره الفقیه ج ۶ ص ۶، وسائل الشیعہ ج ۱۸ ص ۲۱۰ ح ۶

(۲۴) وسائل الشیعہ ج ۱۸ ص ۲۱۲ ح ۱۱

آفتاب ولایت ص ۱۳۷

علی اکبر بابازاده

جود و سخاوت

سخاوت و ایثار علی علیه السلام

إذا جادت الدنيا عليك فجد بها على الناس طرا انها تتقلب فلا الجود يفنيها اذا
هي اقبلت و لا البخل يبقيها اذا هي تذهب (علی علیه السلام)

سخاوت از طبع کریم خیزد و محبت و جاذبه را میان افراد اجتماع برقرار
میسازد، شخص سخی هر عیبی داشته باشد در انظار عموم مورد محبت
است.

علی علیه السلام در سخاوت مشهور و کعبه آمال مستمندان و بیچارگان بود
هر کسی
را فقر و نیازی میرسید دست حاجت پیش علی علیه السلام می برد و
آنحضرت با

نجابت و اصالتی که در فطرت او بود حاضر نمیشد آبروی سائل ریخته
شود.

حارث حمدانی دست نیاز پیش علی علیه السلام برد، حضرت فرمود آیا مرا
شایسته

پرسش دانسته ای؟

عرض کرد بلی یا امیر المؤمنین، علی علیه السلام فوراً چراغ را خاموش کرد
و گفت

این عمل برای آن کردم که ترا در اظهار مطلب خفت و شکستی نباشد.

روزی مستمندی بعلی علیه السلام وارد شد و وجهی تقاضا کرد، علی علیه
السلام

بعامل خود فرمود او را هزار دینار بدهد عامل پرسید از طلا باشد یا
نقره؟ فرمود

برای من فرقی ندارد هر کدام که ببرد حاجتمند بیشتر میخورد از آن بده.

معاویه که دشمن سرسخت آنحضرت بود روزی از یکی پرسید: از کجا میآئی؟

آن شخص از راه تملق گفت از پیش علی که بخیلترین مردم است! معاویه گفت وای بر

تو از علی سخیتر کسی بدنیا نیامده است اگر او را انباری از گاه و انباری از

طلا باشد طلا را زودتر از گاه میبخشد.

یکی از مباشران علی علیه السلام عوائد ملک او را پیش وی آورده بود آنحضرت

فورا در آمد خود را بفقراء تقسیم نمود عصر آنروز همان شخص علی علیه السلام را

دید که شمشیرش را میفروشد تا برای خانواده خود نانی تهیه کند.

علی علیه السلام هیچگاه سائل را رد نمیکرد و میفرمود: اگر من احساس کنم که کسی

از من چیزی خواهد خواست پیش از اظهار او در اجابت دعوتش پیشدستی میکنم زیرا

حقیقت جود نا خواسته بخشیدن است.

علی علیه السلام میفرمود حاجتمندان حاجت خود را روی کاغذ بنویسند تا خواری و

انکسار سؤال در چهره آنها نمایان نشود. علی علیه السلام چهار درهم پول داشت یکی را در موقع شب انفاق نمود و یکی را در روز و یکدرهم آشکارا و

یکدرهم

در نهان آنگاه این آیه نازل شد که مفسرین شان نزول آنرا در مورد انفاق

آنحضرت

نوشته‌اند:

الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون (۱).

کسانیکه اموال خود را در شب و روز، نهانی و آشکارا انفاق میکنند برای آنها

نزد

پروردگارشان پاداشی است و ترس و اندوهی بر آنها نباشد (۲).

پس از قتل عثمان که علی علیه السلام بمسند خلافت نشست عربی نزد

آنحضرت آمد و

عرض کرد من بسه نوع بیماری گرفتارم، بیماری نفس، بیماری جهل، بیماری

فقر! علی

علیه السلام فرمود مرض را باید بطیب رجوع کرد و جهل را بعالم و فقر را

بغنی.

آن مرد گفت شما هم طبیب هستید و هم عالم و هم غنی!

حضرت دستور داد از بیت المال سه هزار درهم باو عطاء کردند و فرمود

هزار درهم

برای معالجه بیماری و هزار درهم برای رفع پریشانی و هزار درهم برای

معالجه

نادانی (۳).

علماء و مفسرین عامه و خاصه نقل کرده‌اند علی علیه السلام در مسجد نماز

میخواند و در رکوع بود که سائلی در حالیکه سؤال میکرد از کنار او گذشت

و

آنحضرت انگشتر خود را که در دست داشت با اشاره باو بخشید، سائل وقتی از او دور

شد با رسول اکرم صلی الله علیه و آله برخورد نمود حضرت پرسید چه کسی این

انگشتر را بتو داد؟ سائل اشاره بعلی علیه السلام نمود و گفت این شخص که در

رکوع است آنگاه آیه: انما ولیکم الله و رسوله... که آیه ولایت بوده و ضمنا اشاره بخاتم بخشی آنحضرت است نازل شد (۴). (در بخش پنجم در ترجمه

و تفسیر

آیه مزبور بحث خواهد شد)

علی علیه السلام تنها به بخشش مال اکتفاء نمیکرد بلکه جان خود را نیز در راه

حق ایثار نمود، در شب هجرت بخاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله از جان خود

دست شست و باستقبال مرگ رفت، معنی پر مغز ایثار همین است که جز علی علیه

السلام کسی بدان پایه نرسیده است.

ایثار مقدم داشتن دیگران است بر نفس خود و کسی تا تسلط کامل بر نفس نداشته

باشد نمیتواند مال و جان خود را بدیگری بدهد، این صفت از سجایای اخلاقی و صفات

ملکوتی است که در هر کسی پیدا نمیشود، علی علیه السلام با زحمت و مشقت زیاد

نانی تهیه کرده و برای فرزندان خود می‌برد در راه سائلی رسید و اظهار
نیازمندی کرد حضرت نان را باو داد و با دست‌خالی بخانه رفت، روزی با
غلام خود

قنبر ببازار رفت و دو پیراهن نو و کهنه خرید کهنه را خود پوشید و نو را
بقنبر داد.

محدثین و مورخین، همچنین مفسرین ذیل تفسیر آیات سوره دهر (هل اتی)
هر یک با
مختصر تفاوتی در الفاظ و عبارات در مورد ایثار علی علیه السلام
بطور خلاصه

چنین نوشته‌اند که حسنین علیهما السلام مریض شدند پدر و مادر آنها و
حتی خود
حسین نذر کردند که پس از بهبودی سه روز بشکرانه آن روزه بگیرند
فضه خادمه
منزل نیز از آنها پیروی نمود.

چون خداوند لباس عافیت بآنها پوشانید بنذر خود وفا کرده و مشغول روزه
گرفتن

شدند، علی علیه السلام سه صاع جو از شمعون یهودی که همسایه‌شان بود
قرض کرد و

بمنزل آورد حضرت زهرا علیها السلام روز اول یکصاع از آنرا آرد نموده و
(بتعداد افراد خانواده) پنج گرده نان پخت، شب اول موقع افطار سائلی پشت
در صدا

زد ای خانواده پیغمبر من مسکین و گرسنه‌ام از آنچه می‌خورید مرا اطعام

کنید که

خدا شما را از طعامهای بهشتی بخوراند، خاندان پیغمبر هر پنج قرص را

بمسکین

داده و خود با آب افطار کردند.

روز دوم فاطمه علیها السلام ثلث دیگر جو را آرد کرد و پنج گرده نان

پخت شامگاه موقع افطار یتیمی پشت در خانه حرفهای مسکین شب پیشین

را تکرار کرد

باز هر پنج نفر قرصهای نان را باو داده و خود با آب افطار کردند. روز سیم

فاطمه علیها السلام بقیه جو را بصورت نان در آورد و موقع افطاری اسیری

پشت در

آمد و سخنان سائلین دو شب گذشته را بزبان آورد باز خاندان پیغمبر نانها

را

باو دادند و خودشان فقط آب چشیدند روز چهارم حسنین علیهما السلام

چون جوجه

میلرزیدند وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را دید فرمود پناه می برم

بخدا که شما سه روز است در چنین حالید جبرئیل فورا نازل شد و ۱۸ آیه از

سوره

هل اتی را (از آیه ۵ تا آیه ۲۲) در شان آنها و توضیح مقامات عالیه شان در

بهشت برین برسول اکرم صلی الله علیه و آله قرائت کرد که یکی از آیات

مزبور

اشاره بانفاق و اطعام سه روزه آنها است آنجا که خداوند تعالی فرماید:

و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمان و اسیرا (۵).

و در آخر آیات نازل هم از عمل بیریا و خالصانه آنها قدردانی کرده و

فرماید: ان هذا كان لكم جزاء و كان سعيكم مشكوراً. یعنی البته این (مقامات و نعمتهای بهشتی که در آیه‌های پیش آنها را توضیح داده) پاداش عمل شما است و

سعی شما مورد رضایت و قدردانی است (۶).

پی‌نوشتها:

- (۱) سوره بقره آیه ۲۷۴
 - (۲) کشف الغمه ص ۹۳-ینابیع الموده ص ۹۲-مناقب ابن مغزلی ص ۲۸۰
 - (۳) جامع الاخبار ص ۱۶۲
 - (۴) مناقب ابن مغزلی ص ۳۱۳-کفایة الطالب ص ۲۵۰ و کتب دیگر.
 - (۵) سوره دهر آیه ۸.
 - (۶) شواهد التنزیل جلد ۲ ص ۳۰۰-امالی صدوق مجلس ۴۴ حدیث ۱۱-کشف الغمه ص ۸۸ و کتب دیگر.
- علی کیست؟ صفحه ۲۵۹
- فضل الله کمپانی

زهد و پرهیزگاری

زهد چیست؟

معنای زهد بی رغبتی به دنیای ناپایدار است. اگر مفهوم صحیح از دنیا به

دست آید

معنای زهد بهتر آشکار می‌شود.

از امکانات دنیایی قرآن با عنوان متاع دنیا یاد می‌کند به این امکانات با
دوید می‌توان نگاه کرد. یکی این که به متاع دنیا
مانند، مسکن، مرکب، مقام، ملک، شخصیت و اعتبار خویش، با دیده ارزش نگاه
کند و

این‌ها را از ارزش‌های انسانی و شایسته علاقه‌مندی پندارد. دیگر این که
متاع

دنیا را با دیده ابزاری باز یابد، که در زندگی دنیایی به آن نیازمند است. در
این صورت علاقه انسان به متاع دنیا هم ابزاری خواهد بود. دیدگاه اول
وابستگی و

دنیا طلبی است دیدگاه دوم زهد و بی‌رغبتی است. با این بیان این نکته
روشن شد

که وابستگی و یا زهد ارتباطی با متمکن بودن از دنیا یا بی‌بهره بودن از آن
نمی‌باشد. بلکه به دیدگاه انسان ارتباط دارد. چه بسا فردی با داشتن امکانات
فراوان با دید دوم نگاه کند و زاهد باشد. دیگری که از امکانات دنیایی محروم
می‌باشد، علاقه‌مند و دنیا طلب باشد.

خدای سبحان نعمت‌های دنیا را برای انسان آفریده است. انسان اگر با دید
دوم از

این نعمت‌ها بهروری کند در عین تامین دنیای خویش از وابستگی‌ها دوری
می‌گزیند

تا باعث زیان وی نشود. از این جهت تلاش و سازندگی برای فراهم آوردن
امکانات

دنیایی نه تنها نکوهش ندارد بلکه مورد ترغیب و تشویق دین و سیره
رهبران دینی

می باشد. دین توصیه می کند که انسان مومن باید پرتلاش بوده و در فراهم آوردن

زندگی دنیایی کوتاهی نکند و خود را بی نیاز از دیگران نماید. در عین حال که

همواره از خطر وابستگی هشدار داده است. دین تهذیب نفس انسان را در این می داند

که علاقه مند به نعمت ها و امکانات ناپایداری دنیا نباشد. قرآن کتاب تهذیب نفس

از آلودگی هاست در رهایی از وابستگی و روی کرد به زهد معیار ارائه می دهد:

لکی لا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما اتیکم . (۱) «بر آن چه از دست رفته تأسف نورزید. و بر آن چه خدای سبحان عنایت نموده (متاع دنیا) شادمان

نگرید.» اگر وابستگی نباشد نه داشتن امکانات موجب خوشحالی و نه نداشتن آنها

سبب اندوه می گردد. با این توضیح این نکته شفاف می گردد که برخی انسان ها با

فراهم بودن امکانات دنیایی توان آن را داشته اند که نسبت به آنها بی رغبت باشند و زهد را با عنوان یک ارزش انسانی جلوه گر سازند. انسان هایی که

فضاهای گوناگون و در بسترهای متفاوت زیده اند، در ابعاد گوناگون زهد را جلوه

گر و خویش را الگوی دیگران قرار داده اند.

علی بن ابی طالب علیه السلام در شرایط گوناگون زندگی ارزش‌ها را تبلور ساخته

است. زیرا ارزش‌های انسانی را در فضاهای متفاوت جلوه‌گر نموده است. ارزش

الگوپذیری زهد نیز به همین لحاظ است که هم در شرایط عادی همانند یک فرد

معمولی با شرایط زمامداری، یک نگرش به دنیا داشته است و حضرت در عین حال که

فردی پر تلاش و سازنده است و از امکانات دنیایی فراوان بهره‌مند است، لیکن در

بهره‌گیری از امکانات ابزاری دنیا، به مقدار اندک اکتفا نموده است.

در صدر اسلام در اثر فتوحات همواره غنائم بسیاری نصیب رزمندگان می‌شد. و علی

علیه السلام به لحاظ حضور مستمر در جبهه سهم بسزایی از این غنائم داشت. در

زمان خلافت خلفا امام کارهای سازنده اقتصادی مانند حفر قنوات متعدد و احیای

باغ‌ها و نخلستان‌ها انجام داده‌اند که شرح بیشتر آن در جای مناسب همین نوشتار آمده است. در زمان زمامداری حضرت همه امکانات عمومی در اختیار

وی قرار دارد. با توجه به این فضاهای متفاوت می‌توان گفت گرچه حضرت برخی موارد در

تنگنای زندگی قرار می‌گرفتند، لیکن نوعاً از امکانات خوب بهره‌مند

بودند. لیکن

امام علیه السلام در تمام این فضاهاى متفاوت همواره زاهدانه زندگى

نمود. در

خانه گلى، با امكانات بسيار اندك، با سفره ساده كه در ميان آن نان و نمك

قرار

دارد و لباس ساده، سازگار بودند. با لباس و كفش كهنه و مندرس زندگى

مى كند. آنقدر كفش خود را وصله زد كه «خاصف النعل» لقب گرفت، حضرت

همانند

برندگان مى نشست و غذا مى خورد. و اين در حالى بود كه هزار بنده از دست

نچ خویش

آزاد نمود. وى لباس مى خريد خادم خویش را در انتخاب لباس با خودش

برابر

مى دانست. در عين پرتلاش بودن هيچ گاه ملك و مالى براى خویش فراهم

ننمود. كه

اين سيره الكوى (۲) زندگى است.

امام همام همان گونه كه ديده گاهش در تبیین زهد و بى رغبتى به دنيا نور و

راهگشا است. سيره عملى حضرت نيز تجلى زهد است: الا و ان امامكم قد

اكتفى من

دنياه بطمريه و من طعمه بقرصيه (۳). «آگاه باشيد راهبر شما از دنيا به دو

عدد خرما و دو گرده نان بسنده نموده است.» على عليه السلام خطاب به

دنيا

فرمود: غرى غيرى (۴). «دنيا تو توان فریب على را نداری به سراغ دیگری

برو.» و

فرمود: اغربی عنی فو الله لا اذل لك فتستذلین و لا اسلس لك فتقودینی. «از من دور شو سوگند به خدا خود را ذلیل تو نخواهم کرد که هر جا بخواهی مرا به دنبال خود ببری. و اختیار خود را به دست تو نخواهم داد که به هر سویی که بخواهی روانه کنی.»

علی به حکومت مظهر دنیا و دنیا داری است خطاب کرد که ارزش آن نزد من از آب بینی گوسفند هنگام عطسه کمتر است: و لالفیتم دنیاکم هذه ازهد عندی من عطفه

عنز. (۵) همان حکومتی که ابنا دنیا برای آن سر و دست می شکنند. و برخی از ابلهان سر می دهند. در نزد علی از کفش وصله دار کهنه کم ارزش تر است. که علی هر چیز را برای حفظ ارزش ها و دین می خواهد. زنده بودن را برای دین می خواهد و جان خویش را هم فدای دین خویش می کند.

پی نوشتها:

۱. حدید، ۲۳.

۲. بحار، ج ۴۱، ص ۱۰۲.

۳. نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۴۱۴.

۴. بحار، ج ۳۳، ص ۲۵۱ و ۲۷۵.

۵. نهج البلاغه، خ ۳، ص ۵۰.

امام علی الگوی زندگی صفحه ۴۱

حبیب الله احمدی

ایمان و عبادت

لم اعبد ربا لم اره. (علی علیه السلام)

حقیقت عبادت تعظیم و طاعت خدا و چشم پوشی از غیر اوست. بزرگترین فضیلت انسان ستایش مقام الوهیت و تقرب جستن بساحت قدس ربوبی است، عبادت اگر با شرایط خاص خود انجام شود مقام بسیار بزرگ و افتخار آمیزی است چنانکه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوسیله کلمه عبد تجلیل شده و قبل از عنوان رسالت عبودیت او قید گردیده است:

اشهد ان محمدا عبده و رسوله.

برای سیر مراتب کمال بهترین وسیله پیشرفت، تهذیب و تزکیه نفس است که راه علی آن با عبادت حقیقی صورت میگیرد. انجام عبادت تنها برای رفع تکلیف نیست بلکه وسیله نمو عقل، و موجب تعدیل و تنظیم قوای وجودی است که نفس را از آلودگیهای مادی باز میدارد، بهترین وجه عبادت انجام امری است که بدون ریا و سمعه بوده و صرفا برای خدا باشد و در این شرایط است که صفت تقوی ظهور میکند و بدون آن انجام عبادات مقبول نیفتد.

تقوی و ورع انحراف از جهان مادی و فانی بوده و توجه بعالم روحانیت و بقاء اسباب و ایمانیکه بزیور تقوی آراسته شود ایمان حقیقی است و در اثر اخلاص در عبادات، شخص را بمرحله یقین میرساند.

با توجه بنکات معروضه، علی علیه السلام در ایمان و تقوی و زهد و عبادت و یقین منحصر بفرد بود در اینمورد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: لو ان

السموات و الارض وضعتا فی کفه و وضع ایمان علی فی کفه لرجح ایمان علی (۱)
یعنی اگر آسمانها و زمین در یک کفه ترازو و ایمان علی در کفه دیگر گذاشته
شوند بطور حتم ایمان علی بر آنها فزونی میکند.

علی علیه السلام با عشق و حب قلبی خدا را عبادت میکرد زیرا عبادت او برای رفع
تکلیف نبود بلکه او محب حقیقی بود و جز جمال دلربای حقیقت چیزی در نظرش
جلوهگر نمیشد.

علی علیه السلام در تقوای دینی و عبادت چنان کوشا بود که پیغمبر اکرم صلی
الله علیه و آله در پاسخ کسانی که از تندوی علی علیه السلام در نزد وی گله
میکردند فرمود: علی را ملامت نکنید زیرا او شیفته خدا است (۲)!

علی علیه السلام هنگامیکه مناجات میکرد و مشغول نماز میشد گوشش نمی شنید و
چشمش نمیدید و زمین و آسمان، دنیا و مافیها از خاطرش فراموش میشد و با تمام
وجود توجه خود را بمبدأ حقیقت معطوف میداشت چنانکه مشهور است در یکی از نگاهها
پیکان تیری بپایش فرو رفته و بقدری دردناک بود که نمیتوانستند آنرا بیرون
بیاورند وقتیکه بنماز ایستاد بیرون کشیدند و او متوجه نشد!

علی علیه السلام هنگام وضو گرفتن سرایا میلرزید و لرزش خفیفی وجود مبارکش را
فرا میگرفت و چون در محراب عبادت میایستاد رعشه بر اندامش میافتاد و از خوف
عظمت الهی اشگ چشمانش بر محاسن شریفش جاری میشد، سجدههای او طولانی بود و
سجدهگاهش همیشه از اشگ چشم مرطوب! شاعر گوید،

هو البكاء فی المحراب لیلا هو الضحاک اذا اشتد الضراب

یعنی او در محراب عبادت بشدت گریان و در شدت جنگ خندان بود. ابو درداء که یکی
از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله است گوید در شب تاریکی از نخلستانی عبور
میکردم آواز کسی را شنیدم که با خدا مناجات میکرد چون نزدیک شدم دیدم علی
علیه السلام است و من خود را در پشت درخت مخفی کردم و دیدم که او با خوف و

خشیت تمام با آهنگ حزین مناجات میکرد و از ترس آتش سوزان جهنم گریه مینمود و بخدا پناه برده و طلب عفو و بخشش مینمود و آنقدر گریه کرد که بی حس و حرکت افتاد! گفتم شاید خوابش برده است نزدیکش رفتم چون چوب خشگی افتاده بود او را تکان دادم حرکت نکرد گفتم حتما از دنیا رفته است شتابان بمنزلش رفتم و خبر

مرگ او را بحضرت زهرا علیها السلام رسانیدم فرمود مگر او را چگونه دیدی؟ من شرح ما وقع گفتم، فاطمه علیها السلام گفت او نمرده بلکه از خوف خدا غش نموده است (۳).

علی علیه السلام علاوه از نمازهای واجبی نوافل را نیز انجام میداد و هیچوقت نماز شب آنحضرت ترک نمیشد حتی در موقع جنگ نیز از آن غفلت نمی نمود، در لیلۃ الهمیر نزدیکی های صبح بافق مینگریست ابن عباس پرسید مگر از آنسو نگرانی دارای آیا گروهی از دشمنان در آنجا کمین کرده اند؟ فرمود نه میخواهم ببینم وقت نماز رسیده است یا نه!

حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که از کثرت عبادت و سجده های طولانی بکلاه سجاد و زین العابدین ملقب شده بود در برابر سؤال دیگران که چرا اینقدر مشقت و رنج بر خود روا میداری فرمود:

و من یقدر علی عبادۃ جدی علی بن ابی طالب؟

کیست که بتواند مثل جدم علی علیه السلام عبادت کند؟

ابن ابی الحدید بنحو دیگری این مطلب را بیان کرده و مینویسد بعلی بن الحسین علیهما السلام که در مراسم عبادت بنهایت رسیده بود عرض کردند که عبادت تو نسبت بعبادت جدت بچه میزان است؟ فرمود عبادت من نسبت بعبادت جدم مانند عبادت جدم نسبت بعبادت رسول خدا صلی الله علیه و آله است (۴).

از ام سعید کنیز آنحضرت پرسیدند که علی علیه السلام در ماه رمضان بیشتر عبادت میکند یا در سایر ماه‌ها؟

کنیز گفت علی علیه السلام هر شب با خدای خود به راز و نیاز مشغول است و برای او رمضان و دیگر اوقات یکسان است.

وقتی که آنحضرت را پس از ضربت خوردن از مسجد بخانه می‌بردند نگاهی بمحل علی علیه السلام افکند و فرمود ای صبح تو شاهد باش که علی را فقط اکنون (بحکم اجبار) دراز کشیده می‌بینی!

ابن ابی الحدید گوید عبادت علی علیه السلام بیشتر از عبادت همه کس بود زیرا او اغلب روزها روزه دار بود و تمام شبها مشغول نماز حتی هنگام جنگ نیز نمازش ترک نمیشد، او عالمی بود با عمل که نوافل و ادعیه و تهجد را بمردم آموخت.

علی علیه السلام موقع نماز در برابر مبداء وجود با دل پاک و توجه تام می‌ایستاد و برای او نیاز مشغول میشد عبادت و پرستش او مانند اشخاص دیگر نبود زیرا هر کسی بنا به هدف خاصی که دارد خدا را عبادت میکند چنانکه خود آنحضرت فرماید:

ان قوما عبدوا الله رغبة فتلك عبادة التجار، و ان قوما عبدوا الله رهبة فتلك عبادة العبيد، و ان قوما عبدوا الله شكرا فتلك عبادة الاحرار (۵).

یعنی گروهی از مردم خدا را از روی میل و رغبت (بامید نعمتهای بهشت) بندگی کردند پس این نوع عبادت عبادت تاجران است، عده ای هم از ترس (آتش دوزخ) خدا را عبادت کردند این هم عبادت بندگان است و گروهی دیگر خدا را برای سپاسگزاری عبادت کردند و این عبادت آزادگان است.

و خود آنحضرت به پیشگاه خدای تعالی عرض میکند:

الهی ما عبدتك طمعا للجنة و لا خوفا من النار بل وجدتك مستحقا للعبادة.

خدایا من ترا بطمع بهشت و یا از ترس جهنم عبادت نمیکنم بلکه ترا مستحق و

سزاوار پرستش یافتم.

هر فردی حتی هر ذیر وحی بنا بغریزه حب ذات همیشه در صدد دفع ضرر و جلب منفعت است و تنها علی علیه السلام بود که عبادت را بدون جلب نفع(بهشت) و دفع ضرر(دوزخ) صرفاً برای خداوند بجا میآورد! و اینگونه خلوص در عبادت از یقین او سرچشمه میگرفت یقینی که بالاتر از آنرا نمیتوان پیدا نمود زیرا آنجناب بمرحله نهائی یقین رسیده بود چنانکه خود فرماید: لو كشف الغطاء ما ازدت یقیناً! اگر پرده برداشته شود من چیزی بییقین خود نمیافزایم!

علی علیه السلام خود را مانند موجی در اقیانوس حقیقت مستغرق ساخته بود و تمام فکر و ذکر و حرکات و سکانات او همه از حقیقت خواهی وی حکایت میکرد. علی علیه السلام در تزکیه و تهذیب نفس، و سیر مراتب کمالیه وجود یگانه و بی نظیر و لوح ضمیرش چون جام جهان نما بود، او به هر چه نگاه میکرد خدا را میدید چنانکه فرمود:

ما رایت شیئاً الا رایت الله قبله و معه و بعده.

چیزی را ندیدم جز اینکه خدا را پیش از آن و با آن و پس از آن مشاهده کردم.

علی علیه السلام میفرمود: لم اعبد رباً لم اره. عبادت نکردم بخدائی که او را ندیدم! پرسیدند چگونه خدا را دیدی؟ فرمود با چشم دل و بصیرت، نه باغ دیده ظاهری.

بچشم ظاهر اگر رخصت تماشا نیست نه بسته است کسی شاهراه دلها را

علی علیه السلام در مقابل عظمت خدا و مبدء هستی خود را ملزم بخضوع و خشوع میدید و دعاها و مناجاتهای او روشنگر این مطلب است.

دعای کمیل که بیکی از اصحاب خود(کمیل بن زیاد) تعلیم فرموده است یکی از

شاهکارهای روح بلند و ایمان قوی و یقین ثابت آنحضرت است که در فقرات آن معنی عالی و بدیع در قالب الفاظی شیوا و عباراتی کاملاً رسا ریخته شده است، گاهی در

برابر رحمت و اسعه حق سر تا پا امید گشته و زمانی قدرت و جبروت خدا چنان بید و هراسی در دل او افکنده است که بی اختیار بحال تضرع و خشوع افتاده است. همچنین دعای صباح و نیایشهای دیگر وی که هر یک حاوی مراتب سوز و گداز بیم و امید، توجه و خلوص او میباشد.

وقتی ضرار بن ضمیره بر معاویه وارد شد معاویه گفت علی را برایم وصف کن! ضرار پس از آنکه شمه‌ای از خصوصیات اخلاقی آنحضرت را برای معاویه بیان نمود گفت شبها بیداری او بیشتر و خوابش کم بود در اوقات شب و روز تلاوت قرآن میکرد و جانفش را در راه خدا میداد و در پیشگاه کبریائی او اشک میریخت و خود را از ما مستور نمیداشت و کیسه‌های طلا از ما ذخیره نمی‌نمود، برای نزدیکانش ملامت و بر جفا کاران تند خوئی نمیکرد، موقعیکه شب پرده ظلمت و تاریکی میافکند و ستارگان رو بافول مینهادند او را میدیدی که در محراب عبادت دست‌بریش خود گرفته و چون شخص مار گزیده بخود می‌پیچید و مانند فرد اندوهگینی (از خوف خدا) گریه میکرد و

میگفت ای دنیا! آیا خود را بمن جلوه داده و مرا مشتاق خود میسازی؟ هیئات مرا بتو نیازی نیست و ترا سه طلاق داده‌ام که دیگر مرا بر تو رجوعی نیست! سپس میفرمود آه از کمی توشه و دوری سفر و سختی راه! معاویه گریه کرد و گفت ای ضرار بس است بخدا سوگند که علی چنین بود خدا رحمت کند ابو الحسن را! (۶).

عبادت علی علیه السلام منحصر بنماز و روزه و انجام سایر فرایض مذهبی نبود بلکه تمام حرکات و سکانات او عبادت بود زیرا در حدیث آمده است که (انما الاعمال بالنیات) و چون نیت آنجناب در تمام حرکات و سکاناتش ابتغاء مرضات الله بود لذا تمام اعمال و اقوال او در همه حال عبادت خدا محسوب میشود و این خود یکی از موجبات تفوق و فضیلت وی بر همگان میباشد.

پی‌نوشتها:

- (۱) غایه المرام طبع قدیم ص ۵۰۹-فضائل الخمسه جلد ۱ ص ۱۹۱.
 - (۲) شیعه در اسلام نقل از مناقب خوارزمی ص ۹۲-تلخیص الریاض جلد ۱ ص ۲.
 - (۳) امالی صدوق مجلس ۱۸ حدیث ۹ با تلخیص عبارات.
 - (۴) ناسخ التواریخ زندگانی امام باقر علیه السلام جلد ۷ ص ۹۸.
 - (۵) نهج البلاغه کلمات قصار
 - (۶) امالی صدوق مجلس ۹۱ حدیث ۲.
- علی کیست؟ صفحه ۲۳۲
فضل الله کمپانی

ایثار

ایثار علی علیه السلام
وابستگی انسان به متاع دنیا از خطرهای بزرگ حرکت تکاملی وی
می باشد. جاذبه مال
و منال و مقام، و آنچه متاع دنیا به حساب می آید انسان را از مسیر خود باز
می دارد. وابستگی به دنیا پر خطرترین دام سر راه انسان است. بسیاری این
خطر را
احساس می کنند. لیکن مهم چاره سازی این مشکل است که چگونه باید از دام
این خطر
رهید.
. نهاد دین که رهنمود انسان در ابعاد گوناگون است، در این عرصه هم ضمن

شناخت و

آگاهی دادن به واقعیت‌ها، راه حل ارائه می‌دهد. دین وابستگی انسان به مال و متاع دنیا را به عنوان یک واقعیت و بر اساس گرایش طبیعی انسان معرفی می‌نماید. و برای رهانیدن انسان از این علاقه‌مندی تلاش می‌نماید. و راه رهِیدن

این وابستگی بریدن از دنیا و انفاق عنوان می‌نماید و به لحاظ شدت این وابستگی

رهِیدن از این خطر را آن چنان با اهمیت می‌داند که جهاد با مال را در کنار جهاد با جان عنوان می‌نماید: جاهدوا باموالکم و انفسکم (۱). هدیه کردن مال

در

راه خدا همانند هدیه کردن جان در راه خداست.

قرآن افزون بر رهنمود، گوهایی نیز برای تاثیر گذاری بیشتر ارائه می‌دهد و

زندگی برگزیدگان را در جلو دیدگان انسان‌ها ترسیم می‌نماید. آنان که از

انفاق

در راه خدا از هیچ تلاشی فروگذار نکردند. آنان که از بهترین امکانات خود

در

سخت‌ترین شرایط در راه خدا گذشتند و در رفتار آنها نه تنها انفاق بلکه

فراتر

از انفاق ایثار جلوه‌گر است. با بررسی چند نمونه از رفتار امام همام از

خرمن

فضایلش خوشه بر می‌چینیم.

الف: فرزندان علی و فاطمه (حسن و حسین) بیمار شدند. به آنها پیشنهاد شد

برای

بهبودی فرزندانشان نذر کنند. علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و فضه

در

درگاه خدا نذر کردند هنگامی که بر فرزندانشان آفیت حاصل شد، سه روز

روزه

بگیرند. خدای سبحان نعمت سلامتی را نصیب آنان کرد. اینک آنان باید به نذر

خود

وفا کنند، لیکن چیزی در خانه علی یافت نمی شود. علی سه پیمانہ جو برای

فراهم

آوردن نان قرض می کند. سه روز روزه شروع می شود. یک پیمانہ آن روز

اول آرد و

فاطمه علیها السلام چند گرده نان برای افطار روز اول تهیه می کند. هنگام

افطار

که فرا می رسد مسکینی در خانه را می کوید همه نانها را به وی داده با آب

خالص افطار می کنند! روز دوم نیز همانند روز اول بخشی دیگر آرد را برای

تهیه

افطاری نان تهیه می کنند، و هنگام افطار که فرا می رسد یتیمی در خانه را

می زند. همانند روز اول همه نانها را به یتیم داده با آب خالص افطار

می نمایند. و برای روز سوم آماده می شوند روزه بگیرند. در هنگام افطار روز

سوم

که همانند روزهای پیش چند گرده نان تهیه می شود، ناگهان اسیری در خانه

علی

می آید. و همانند شبهای پیش گرده نانها نصیب وی می شود. افطار هر سه

روز روزه

با آب خالص سپری می‌شود! رخسار اهل بیت از گرسنگی رنجور شده است. رسول الله صلی

الله علیه و آله وارد خانه علی و فاطمه شده، رخسار رنجور آنان را مشاهده می‌کند سبب می‌پرسد فاطمه برای پدر توضیح می‌دهد. آنگاه ایثار علی و فاطمه

تجلی می‌نماید و غذای بهشتی نصیب خانواده عترت می‌گردد. خدای سبحان ستایش از

ایثار آنها بخشی از آیات سوره انسان را نازل می‌نماید: (۲) یوقون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا

(۳) «به نذر خود وفا می‌کنند و از شر و عذاب فراگیر روز قیامت در هراسند. طعام را با این که خود نیاز دارند و محبوب آنهاست در راه خدا به مسکین و یتیم و اسیر اطعام می‌نمایند».

ب: انفاق مال در راه خدا در صورتی تاثیر گذار است و باعث تزکیه نفس می‌شود و

انسان را از وابستگی نجات می‌دهد که اولاً انسان در انفاق خویش اخلاص داشته

باشد ریا نکند، برای بدست آوردن خوشنودی خدا انفاق کند. دیگر این که از بهترین

و پاک‌ترین اموال شخصی خود انفاق کند. انفاق چیزهایی که به کار انسان نمی‌خورد یا افزون بر نیازهای انسان است که در تمام این موارد محبوب

انسان هم

نخواهد بود، سازندگی و تاثیر مطلوب را نخواهد داشت: و انفقوا من طيبات

ما

كسبتم . (۴) «از پاکترین و پاکیزه‌ترین اموال خود انفاق کنید.»

علی علیه السلام دو رکعت از نماز ظهرش را بجا آورده است. نیازمندی به

وی خطاب

نموده از او طلب کمک می‌کند. علی انگشتی قیمتی که هزار دینار ارزش داشت

و

انگشت مخصوص پادشاه حبشه بوده و از جانب نجاشی به رسول الله

صلی الله علیه و

آله هدیه شده بود و رسول الله صلی الله علیه و آله هم آن را به علی هدیه

نموده بود، از انگشت خویش بیرون آورده و در حال نماز به نیازمند می‌دهد.

(۵)

قرآن از این انفاق ستایش می‌کند: انما وليکم الله و رسوله و الذین آمنوا

الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون . (۶) «رهبر شما

مردم، خدا و

پیامبرش و آن کسانی‌اند که به خدا ایمان دارند و نماز را به پا می‌دارند و در

هنگامی که در رکوع هستند زکات می‌پردازند.»

ج: شخص گرسنه‌ای به رسول الله صلی الله علیه و آله مراجعه نموده طعام

می‌طلبد. حضرت کسی را برای تهیه طعام به حجره‌های همسران خویش

می‌فرستد. آنها

می‌گویند چیزی جز آب در حجره‌ها پیدا نمی‌شود. رسول الله صلی الله علیه و

آله

خطاب به حاضرین می‌فرماید چه کسی حاضر است این شخص را امشب
مهمان کند. علی

علیه السلام داوطلب می‌شود همراه مهمان به منزل مراجعه می‌کند. از دختر
رسول

الله صلی الله علیه و آله می‌پرسد چه چیز یافت می‌شود. فاطمه علیها السلام
جواب می‌دهند تنها غذای بچه‌ها وجود دارد. علی می‌فرماید مهمان را بر
کودکان

خویش برمی‌گزینیم. کودکان با شکم گرسنه سر بر بالین می‌نهند اما مهمان
رسول

الله صلی الله علیه و آله را پذیرایی می‌نمایند. خدای سبحان از این ایثار علی
و فاطمه ستایش می‌کند: (۷) و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة.
(۸) «با»

این که خود شدیداً نیازمند هستند دیگران را بر خود برمی‌گزینند. «این است
ایثار علی علیه السلام در راه خدا.

البته در این گونه موارد اسراری وجود دارد که چه بسا برای همگان
آشکار نباشد، که چگونه امام فرزندان تحت تکفل خویش را گرسنه
می‌خواباند و

از قوت آنان مهمان پذیرایی می‌نماید؟! آیا پیروان حضرت در این حد مکلف
هستند؟ شاید کسی از فقها به چنین تکلیفی فتوا ندهند. لیکن امام همام که
محرم

اسرار است، این چنین عمل می‌کند. در هر صورت ایثار علی کاملاً بر
پیروانش آشکار

و شایسته الگوگیری است. علی از دست رنج و کار و تلاش خویش فراوان

انفاق

نمود. علی در مزرعه بیل می‌زد و نخلستان آباد می‌کرد و از کدیمین و عرق

جبین

خویش هزاران بنده آزاد کرد: ان امیر المؤمنین علیه السلام اعتق الف مملوک من کده یده. (۹)

علی علیه السلام در تلاش سازندگی برای همگان الگو بود. قنات‌های فراوان

جاری

نمود و نخلستان‌های بسیاری در اطراف مدینه آباد و سر سبز نمود در عین

حال که

خود از زندگی در سطح بسیار پایین بر خوردار بود. چنین سازندگی و

تلاش را انجام

می‌داد و به آن افتخار می‌نمود.

علی علیه السلام به گونه‌ای صحرا را آباد کرد و آب‌ها جاری می‌نمود که

هیچ

گونه وابستگی به مال و مزرعه و قنات خویش پیدا نمی‌کرد. وی قنات حفر

کرد وقتی

آب همانند گردن شتر به سوی آسمان فوران شد، فوراً آن را وقف حجاج بیت

الله

الحرام و رهگذران نمود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: رسول الله صلی

الله

علیه و آله زمینی را تقسیم نمود بخشی از این سهم علی شد. در میان آن

چشمه حفر

نمود آب همانند گردن شتر جاری شد. فرمود بشارت بدهید به ورثه که این
صدقه خالص

در راه حجاج بیت الله الحرام و رهگذران: و بشر الوارث هی صدقه بتة بتلاء
فی

جیح بیت الله و عابر سبیل الله. (۱۰)

انفاق و ایثار امامان از بهترین اموال خویش و در سخت‌ترین
شرایط نیازمندی صورت

می‌گرفت. این چنین است آنان الگوی زندگی و تلاش در سازندگی برای
همگان

هستند. آنان با این ارزش‌ها دلها را شیفته خود و چشم‌ها را خیره هنرهای

خویش

نموده‌اند و وحی الهی و سروش آسمانی از سیره، انفاق و ایثار آنان، این

چنین

ستایش می‌نماید.

پی‌نوشتها:

۱. توبه، ۴۱.

۲. نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۷۰.

۳. انسان، ۸.

۴. بقره، ۲۶۷.

۵. نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۴۳.

۶. مائده، ۵۵.

۷. بحار، ج ۴۱، ص ۳۴.

۸. حشر، ۹.

۹. فروع کافی، ج ۵، ص ۷۴.

۱۰. بحار، ج ۴۱، ص ۴۰.

امام علی (ع) الگوی زندگی صفحه ۴۹

حبیب الله احمدی

رافت

رافت علی علیه السلام

و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم. (سوره فتح آیه ۲۹)

بقای هر اجتماعی بمحبت و جاذبه افراد وابسته است، محبت و عاطفه در قلب

پاک و

نفس سلیم پرورش یابد و کسی که واجد چنین صفات عالیه باشد در فکر

دیگران بوده

و حتی آسایش آنها را براحتی خود ترجیح میدهد. علی علیه السلام مظهر

محبت و

عاطفه بود او رنج میکشید و کار میکرد و سر انجام مزد کار خود را صرف

بیچارگان

و درماندگان می نمود.

علی علیه السلام برای نیازمندان و ستمکشان پناهگاه بزرگی بود او پدر

یتیمان و

فریاد رس بیوه زنان و دستگیر درماندگان و یاور ضعیفان بود، در زمان

خلافت خود

شبها از خانه بیرون میآمد و در تاریکی شب خرما و نان برای مساکین و

بیوه زنان

میبرد و بصورت مرد نا شناس از در خانه آنها آذوقه و پول میداد بدون

اینکه

کسی بشناسد که این مرد خیر و نوع پرور کیست؟

علی علیه السلام هر کجا یتیمی میدید مانند پدری مهربان دست نوازش بسر

او

میکشید و برایش خوراک و پوشاک میداد. آنحضرت روزی در کوچه میرفت

زنی را دید که

مشک آب بر دوش گرفته و بخانه میبرد و از سنگینی مشک

ناراحت بود، علی علیه

السلام مشک را از زن گرفت و بمنزل وی رسانید و از طرز معیشت زن جويا

شد، آنزن

بدون اینکه او را بشناسد گفت شوهرم از جانب علی بماموریت جنگی رفت و

بشهادت

رسید و من از روی ناچاری برای تهیه معاش خود و بچه هایم بخدمتگزاری

مردم

پرداختم. علی علیه السلام از شنیدن این سخن خاطر مبارکش دیگر گونه شد

و شب را

با ناراحتی بسر برد چون صبح شد زنبیلی از آرد و خرما برداشت و بخانه

آنزن رفت

و گفت من همان کسی هستم که در آوردن مشک آب بتو کمک کردم زن آذوقه

را گرفت و

از او تشکر نمود و فت خدا میان من و علی حکم کند که فرزندان من یتیم و بی

غذا

مانده‌اند علی علیه السلام وارد خانه شد و فرمود من برای خدمت تو و کسب

ثواب

حاضر هستم من کودکان ترا نگه میدارم و تو نان بپز آن زن مشغول پختن

نان شد و

علی علیه السلام هم کودکان یتیم را روی زانوی خود نشانید و در حالیکه

اشک از

چشمان مبارکش فرو می‌غلطید خرما بدهان آنها می‌گذاشت و می‌فرمود ای

بچه‌های

من، اگر علی نتوانسته است بکار شما برسد او را حلال کنید که وی تعمدی

نداشته

است، چون تنور روشن شد و حرارت آن بصورت مبارک آنجناب رسید پیش

خود گفت ای علی

گرمی آتش را بچش و از حرارت آتش دوزخ بیمناک باش اینست سزای کسی

که از حال

یتیمان و بیوه زنان بی خبر باشد!

در اینموقع زن همسایه وارد شد و حضرت را شناخت و بصاحب خانه گفت

وای بر تو

این علی است که تو او را بکار واداشته‌ای! آنزن پیش علی علیه السلام

شتافت و

عرض کرد چقدر زن بیشرم باشم که چنین گستاخی نموده و امیر المؤمنین

را بکار وا

داشته‌ام از تقصیر من در گذر. علی علیه السلام فرمود ترا در اینکار تقصیری نیست بلکه وظیفه من است که باید بکار یتیمان و بیوه زنان رسیدگی کنم

(۱)

علی علیه السلام در حسن سلوک و رفتار با مردم چنان فروتن و مهربان بود

که حدی

بر آن نمیتوان تصور نمود او کریم و نجیب و اصیل و با عاطفه بود و

بزرگواریش

زبان زد خاص و عام بود و دشمنانش نیز او را بدارا بودن چنین خصال

کریمه

میستودند.

شهد الانام بفضلہ حتی العدی و الفضل ما شهدت به الاعداء (۲)

معاویه که از دشمنان سر سخت او بود میگفت اگر من شکست بخورم و

علی بر من

دست یابد باکی ندارم زیرا کافی است که من از او تقاضای عفو کنم و او مرد

بزرگوار و کریمی است مرا مورد عفو خویش قرار دهد.

علی علیه السلام همیشه به سپاهیان خود میفرمود که دنبال دشمن فراری

نروید و

مجروحین را مداوا نموده و با اسیران مدارا کنید، در جنگ جمل که پیروزی

یافت

عایشه را محترمانه بمدینه فرستاد و عبد الله بن زبیر و مروان بن حکم را که

در

بر پا کردن آن فتنه سهم قابل ملاحظه‌ای داشتند آزاد نمود.

علی علیه السلام همه را از عظوفت و محبت خود بهره مند میکرد و بعفو و
ترحم

توصیه میفرمود و حتی در باره قاتل خود فرمود با او مدارا کنید و گرسنه و
تشنه اش نگذارید. باری چنین احساسات عالیه و عواطف بی نظیر فقط در
قلب پاک

آنحضرت میتواند جایگیر شود و چنانکه اختصارا اشاره گردید علی علیه
السلام در

تمام ملکات نفسانی و سجایای اخلاقی منحصر بفرد بوده است بدینجهت ابن
ابی

الحدید گوید: سبحان الله! یک فرد و اینهمه فضایل؟! توضیح و بیان شخصیت
علی علیه

السلام بر هیچکس مقدور نیست و مطالبی که طی چند فصل گذشته در مورد
صفات عالیه

آن بزرگوار نگاشته شده در خور فهم و ادراک ما است و الا باید گفت (عنقا
شکار

کس نشود دام باز چین). در پایان این بخش به ابیاتی از قصیده ملا مهر علی
خویی

که در مدح علی علیه السلام سروده جهت تایید و تتمیم مطالب معروضه در
فصول

پیشین ذیلا اشاره میگردد:

۱-ها علی بشر کیف بشر ربه فیه تجلی و ظهر ۲-علء الكون و لولاه لما كان
للعالم

عین و اثر ۳-و له ابداع ما تعقله من عقول و نفوس و صور ۴-فلک فی فلک

فیه نجوم

صدف فی صدف فیه درر ۵- ما رمی رمیه الا و کفی ما غزا غزوه الا و ظفر ۶-

اغمد

السيف متى قابله كل من جرد سيفاً و شهر اسد الله اذا صال و صاح ابو

الايتم

اذا جاد و بر ۸- حبه مبدء خلد و نعم بغضه منشاء نار و سقر ۹- هو فى الكل

امام

الكل من ابو بكر و من كان عمر؟ ۱۰- ليس من اذنب يوماً بامام كيف من اشرك

دهرا و

كفر؟ ۱۱- كل من مات و لم يعرفه موته موت حمار و بقر ۱۲- خصمه ابغضه

الله و لو

حمد الله و اثنى و شكر ۱۳- خله بشره الله و لو رب الخمر و غنى و فجر! ۱۴-

من له

صاحبة كالزهراء او سيل كشبير و شبير ۱۵- عنه ديوان علوم و حكم فیه

طومار عظات و

عبر ۱۶- بو تراب و كنوز العالم عنده نحو سفال و مدر ۱۷- و هو النور و اما

الشركاء كظلام و دخان و شرر ۱۸- ايها الخصم تذكر سندا متنه صح بنص و

خبر ۱۹- ان

اتى احمد فى خم غدیر بعلی و على الرحل نبر ۲۰- قال من كنت انا مولاه فعلى

له

مولا و مفر ۲۱- قبل تعيين وصى و وزير هل ترى فات نبى و هجر؟ ۲۲- من

اتى فیه

نصوص بخصوص هل باجماع عوام ينكر؟ ۲۳- آية الله و هل يجحد من خصه

الله بآی و

سور؟ ۲۴- وده اوجب ما فی القرآن اوجب الله علینا و امر. ۲۵- مدعی حب علی

و عداه

مثل من انکر حقا و اقر.

ترجمه و معنی ابیات:

۱- بدان که علی بشر است، اما چگونه بشری است؟ بشری است که آثار قدرت

پروردگارش

در وجود او آشکار و نمایان شده است.

۲- آنحضرت علت غائی آفرینش است که اگر او نبود برای عالم واقعیت و

اثری

نیود. (خداوند بخاطر او عالم را بوجود آورده است)

۳- و آنچه را که تو از عالم عقول و نفوس و صور (عواالم سه گانه خلقت که

در طول

هم قرار گرفته و عبارتند از عالم عقل و مثال و ماده) تعقل و اندیشه کنی

برای

وجود او ابداع شده اند.

۴- فلکی است در داخل فلکی و دارای ستارگان است و صدفی است در داخل

صدفی و

دارای گوهرهای درخشانی است (آنحضرت محاط در اوصاف پیغمبر اکرم

است و ائمه دیگر

هم از وجود او پدید آمده اند).

۵- تیری نینداخت جز اینکه آن تیر برای هلاک دشمن کافی شد و بجنگی وارد

نشد جز

اینکه از آن پیروز در آمد.

۶- تمام شمشیر کشان موقع مقابله با او (برای اینکه عرض اندام نکنند از

ترس وی)

شمشیر خود را غلاف میکردند.

۷- موقعیکه حمله میکرد و صیحه میزد شیر خدا بود و در موقع بخشش و

احسان پدر

یتیمان بود.

۸- محبت و دوستی آنحضرت سر چشمه بهشت و نعمتهای بهشت است و

دشمنی او منشاء آتش

دوزخ و جهنم است.

۹- او در تمام عالم پیشوای همه پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است

ابو

بکر و عمر کیستند که با او لاف برابری زنند؟

۱۰- کسی که یكروز هم مرتکب گناه شود شایسته امامت نیست پس چگونه

شایسته آنمقام

باشد کسی که یک عمر در شرک و کفر بوده است (امام باید معصوم و

منتخب از جانب

خدا باشد).

۱۱- هر کسی که مرد و او را نشناخت مرگ او مانند مرگ خر و گاو

است (مانند زمان

جاهلیت مرده و این سخن اشاره است بحديث من مات و لم يعرف امام

زمانه....).

۱۲- دشمن آنحضرت مبعوض خدا است اگر چه خدا را ستایش کند و ثنا

گوید و سپاسگزار

باشد.

۱۳- دوست و محب او را از خداوند مژده بهشت داده اگر چه شرب خمر کرده

و آواز

خوانده و مرتکب فجور باشد.(البته این مطلب احتیاج بتوضیح دارد و چنین

نیست که

هر کسی بهوای دوستی آنحضرت هر گونه فسق و فجوری را مرتکب شود و

بعد هم در

انتظار بهشت باشد، دوستی باید دو جانبه باشد کسی که علی علیه السلام را

دوست

دارد باید دید آیا آنجناب هم او را دوست دارد یا نه و مسلما علی علیه

السلام

کسی را که بر خلاف احکام خدا رفتار کند دوست نخواهد داشت بنا بر این

محب

حقیقی آنحضرت مرتکب فسق و فجور نشود و اگر هم در اثر نادانی چنین

اعمالی را

انجام دهد خداوند توفیق توبه باو میدهد و در نتیجه از کرده خود نادم و

تائب

گردد و خداوند غفور و رحیم نیز او را مورد آمرزش قرار دهد.)

۱۴- جز علی کیست که زوجه‌ای چون زهرا علیها السلام یا فرزندانمانند

حسین

علیها السلام داشته باشد؟

۱۵- دیوان علوم و حکمتها از آنحضرت است و طومار موعظه‌ها و پندها در

نزد اوست.

۱۶- آنجناب خاک نشین بود و (اعتنائی بدنی نداشت بطوریکه) گنجهای

عالم (شمش‌های

طلا) در نزد او بمنزله سفال و کلوخ بود.

۱۷- و او نور خالص است و اما شرکای خلافت او مانند ظلمت و دود و شرر

میباشند.

۱۸- ای که مخالف امامت او هستی بیاد آر، سند آن روایتی را (در غدیر خم) که

متن آن

بنابروایات و اخبار شما هم صحیح است.

۱۹- موقعیکه در غدیر خم پیغمبر صلی الله علیه و آله علی را آورد بر جهاز

شتران (عوض منبر) بالا رفت. و فرمود من بر هر کس از نفس او اولی

بتصرف هستم

این علی بر او اولی بتصرف و پناهگاه است.

۲۱- هیچ پیغمبری را دیده‌ای که پیش از تعیین وصی و جانشین وفات یابد

و یا هجرت

کند؟

۲۲- کسی که در شان او نص‌ها و روایات مخصوصی آمده باشد آیا میتوان

با اجماع

مشتی عوام الناس منکر او شد؟

۲۳- علی علیه السلام آیت عظمای خدا است آیا انکار کرده میشود کسی که

خداوند

برای او آیه‌ها و سوره‌هایی اختصاص داده است؟

۲۴- دوستی آنحضرت واجبترین امری است که در قرآن آمده و خداوند او

را بما واجب

فرموده است.

۲۵- کسیکه ادعای دوستی آنحضرت و مخالفین او را دارد مانند کسی است

که حقی را

انکار کند و هم بدان اقرار نماید.

پی نوشتها:

(۱) بحار الانوار جلد ۴۱ ص ۵۲

(۲) تمام مردم حتی دشمنان بفضل و برتری او گواهند و فضل (حقیقی)

آنست که

دشمنان بدان گواهی دهند.

علی کیست؟ صفحه ۲۸۵

فضل الله کمپانی

علی (ع) در میدان سیاست و تدبیر

اگر «علی بن ابی طالب علیه السلام» در میادین علم و عمل و تقوا و

فضیلت، و

دلسوزی و خدمتگزاری به جامعه اسلام و مسلمین، و در تمام کمالات انسانی

و فضائل

و مناقب بر دیگران برتری داشته و جز استادش «محمد بن عبد الله» صلی الله

علیه

و آله، نظیری در جهان آفرینش ندارد، بدون تردید در مسأله «تدبیر و سیاست» و

آگاهی اجتماعی و جهانی نیز بر همگان مقدم است، و هیچ کس به پایه او نمی‌رسد.

«و اما الراى و التدبیر فکان من اسد الناس رایا و اصحهم تدبیرا» (۱)

علی از نظر سیاست و دور اندیشی برترین افراد بود، و از همه بالاتر فکر می‌کرد، و رای و نظرش صحیح‌ترین آراء بود.

مولای متقیان همانطور که خودش در میان مردم نظیری نداشت، و

نمی‌توانست با

افراد پست و ناشایست، و به عبارتی دیگر با اشخاص فاقد کمال مطلوب، هم

آهنگی

نماید، افکار و سیاستش نیز برای انسان‌های کوتاه بین و محدود آن

زمان، غیر قابل

توجیه بود!

اکثریت افرادی که به دیگران گرایش پیدا کردند، و زیر پرچم پرچمداران

ناصالح و

غاصب قرار گرفتند، علاوه بر اغراض مادی و هوا و هوس، نمی‌توانستند، به

آن بینش

بی انتهای علی نظری افکنده، و اهداف عالی او را درک کنند!! علی علیه السلام

در

تمام برنامه‌های شخصی و گروهی، مذهبی و اجتماعی غایت و نتیجه کار را

در نظر

می گرفت، و پیوسته «اهم» را بر «مهم» ترجیح می داد، و لذا در هر امری رضای
الهی
و مصلحت دین و دینداران را مقدم می داشت، و هرگز تحت تاثیر احساسات و
منافع
شخصی واقع نمی شد، و فریب دشمنان و بداندیشان را نمی خورد، هر چند در
قیافه خیر
خواهی، و با شعار طرفداری از آن حضرت پیش می آمدند!!
چون «ابو بکر بن ابی قحافه» بر مسند و کرسی خلافت نشست، یکی از
رجال «قریش» که
در دوران جاهلیت رئیس قوم بوده، ولی از نظر ایمانی و اعتقادی مورد
پذیرش علی
نبود «ابو سفیان» بود، که او در این برهه حساس، با جمعی از دارو
دسته اش، به
خانه «ولایت» آمده، و اشعار داغ و پر هیجانی را سرود و گفت:
ای علی! امروز هیچ کس جز تو شایستگی رهبری و زعامت را ندارد، تو امید
مردم و
منتهی آرزوی آنان بدین امر مهم و بزرگ هستی، «ابو بکر و عمر» صلاحیت
این کار را
ندارند... علی علیه السلام دست رد بر سینه او زده، نه تنها تحریک نشد، و نه
تنها
از او استقبال ننموده و تشکر نکرد، بلکه با تدبیر و هوشیاری که داشت، از
هدف
شیطنتی او خبر داده و فرمود:

«انک ترید امر السننا من اصحابه!»

تو قصد تفرقه و اسلام ستیزی داری، ما فریب تو را نمی‌خوریم!! (۲)

سیاست علی مقید به اسلام بود

گروه ظاهر بین در سیاست «علی علیه السلام» تردید نموده، و با مقیاس قرار

دادن

سیاستمداران بی دین روزگار، آن حضرت را مردی شجاع و زاهد و متدین و

متعهد... دانسته، ولی در میدان سیاست وی را مغلوب رقبای سیاسی‌اش

تصور

می‌کنند!! همان تفکری که در زمان آن بزرگوار، گروه معدودی از تهی

مغزان، چنین

ساده‌اندیشی را به خود را داده، و گفتند: «علی پهلوان خوبی است، ولی تدبیر

جنگی

و مبارزه ندارد!!» (۳)

در جواب از این سؤال و اشکال، با توجه با اعترافات دانشمندان اهل سنت، و

سیره و

زندگی آن حضرت، و فرازهای خود «نهج البلاغه» عرض می‌کنیم که: آن سرور

در سیاست

و تدبیرند تنها در عصر خودش بی‌نظیر بود، و هرگز افکار سیاسی رقبای

غاصب

وی، دست‌بالا را نداشت، بلکه در تاریخ انسانیت نظیر وی حتی در سیاست

نیز دیده

نخواهد شد، منتهی سیاست علی با دیگران فرق داشته و دارد.

علی سیاستش را سیاست دین و مصالح مردم می‌دانست، و در مواردی که

تزامی بین

سیاست و دینش بود، دین و تقوا را مقدم می‌داشت، و برای چند روز امارت و ریاست خود را نمی‌باخت، دست به ستم و ستمگری نمی‌زد، حقوق دیگران حتی

دشمنانش

را پایمال نمی‌ساخت، که اینک توجه شما خوانندگان عزیز را به دلایل خود

معطوف

می‌داریم:

۱- «انما قال اعداؤه: لا رای له!! لانه کان متقیدا بالشریعة لا یری خلافها، و لا یعمل بما یقتضی الدین تحریمه، و قد قال علیه السلام: لو لا الدین و التقی

لکنت

ادهی العرب، و غیره من خلفاء کان یعمل بمقتضی ما یستحصله و

یستوفقه، سواء کان

مطابقا للشرع ام لم یکن» (۴)

دشمنان علی علیه السلام او را از این جهت بی تدبیر و کم سیاست

می‌دانستند، که

حضرت مقید به اجرای برنامه‌های شرع مقدس بود، و هرگز خلاف دین را

مرتکب

نمی‌شد، و بر خلاف دین نظر نمی‌داد، و چنانچه خودش فرموده بود! «اگر

تقیه به

دین و تقوی دست مرا نمی‌بست، من از همه عربها زیرکتر بودم»

ولی خلفای غیر علی علیه السلام چنین نبودند!! بلکه هر کدام از آنان مطابق

مصلحت اندیشی خود که موافق طبعش بود عمل می‌کرد!! خواه مطابق دین

اسلام باشد

یا نه!!! من برای خوانندگان عزیز، در برابر این اعترافات صریح یک امام بزرگ
اهل

سنت هیچ تحلیلی ندارم، جز اینکه بگویم: علی علیه السلام در کنار
سیاستش دین

داشت، ولی خلفای دیگر آن را نداشتند!!

روش علی با گروه امتیاز طلب

۲- پس از بیعت مردم با امیر المؤمنین علی علیه السلام، چون گروهی از
افراد «امتیاز طلب» از دادگری آن حضرت خشنود نبودند، و تبعیض‌های
بیست و

پنج سال دوره «خلفای راشدین» قبل از علی علیه السلام، آنان را از مسیر

واقعی

اسلام و سنت نبوی منحرف کرده بود، از این جهت، سیاست آن سرور را
مخالف مصالح

خود دیده، و سر به شورش برداشتند.

مخالفت «معاویه» و جبهه‌بندی او با آن حضرت، و جنگ‌های «بصره

جمل» و «نهروان» و «صفین» بطور مستقیم و یا غیر مستقیم، محصول همین

اندیشه‌های

غلط مخالفین بوده است.

در این میان تعداد زیادی از سپاهیان امیر المؤمنین که در دوران قبل از
وی، از

تبعیض خلفای دیگر سوء استفاده کرده، و با آن شیوه غلط خو گرفته

بودند، و همان

روش پیشین را در دستگاه «معاویه» نیز می‌دیدند، به تدریج پا به فرار

گذاشته، و

دل‌های سربازان فداکار و راستین اسلام را چرکین می‌ساختند!
لذا افسران دلسوز و سربازان فداکار امیر المؤمنین به آن حضرت پیشنهاد

دادند

که: برای مدت معین و موقت، تا تحکیم پایه‌های حکومت خویش، شما نیز روش

خلفای

قبلی را اتخاذ نموده، و به افراد دنیاپرست‌بیش از ما بدهید، تا بدین طریق

آنان

را از خود راضی نمائید... (۵)

حضرت در جواب آنان فرمودند:

«اتامرونی ان اطلب النصر بالجور فیمن ولیت علیه؟... لو کان المال لی

لسویت بینهم، فکیف و انما المال، مال الله!!» (۶)

شما چگونه به من پیشنهاد می‌کنید که از طریق ستم به پیروزی برسیم؟! این

را

بدانید که اگر این اموال مال شخصی من بود، بر خلاف عدالت و مساوات

رفتار

نمی‌کردم، در حالی که اینها مال خداست، و خلاف عدالت جایز نیست

قابل توجه است که سیاستمداران تاریخ در گذشته و حتی امروز، اینگونه

عمل

نمی‌کنند، و مخالفین خود را از راه تطمیع و اخیانا وعده‌های ناصحیح و سر

خرمن

آرام می‌کنند، و بین قلدرها و ضعیفان و محرومان فرق می‌گذارند، و امکانات

اماکن

و اشخاص «تناسب مستقیم» با توان فکری و شورشی آنان دارد، «خلاصه
ضعیف همیشه و

همه جا پایمال است» مگر در حکومت عدل علی و جانشینان بر حق او... بنا
بر این

سیاست علی با دیگران فرق دارد.

سیاست علی با سایر سیاستمداران فرق دارد

۳- پس از به خلافت رسیدن امیر المؤمنین علی علیه السلام، آن حضرت به

کلیه

فرمانداران و استانداران اطراف نامه‌هایی نوشته، و همه را به بیعت خود فرا
خواند.

از جمله این اشخاص «معاویة بن ابو سفیان» بود، که علی علیه السلام او را
به «مدینه» احضار کرد.

چون نامه آن سرور به معاویه رسید، و دانست که در خلافت «علی» جایگاهی

نخواهد

داشت، لذا او نیز نامه‌ای با-مطالب و محتوای دروغین به «زبیر بن

العوام» نوشت، و در آن، نام «زبیر» را به عنوان «امیر المؤمنین» درج کرد، و

بطور

غیر واقع گزارش نمود که: من از مردم شام برای تو بیعت گرفته‌ام! و همگی با

رغبت خود این امر را پذیرفته‌اند، و بدان که پس از تو نیز به «طلحة بن عبید

الله» بیعت کرده‌اند!!! شما سعی کنید به عنوان «خونخواهی عثمان» با پسر «ابو

طالب» به مخالفت برخاسته، و نگذارید او به شهرهای «کوفه و بصره» مسلط

گردد!!!

نامه معاویه به «زبیر» رسید، او در پوست خود نمی‌گنجید، و هرگز احتمال

خلاف

نمی داد، و خیلی خوشحال بود، و مضمون نامه را به «طلحه» اطلاع داد، و سپس پرچم مخالفت با علی را بر افراشته، و جنگ جمل را پیش آوردند!!!
«طلحه و زبیر» با اینکه نخستین افرادی بودند که با امیر المؤمنین بیعت کرده

بودند، و از دشمنان سر سخت عثمان به شمار آمده، و حتی نمی گذاشتند جنازه وی پس

از کشته شدنش دفن شود، ولی مع الاسف با صد و هشتاد درجه چرخش به بهانه

خونخواهی او دست به مخالفت علی زده، و باعث کشته شدن و شهید گشتن هزاران افراد

گردیدند!

علی علیه السلام چون آنان را در صحنه نبرد دید، از طریق «عبد الله ابن عباس» به زبیر پیغام داد که: پسر دائی ات (علی) می گوید: چرا تا بحال ما را تائید کرده ای؟ و همیشه پشتیبان ما بودی، ولی اکنون دست به مخالفت ما می زنی؟ مگر چه پیش آمدی ناگوار تحقق یافته؟

و سپس او را احضار فرموده و حدیثی را از پیامبر خدا به او متذکر گردید

که

رسول خدا فرموده بود!

یا زبیر! تو روزی با علی به مقابله می پردازی، ولی این را بدان که تو در این میدان ظالم و ستمگری! زبیر چون این را بشنید، دست از جنگ برداشت، و راه

به بیرون

از جنگ و کشتار برگرفت... (۷)

در این قضیه تاریخی سیاست علی با دیگران مشخص گردیده، و در حالی که دیگران دروغ می‌گویند، تحریک نادرست و خطرناک می‌کنند، برای رسیدن به منصب و مقام، کشته شدن دیگران در سیاست آنان توجیه می‌گردد... ولی علی سیاستش از راه عاطفه و محبت و یاد کردن از جنبه‌های مثبت در گذشته، دشمن را به سر عقل می‌آورد، و از میدان جنگ بدر می‌کند...

خلاصه سیاست علی در متن دین بود، و از قرآن و سنت اتخاذ می‌گردید، و هرگز از آنها تجاوز نمی‌کرد، و هر کجا تزامنی پیش می‌آمد، دینش را بر سیاست‌های غلط و قلدری ترجیح می‌داد، چنانچه خود می‌فرماید: «انی لعالم بما یصلحکم، و یقیم اودکم، و لکنی و الله لا اری اصلاحکم بافساد نفسی»

من می‌دانم چگونه شما را اصلاح نموده، و کجی‌ها و مخالفت‌های همه‌تان را بر طرف کنم، ولی سوگند به خدا هرگز در این راه به خاطر اصلاح و آرام ساختن شما، من خویشتن را تباه نمی‌کنم! (۸)

و در تاریخ آمده است که چون «ابن ملجم مرادی» لعنة الله علیه از «یمن» به «کوفه» آمد، و پیشگویی آن حضرت را شنید، به خدمت آن بزرگوار آمده و

گفت:

«یا امیر المؤمنین اعدیک بالله، هذه یمینی و شمالی فاقطعهما او فاقتلنی، فقال علی (ع) !فکیف اقتلک و لا ذنب لک الی، و لو اعلم انک قاتلی لم اقتلک (۹) یا امیر المؤمنین! من به خدا پناه می برم که قاتل تو باشم، اینها دست‌های من است در اختیار شما، یا آنها را قطع کن، و یا مرا به هلاکت برسان!! علی فرمود: چگونه تو را بکشم که مرتکب جنایتی نشده‌ای، و لو من بدانم که تو

قاتل منی، من تو را نمی‌کشم!!

آیا در دنیای گذشته و تاریخ معاصر سراغ دارید که سیاستمداری با داشتن امکاناتی، با دشمن توطئه‌گر و قاتلش چنین کند؟ آیا در نظام سیاسی، «عقل» می‌پذیرد که کسی محور قدرت باشد، ولی با قاتلش چنین معامله‌ای داشته باشد؟ مگر هزینه‌های گزاف در دنیای کنونی برای سازمان‌های اطلاعاتی و جاسوسی مصرف نمی‌گردد؟! و دهها و صدها سؤال و جوابی که سرانجام باید گفت: علی

با دیگر سیاستمداران فرق دارد... (۱۰)

آیا خلفای دیگر از علی سیاسی‌تر بودند؟

بعضی از تحلیل‌گران ساده اندیش، چون دوران‌های مختلف «خلفای راشدین» و سایر خلفای ستمگر «اموی» و «عباسی» را ملاحظه می‌کنند، به این نتیجه غلط می‌رسند

که: هر چند علی علیه السلام در علم و عبادت و معنویات بر همگان پیشی

گرفته

است، و لکن دیگران در سیاست‌بر او برتری دارند!! زیرا در دوران آنان

فتوحات

و کشور گشائی، و به عبارتی بهتر «گسترش اسلام و مسلمین بیشتر بود» ولی علی علیه

السلام گرفتار مسائل داخلی گردیده، و جنگ و جهاد برون مرزی نداشت!!

جواب این سؤال از مطالب گذشته روشن شد، ولی بطور اختصار نظری به

تاریخ و

اظهارات خلفای راشدین و فرازهای «نهج البلاغه» می‌افکنیم، تا خوانندگان

عزیز

خود در این مورد داوری نمایند:

تاریخ خلفای سه‌گانه پیش از امیر المؤمنین علی علیه السلام حاکی است که

آنان

در فرصت‌های حساس و نیاز به سراغ آن حضرت آمده، و از افکار بی نظیر

آن بزرگوار

استفاده می‌کردند، نمونه بارز آنها جنگ‌های برون مرزی خلیفه دوم «عمر» با

دو

ابرقدرت «روم» و «ایران» بوده است: چون جنگ اسلام و مسلمین با رومیان

پیش

آمد، «عمر» به حضور امیر المؤمنین علیه السلام آمده، و از وی کسب نظر کرد

که: آیا

خودش نیز در کنار سپاه مستقیماً فرماندهی را به عهده گیرد، و یا در مدینه

بماند، و کسی دیگری را جانشین خود بفرستد؟

حضرت فرمودند: شما نباید پایتخت اسلام «مدینه» را رها کنی بلکه مردی شجاع و

جنگ آزموده را به عنوان نماینده با سپاه بفرست، و تو خود باید در مرکز بمانی، و

مرجع فکری و پناه مسلمانان گردی، و از این طریق مشکلات مراجعین را برطرف

سازی. خلیفه نظر مبارک آن حضرت را پذیرفت، و جامه عمل پوشانید. (۱۱)
و در جنگ ایران و اسلام نیز نظیر همین برنامه پیش آمد، و در جواب کسب نظر «عمر» از امیر المؤمنین علی، حضرت او را از رفتن به ایران منع کرد، و ماندن

وی را در «مدینه» به صلاح اسلام و مسلمین دانست، و «خلیفه ثانی» نیز به دستور

علی توجه نموده، و «سعد وقاص» را به فرماندهی سپاهش انتخاب کرد.... (۱۲)

از این قضایای تاریخی به دست می آید که امیر المؤمنین علی علیه السلام از نظر

سیاسی و دیدگاه جهانی نیز بر رقبای سیاسی اش برتری داشت، و آنان خود عملا این

حقیقت را می پذیرفتند. و علما و دانشمندان منصف اهل سنت نیز به این موضوع

اشاره نموده و می نویسند:

«فكان (علی ع) من اسد الناس رایا و اصحهم تدبیرا، و هو الذی اشاره

علی «عمر بن

الخطاب» لما عزم علی ان یتوجه بنفسه الی حرب «الروم و الفرس» بما اثار و

هو

الذی اثار علی عثمان بامور کان صلاحه فیها، و لو قبلها، لم یحدث علیه ما

حدث...» (۱۳)

علی علیه السلام در سیاست و تدبیر نیز بر همگان مقدم بود، او در جنگ

ایران و

روم و مسلمانان، عمر را راهنمایی کرد، و عثمان را نیز در مورد شورش مردم

بر ضد

وی چاره جویی فرمود، و صلاح او را گفت، و چنانچه به امر علی علیه السلام

اطاعت

می کرد، به هلاکت نمی رسید، و آن حادثه عظیم رخ نمی داد.

مقایسه سیاست علی با عمر در شورای شش نفری

عمر هنگام وفاتش وصیت کرد که: از میان شش نفر صحابه بزرگ

پیامبر، یکی را به

عنوان «خلیفه» برگزینند. و آن شش نفر را مامور ساخت در مجلس خصوصی

به بحث و

تحلیل نشسته، و پس از گفتگوی لازم، از میان خود یکی را انتخاب نمایند، و

هر گاه

کسی از آنان با انتخاب اکثریت شوری مخالفت نماید، گردنش را بزنند!!

افراد شورای عمر عبارت بودند از: ۱- «علی بن ابی طالب علیه السلام»، ۲-

«عثمان

عفان» ۳- «عبد الرحمن بن عوف» ۴- «سعد بن وقاص» ۵- «طلحه بن عبید

الله» ۶- «زبیر

بن العوام» در این میان «حق و تو» یا «عبد الرحمن بن عوف» بود.
در مورد افراد شوری و واگذاری «حق و تو» به «عبد الرحمن» در میان مردم
بحث و

گفتگو بود، از آن جمله «عبد الله بن عباس» که مردی سیاسی و با نفوذ و عالم
بود، و به مولای متقیان ارادت خاصی داشت عرض کرد: «ذهب الامر منا» یعنی
در این

شوری علی علیه السلام هرگز به خلافت نخواهد رسید!! زیرا ترکیب شوری
از افراد
مذکور طوری بود، که بر ضد علی علیه السلام تشکیل شده بود، و خود امیر
المؤمنین

علی علیه السلام در خطبه «شقشقیه» به آن اشاره می کنند. (۱۴)
در اینجا این سؤال پیش می آید که: اگر علی مرد سیاسی است چگونه در
مجلس شورای

شش نفری شرکت می کند که می داند موفق نخواهد شد؟
جوابش از خود «علی بن ابی طالب» است، که می خواهد سیاست خود را با
سیاست «عمر» به مردم نشان دهد، و آیندگان در آن مورد داوری کنند، و یقین
کنند

که «ولایت و خلافت علی علیه السلام» از جانب خدا بوده، منتهی خلفای
غاصب با

انواع شیطنتها و دسیسه بازی، حق را از صاحب حق گرفتند!!

زیرا آنان گفته بودند: پیامبر خدا فرموده است:

«ان النبوة و الامامة لا یجتمعان فی بیت (۱۵)!!!»

رسالت و امامت هرگز در یک خانواده جمع نمی گردد!!

و از طرفی عمر گفته بود: اهل شوری اهل بهشت هستند، و پیامبر هنگام وفاتش از

آنان راضی بود. و از طرفی با یکایک آنان صحبت می‌کند، و به «طلحه» می‌گوید: پیامبر از تو ناراضی بود!! (۱۶)

و سپس به «ابو طلحه انصاری» می‌گوید: هر کدام از این اهل شوری با اکثریت مخالفت نماید گردن او را بزن!

علی می‌فرماید: من در شوری شرکت کردم که ثابت کنم اینها دروغ می‌گویند! اینها

آن چنان منحرفند که به پیامبر خدا به دروغ نسبت حدیث می‌دهند! انا خلافت مرا

غصب کنند، باید مردم بدانند که چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله اجتماع نبوت

و امامت را در یک خانواده ممنوع می‌داند؟! او از سوی دیگر همین راویان دروغگو

مرا جزو همان شورای شش نفری برای انتخاب خلیفه قرار می‌دهند؟! (۱۷)

عمر از یک سو اهل شوری را اهل بهشت دانسته، و مورد رضایت پیامبر معرفی

می‌کند، و از طرف دیگر دستور می‌دهد: گردن مخالف را بزنید!! او چگونه می‌گوید پیامبر از شما راضی بود، و بعد می‌گوید پیامبر از طلحه ناراضی بود؟! (۱۸)

خوانندگان عزیز خود می‌توانند در این موارد داوری کنند، و ملاحظه فرمایند

آیا

خلفای دیگر سیاسی‌تر بودند یا علی بن ابی طالب؟ آیا آنان می‌گفتند: اگر علی نبود ما هلاک می‌شدیم یا مولای متقیان؟ آیا آنان منتقاض حرف می‌زدند یا

علی

بن ابی طالب؟

و بالاخره امیر المؤمنین علی علیه السلام در جواب شیطنت‌های «معاویه» که

او

را مرد سیاست و حيله‌گر نامیده‌اند، می‌فرماید:

«و الله ما معاويةً باهی منی، و لکنه یغدر و یفجر و لولا کراهیة الغدر لکنت

من

ادهی الناس» (۱۹)

سوگند به خدا که معاویه در میدان سیاست و تدبیر بر من برتری

ندارد، منتهی او

مرد خیانت و دروغ است، و هرگز به عهد و پیمان خود وفا نمی‌کند، و اگر نبود

این

که حيله‌گری روا نیست، من از همه مردم روی زمین زیرکتر بودم.

از مجموع مطالب این قسمت نتیجه می‌گیریم که علی علیه السلام در میدان

سیاست

نیز رقیب و نظیری نداشته و ندارد، و او بر خلفا و دیگران مقدم بوده است، با

این

تفاوت، که سیاست علی محدود به قوانین اسلام و شرع بوده، و هرگز از آن

تجاوز

نمی‌کرد، ولی دیگران هیچ محدودیتی نداشته، و هر چه را مصلحت خود

تشخیص

می دادند، بی درنگ آن را پیاده می کردند، خواه مشروع بوده باشد یا نه!
علی مرد جهان بین و دورنگر
علی علیه السلام علاوه بر اینکه امام معصوم بوده، و با عالم غیب مربوط
بود، و
عالم خلقت با تفضل الهی در تصرف او قرار می گرفت، (۲۰) از نظر طبیعی
نیز او
مردی آگاه به زمان و جهان بود، و تمام حرکت های دوست و دشمن را زیر
نظر
می گرفت، و از سپاه و نمایندگان در شهرهای مختلف سرکشی می کرد، و
تاکتیک های
سیاسی و نظامی دشمن را بررسی می فرمود، و قدرت نظامی و ابزار جنگی و
میزان
اراده و روحیه سپاه رزمی طرف مقابل را در دست داشت!! او افراد ناشناخته
و
جاسوس های تیز بین به کشورهای دیگر و اردوی نظامی دشمن اعزام
می داشت، و از
تمام اخبار و گزارشات لازم آگاه می گشت، و می دانست در اطراف و جهان چه
می گذرد!!
علی مردی بود که فعالیت سیاسی و حرکت های زیر زمینی منافقین و
گروه های شام و
غرب را زیر نظر داشت، و توطئه های دشمن را در نطفه خنثی می کرد، ولی در
عین حال
از بی تفاوتی برخی از سپاهیان خویش نیز رنج می برد، و سعی

می کرد، مرتب به آنان

هشدار دهد، و نتایج همه کارها را گوشزد فرماید...

هنگامی که سپاه شام به دستور «معاویه و عمرو عاص» پانصد جلد قرآن را

بر سر

نیزه ها کردند، و به نشانه صلح دست از جنگ کشیدند، علی علیه السلام

فرمودند:

خدایا تو شاهی که آنان قصد صلح ندارند، و به کتاب و قرآن ارزش قائل

نیستند، تو

خود، بین ما و آنان حکم باش. (۲۱)

و آنگاه خطاب به پیروان و سپاهیانش فرمودند:

«هذا امر ظاهر ایمان، و باطنه عدوان، و اوله رحمه و اخره ندامة...» (۲۲)

این یک حيله ای بیش نیست، در ظاهر ایمان است، ولی باطنش ایجاد نفاق و

دشمنی

است، اولش رحمت و دست از جنگ کشیدن است و آسودگی و فراغت، ولی

نتیجه اش ندامت و

اختلاف سپاه خواهد بود...

علی از اول، آینده و نتیجه کار را می دید، ولی سپاهیان کوردل پس از آنکه

کلاه

سرشان رفت بیدار شدند، و آنان همانها بودند که بیست هزار نفر با تمام

وحشی گری به پیش علی آمده و گفتند: در برابر قرآن و درخواست صلح

دست از جنگ

بردار، و الا تو را نیز مانند «عثمان» می کشیم!!! (۲۳)

این یک نمونه از آگاهی های علی، و دورنگری آن بزرگوار به حساب می آید.

نمونه دوم: اطلاع و آگاهی آن حضرت از تمام شهرها و عملکرد نمایندگان و فرمانداران منصوب وی می باشد چون «عثمان بن حنیف» در یک مجلس پر تشریفات

و اشرافی شرکت می کند، که در آن محرومین و فقرای محل حضور نداشتند... جاسوس امیر

المؤمنین علیه السلام از «بصره» این امر را گزارش کرده، و آن حضرت نیز ضمن

نامه ای به فرماندار آن شهر از این پیش آمد خلاف اخلاقی، انتقاد نموده و سرزنش

کردند (۲۴)، که در مجموع نشانه گماردن جاسوس ها در شهرها، و مکاتبه گزارش

می باشد... نمونه سوم: همچنین مولای متقیان در برهه ای از یک مقطع حساس، ماموری

را به پایتخت دشمن می فرستد، و او در لباس ناشناخته ماموریت خویش را به

خوبی انجام می دهد، و اراده روحی و آمادگی رزمی سپاه معاویه را بررسی می کند، و

سپس با اطلاعات لازم و کافی به محضر امیر المؤمنین بر می گردد. (۲۵)

نمونه چهارم: علی علیه السلام از طریق عیون خویش که در جاهای حساس گماشته

بود، با خبر می گردد، که معاویه بطور مرموز به «زیاد بن عبید» نامه نوشته، و می خواهد او را با نقشه های شیطنتی جذب کند.

زیاد که نماینده امیر المؤمنین علی علیه السلام بود، و استخوان «فارس» را اداره می‌کرد، بسیار با هوش و پرکار بود، آن حضرت با درج نامه‌ای از این شیطنتها

پرده برداشته، و هشدار می‌دهد که مبدا شیطانی همچون معاویه عقل تو را بر باید، و تو را در کارهایت بلغزانند... از او احتیاط کن! (۲۶) و بالاخره نمونه پنجم: نامه‌ای است که به فرماندار «مکه»، «قثم بن العباس» نوشته و در آن آمده است:

«فان عینی بالمغرب کتب الی یعلمنی انه وجه الی الموسم اناس من اهل الشام

العمی القلوب...الذین یلتمسون الحق بالباطل...فاقم علی ما فی یدیک قیام الحازم...» (۲۷)

جاسوس من از غرب به من در نامه‌اش گزارش نموده، که در مراسم حج عده‌ای از

ماموران کوردل «معاویه» قصد اخلال و شورش دارند، آنان افرادی هستند که حق و

باطل را به هم مخلوط می‌کنند، هر چه می‌توانی با امکانات موجودت احتیاط کن، و

از شرارت آنان جلوگیری نما...

این نمونه‌های معدود و اندک که به شما خوانندگان عزیز تقدیم گردید، نمونه بسیار کوچکی از صدها موارد هوشیاری و آگاهی امیر المؤمنین علی علیه

السلام

است، که جهان بینی و دوراندیشی وی را نشان می‌دهد، و حاکی است که آن

حضرت فوق

العاده به این مساله اهمیت می‌داد، و علاوه بر افراد معین و جواسیس

رسمی، از

طریق اشخاص غیر رسمی نیز گزارشاتى به محضرش مى‌رسید.

پی‌نوشتها:

(۱) شرح ابن ابی‌الحدید ج ۱ ص ۲۸، بحار الانوار ج ۴۱ ص ۱۴۹

(۲) شرح ابن ابی‌الحدید ج ۶ ص ۱۷ و ۱۸ قسمتی از اشعار ابو سفیان:

بنی هاشم لا تطمعوا الناس فيكم و لا سيما تيم بن مره او عدی فما الامر الا
فيكم و اليكم و ليس لها الا ابو حسن على ابا حسن فاشدد بها كف حازم فانك
بالامر الذي يرتجى ملی و ای امرء یرمی قصیا و رایها منیع الحمی و الناس

من

غالب قصی

(۳) حتی قالت قریش: ان ابن ابی طالب رجل شجاع و لكن لا علم له بالحرب!! الله
ابوهم...

خطبه ۲۷ نهج البلاغه ص ۹۶ فیض الاسلام

(۴) ابن ابی‌الحدید ج ۱ ص ۲۸

(۵) قالوا: یا امیر المؤمنین! اعط هذه الاموال، و فضل هؤلاء الاشراف من العرب

و

قریش علی الموالی و العجم، و استعمل من تخاف خلفه من الناس و فراره و

انما

قالوا له ذالك لما كان معاویة یصنع فی المال...

(۶) نهج البلاغه فیض خ ۱۲۶ ص ۳۸۹، وسایل الشیعه ج ۱۱ ص ۸۰ و ۸۱ و ۸۲

ح ۲ و

۶، تحف العقول ص ۱۲۶، شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ج ۲ ص ۲۰۳

۷) تمام مطالب مذکور در منابع زیر موجود است:
خطبه‌های ۸ و ۳۱ ص ۶۰ و ۱۰۶ نهج البلاغه فیض الاسلام، شرح ابن ابی

الحدید ج ۱

ص ۲۳۰ به بعد و ج ۲ ص ۱۵۸ و ۱۶۲ به بعد و ج ۱۰ ص ۶، و ج ۱۱ ص ۱۶
بحار الانوار

ج ۳۲ ص ۵ به بعد و ص ۲۴

۸) نهج البلاغه خ ۶۸ فیض الاسلام ص ۱۶۳ و ۱۶۴

۹) محجة البيضاء ج ۴ ص ۱۹۷

۱۰) مساله داشتن «عیون» و آگاهی از کشور در پایان همین فصل بحث شده

است.

۱۱) نهج البلاغه خ ۱۳۴ فیض الاسلام ص ۴۱۵، ابن ابی الحدید ج ۸ ص ۲۹۶

و قد شاوره عمر ابن الخطاب فی الخروج الی غزو الروم بنفسه، قال ع: «...انک

متی

تسر الی هذا العدو بنفسک لیس بعدک مرجع یرجعون الیه، فابعث الیهم رجلا

محربا...

۱۲) خطبه ۱۴۶ فیض الاسلام ص ۴۴۲ شرح ابن ابی الحدید ج ۹ ص ۹۵

۱۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۸، و بحار الانوار ج ۴۱ ص

۱۴۹

۱۴) خطبه سوم نهج البلاغه

۱۵) شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۸۹

۱۶) کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۶۶، کنز العمال ج ۵ ص ۷۱۵ به بعد

۱۷) انا اعلم ذالک (من از خلافت محروم می شوم، و دیگری انتخاب می گردد) و

لکنی

ادخل معهم فى الشورى لان عمر قد اهلن الآن للخلافة و كان قبل ذلك يقول: ان رسول اله (ص) قال: ان النبوة و الامامة لا يجتمعان فى بيت» فاننا ادخل فى

ذلك

لاظهر للناس مناقضة فعله لروايته!!!

۱۸) شرح خطبه شقشقيه در شروح نهج البلاغه از جمله ابن ابى الحديد ج ۱

ص ۱۸۵

به بعد و ج ۲۰ ص ۱

۱۹) نهج البلاغه خطبه ۱۹۱ ص ۶۴۸ فيض الاسلام

۲۰) در اين زمينه به كتاب «تجليات ولايت» به قلم نگارنده مراجعه فرمائيد.

۲۱) اللهم انك تعلم انهم ما الكتاب يريدون فاحكم بيننا و بينهم انك انت الحكم

الحق المبين

بحار الانوار ج ۳۲ ص ۵۳۰، شرح ابن ابى الحديد ج ۲ ص ۲۱۲

۲۲) نهج البلاغه خ ۱۲۱ ص ۳۷۷، ابن ابى الحديد ج ۷ ص ۲۹۷

۲۳) بحار الانوار ج ۳۲ ص ۵۳۳، شرح ابن ابى الحديد ج ۲ ص ۲۱۷

۲۴) يا ابن حنيف فقد بلغنى... نهج البلاغه نامه ۴۵ ص ۹۶۵ و ۹۶۶

۲۵) ابن ابى الحديد ج ۳ ص ۹۵

۲۶) نهج البلاغه فيض نامه ۴۴ ص ۹۶۲، شرح ابن ابى الحديد ج ۱۶ ص ۱۷۷

۲۷) نامه ۳۳ نهج البلاغه فيض الاسلام ص ۹۴۲، ابن ابى الحديد ج ۱۶ ص ۱۳۸

أفتاب ولايت ص ۱۲۳

على اكبر بابازاده

مظلوميت امير المؤمنين (ع)

ایام و تاریخ زندگی امیر مؤمنان علی علیه السلام بر چهار بخش متصور است:

۱- دوران کودکی و چند ساله آغاز عمرش که در دامن پدر و مادر زندگی می‌کرد.

۲- عصر پیامبر خدا، که به وسیله او به کمال رسیده و تربیت گردید.

۳- دوران خلفای سه گانه که در بحران مظلومیت بسر برد.

۴- و بالاخره ایام خلافت و زمامداری مسلمانان جهان.

اینک بطور فشرده به هر یک می‌پردازیم.

تصور مظلومیت در دوران کودکی؟

کسی که زمان امور مردم را به عهده گیرد، و جنبه رهبری داشته باشد، و در انظار

مردم الگو و اسوه شناخته شود، باید در عالم خلقت طوری زندگی او ترسیم گردد، که

تحمل و بردباری وی از همه افزونتر باشد، و در برابر مشکلات گوناگون و طوفانهای

سهمگین نلرزد...

اگر زندگی مولای متقیان «علی بن ابی طالب علیه السلام» درست مورد توجه واقع

شود، و نظری گذرا به دورانها مختلف آن حضرت اعم از کودکی و جوانی و بزرگسالی

واقع گردد، آن بزرگوار همیشه در فشار زندگی، و حسادت حسودان، و مظلوم ستمگران، و

مورد هجوم دشمنان... بوده است!!

علی در این مورد خودش می فرماید: «ما زلت مظلوما منذ ولدتني امي، حتى

ان عقيلا

كان يصيبه رمد فيقول: لا تذروني حتى تذروا عليا، فيذروني و ما بي رمد!!»

(۱) من

از آن زمانی که از مادرم متولد شدم، پیوسته مورد ستم واقع گردیده‌ام، حتی

چون

چشم برادرم «عقیل» درد می کرد، و می خواستند دوا به چشمش

بریزند، می گفت: نخست به چشم علی دوا بریزند، سپس به چشم من، لذا بدون

این که چشم

من درد کند، دوا می ریختند!!

این قضیه طور دیگری نیز نقل شده که علی علیه السلام می فرماید: «ما زلت

مظلوما منذ كنت! قيل له: عرفنا ظلمك في كبرك فما ظلمك في صغرك؟ فنكر ان

عقيلا

كان به رمد، فكان لا يذرهما حتى يبدئوا بي» (۲)

من پیوسته مظلوم زیسته‌ام! سؤال شد: مظلومیت دوران بزرگسالی ات را

می دانیم، در

کودکی چگونه مظلوم بودی؟ جواب دادند: هنگامی که چشمان «عقیل» درد

می کرد، نمی گذاشت به آنها دوا بریزند، مادامی که به چشمان من بریزند!!

و بالاخره در حدیث سومی از آن حضرت آمده است: «ما زلت مظلوما منذ

قبض الله

نبیه حتی يوم الناس هذا، و لقد كنت اظلم قبل ظهور الاسلام، و لقد كان اخي

عقیل

یذنب اخی جعفر فیضربنی» (۳) من از آن روزی که رسول خدا از دنیا رفته است، همیشه مورد ستم بوده‌ام، تا امروزی که در آن زندگی می‌کنیم، حتی قبل

از

ظهور اسلام نیز من مورد ستم برادرم «عقیل» واقع می‌شدم، زیرا برادرم «جعفر» هر

گاه خطا می‌کرد او مرا می‌زد!!

این احادیث حاکی است که امیر المؤمنین علی علیه السلام همیشه و به ویژه

در

دوران کودکی مورد ظلم و ستم واقع می‌گردید، و برادرش «عقیل» او را اذیت می‌کرد، و حسادت و یا عوامل دیگری باعث می‌شد که او برادر کوچکترش را

آزار دهد

حتی در دوران بزرگسالی و زمامداری آن حضرت نیز آزار «عقیل» ادامه

داشت، زیرا وی

گرفتار مسائل دنیا بود، و صبر و شکیبایی لازم را نداشت، و سر از

دربار «بنی

امیه» و دشمن در می‌آورد، و از این جهت امیر المؤمنین را فوق العاده ناراحت

می‌ساخت! و حتی در جنگ‌های امیر المؤمنین با منافقین

در «جمل» و «نهروان» و «صفین» شرکت نکرد!! (۴)

و در حضور حضرت امام باقر علیه السلام سخن از عوامل تضعیف «امیر

المؤمنین» و

نقش «بنی هاشم» از آن حضرت پیش آمد، آن بزرگوار فرمودند: اگر حمزه سید

الشهداء «و جعفر طیار» زنده بودند، دشمنان ما نمی‌توانستند علی علیه

السلام را

مظلوم کنند. ولی چه کنم آنان شهید شدند. و به جای آنها دو نفر باقی ماندند
که

ضعیف و ذلیل و پست بودند. از نظر ایمانی جدید الاسلام بوده، و
جزو «طلقا» و آزاد

شدگان به حساب می آمدند، آنان: «عباس بن عبد المطلب» عموی علی علیه
السلام

و «عقیل» برادر آن حضرت بودند!!
در این حدیث شریف به همان اندازه‌ای که از «حمزه و جعفر» مدح و ستایش
گردیده، به

همان مقیاس نیز از بی تفاوتی و ذلت «عباس و عقیل» انتقاد گردیده است.
(۵)

رسول خدا و تصویر مظلومیت علی
امیر مؤمنان علی علیه السلام اگر چه در دوران رسول خدا مورد حسادت و
کینه

افرادی قرار می گرفت، و حتی بعضی از همسران آن حضرت از ورود علی
علیه السلام

و دیدارش با پیامبر رنج می برد!! ولی نبی اعظم با تمام وجود طبق دستور
الهی از

شخصیت و عظمت مولای متقیان دفاع کرده، و فضائل و مناقب او را به اطلاع
مردم

می رسانید.
علی علیه السلام در عصر رسول خدا مظلوم نبود، ولی مورد کینه و بغض

منافقان

قرار داشت، و پیامبر اسلام نیز می دانست روزی این کینه ها بروز خواهد کرد، و به

مرحله عمل خواهد رسید، و در نتیجه چه ظلمها و ستمها به علی وارد خواهد شد، و

لذا پیوسته در فکر و اندیشه بود، و اشکهایش به صورتش جاری می گشت و در برخی

مواقع آینده علی علیه السلام را به خودش تصویر می فرمود، و اظهار می داشت که

غاصبان ولایت و بد اندیشان منافق چه خواهند کرد، و چگونه به خانه او هجوم

می آورند؟ و چه سان فرق مبارکش را با شمشیر مسموم می شکافند، و او چه وظیفه ای

دارد، و چگونه باید عکس العمل نشان دهد... ما در این زمینه به دو مورد از سخنان

رسول خدا اشاره می نمائیم.

الف: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراهی علی علیه السلام و غلامش «انس بن مالک» به گردش رفتند، و در باغهای مدینه قدم می زدند، و به

گلها

و شکوفه ها و فضای سبز طبیعت می نگریستند، علی علیه السلام اظهار داشت: یا رسول

الله! این باغ (اشاره کرد به یکی از باغها) چقدر زیبا و با طراوت است؟

پیامبر خدا فرمودند: یا علی! باغ تو در بهشت خیلی زیباتر است، و این باغ در

نزد

آن هیچ است.

«انس بن مالک» که یکی از دشمنان و بدخواها امیر المؤمنین بود، می گوید: به

همین

ترتیب قدم زنان و گردش کنان هفت باغ را تماشا کردیم، و امیر المؤمنین علی

علیه

السلام به هر باغی میرسید همان جمله را اظهار می داشت، و رسول خدا نیز

جوابش

همان بود که در آغاز فرموده بود. سر انجام پیامبر عزیز اسلام در محل

مناسبی

توقف کرد، «انس» میگوید: ما نیز در محضر او توقف نمودیم ناگاه آن حضرت

دگرگون

گردیده و چهره اش متغیر شد، و به فکر اخبار و وقایع پس از خود افتاد، و

چنین

کرد: «فوضع راسه علی راس علی و یکی، فقال علی: ما یبیک یا رسول

الله؟! قال (ص)

:صغائن فی صدور قوم لا یبدونها لک حتی یفقدونی» پیامبر سرش را بر سر

امیر

المؤمنین گذاشت و شروع به گریه نمود!! علی علیه السلام پرسید ای پیامبر

خدا چه

عاملی باعث گریه شما گردیده است؟ حضرت فرمودند: تصور آن کینه ها و

بغض ها و

دشمنی هایی که در دل کینه توز منافقین برای تو فراهم شده است، آنان آن

دشمنی ها را به مرحله عمل نمی آورند مگر این که من از دنیا بروم.

این حدیث می‌رساند که با بودن پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام

در

برابر کینه‌های منافقان و ستم‌های ستمگران بیمه گردیده، ولی پس از وی

آنچنان

مورد یورش وحشیانه قرار خواهد گرفت، که تصورش دل پیامبر را

می‌سوزاند و

اشک‌هایش را جاری می‌سازد. (۶)

ب: قضیه دوم، واقعه ای است که در «خطبه شعبانیه» اتفاق افتاد، و آن در

آخرین جمعه

ماه «شعبان» بود، و رسول خدا در مورد عظمت و ارزش ماه مبارک رمضان

و تکلیف روزه

داران سخن می‌گفت.

علی علیه السلام از جایش برخاست و سؤال کرد: یا رسول الله! بهترین اعمال

در این

ماه چیست؟!

پیامبر فرمود: اجتناب از کارهای حرام، سپس شروع به گریه کرد!! علی علیه

السلام

عرض کرد: یا رسول الله! چرا گریه می‌کنید؟

پیامبر خدا فرمود: «کانی بک و انت تصلی لربک و قد انبعث اشقی الاولین

شقیق

عافر ناقه ثمود، فضربتک ضربۃ علی قرنک فحضب منها لحیتک...» (۷) گویا

می‌بینم

تو را در حال نماز بدترین و شقی‌ترین اشخاص (ابن ملجم مرادی لعنة الله

علیه)

از پی کننده «شتر صالح» بر فرق مبارکت شمشیری می زند، و با خون آن

محاسن سفیدت

را رنگین می سازد.

علی علیه السلام پرسید یا رسول الله! آیا دینم سالم می ماند، و ضرری از این

جهت

از شمشیر او نمی بینم؟

این حدیث اخلاص و عظمت علی، و شرارت و بد اندیشی دشمنان آن حضرت

را در بردارد.

پی نوشتها:

(۱) بحار ج ۲۷ ص ۶۲

(۲) مناقب آل ابی طالب ج ۱ ص ۳۲۰، بحار الانوار ج ۴۱ ص ۵

(۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲۰ ص ۲۸۳ ش ۲۴۱

(۴) سفینه البحار ج ۲ ص ۲۱۵ ماده عقل

(۵) سفینه البحار ج ۱ ص ۳۳۸ حالات حضرت حمزه سید الشهداء

(۶) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۰۷، فرائد السمطين ج ۱ ص

۱۱۵ ح ۱۵۲

(۷) بحار الانوار ج ۹۶ ص ۳۵۸ از فرازهای خطبه شعبانیه

آفتاب ولایت ص ۲۶۵

علی اکبر بابازاده

صبر و پایداری علی (ع)

بخشی از تکامل و ارزش‌های انسان، بستگی به تحمل مشکلات و انواع فشارها دارد، که

پایداری و ثبات قدم را در پی داشته باشد، و بدون آن ارزش واقعی او معلوم نمی‌گردد.

و به همین جهت است که پروردگار عالم در برابر خوشیها و لذتها و روزهای شادی

و رفاه، متقابلاً ایام حزن و اندوه و انواع گرفتاری‌ها و دردها را مقدر داشته، تا انسان‌های وارسته و شایسته را، از عنصرهای وامانده و درمانده متمایز

ساخته، و برای آنان بیاوراند که اشخاص صبور و مقاوم، با افراد زبون و ناتوان از

زمین تا آسمان فرق دارد.

و مولای متقیان امیر مؤمنان علی علیه السلام به این حقیقت مسلم اشاره نموده و

می‌فرمایند: «الدهر یومان: یوم لک و یوم علیک، فاذا کان لک فلا تبطر، و اذا کان علیک فاصبر (۱)» روزگار دارای دو بعد است، روزی برای خوشی و کامرانی تو است، و

روز دیگر برای سختی و مشکلات، در ایام خوشی سرکشی نکن، و در ایام گرفتاری و

سختی‌ها نیز ملول و ناتوان مباش.

علی علیه السلام در این فراز تمام روزها و زندگی هر شخص را بر دو محور تقسیم

نموده، و آن را در شادی و اندوه خلاصه می‌کند، و سفارش می‌نماید که در

مقاطع

اقبال دنیا و مسرت و شادمانی مغرور نباشید، و در تهاجم غمها و سختی‌ها

نیز

خود را نبازید، و از پیشاپیش، خویشتن را برای آن روزهای دشوار بسازید.

چنانچه پیشوایان دین و اولیای خدا همگی بر این اساس حرکت می‌کنند، و

خود را

بطور کامل تربیت نموده، و در برابر دنیای مشکلات از میدان صبر و

استقامت بیرون

نمی‌روند!!

مگر علی علیه السلام خود را به درخت جنگلی و کوهستانی تشبیه

نمی‌کند، که در

برابر بادهای خشک و آفتاب سوزان و انواع سختی‌ها مقاوم بوده است؟! در

حالی که

نهالها و اشجار باغها و کنار جویبارها لطیف و ظریف بوده، و هیچگونه

مقاومتی در

مقابل بی‌آبی ندارند؟! (۲)

آری «پیامبران الوالعزم» و سایر اولیاء الله همیشه با برنامه‌های خاصی خود

را

تربیت می‌کردند، تا در برابر بی‌ادبی‌های بی‌ادبان ایستادگی کنند، و مقدرات

الهی را با جان و دل خریداری نمایند، و در مقابل تند بادهای مشرکان و

منافقان

نلرزند، که نمونه آنان حضرت «نوح» بوده است که شب و روز تلاش نمود و آشکار و

نهان، و بطور عمومی و خصوصی را به سراغ گمراهان رفت، و در انجام وظیفه خسته

نشد، و انواع تهمت‌ها را تحمل کرد، تا جایی که در طول نهد و پنجاه سال رسالتش، فقط هشتاد نفر به وی ایمان آوردند، ولی وی روح مقاومت و

استواری نشان

داده، و به پیروان و عاشقانش درس پایداری داد. (۳)

علی و انواع صبر و پایداری

اگر به آیات و احادیث «صبر و پایداری» توجه مختصری بنمائیم، ملاحظه

می‌کنیم که

آن دارای شعبه‌ها و محورهای مختلفی بوده، و تقسیمات گوناگونی را

تشکیل

می‌دهد، که ما از میان آنها به دو نمونه اشاره می‌نمائیم: قال علی (ع): «الصبر

صبران: صبر علی ما تکره، و صبر عما تحب» در این فراز علی علیه السلام

صبر و

مقاومت را به دو دسته تقسیم نموده و می‌فرماید: آن بر دو قسم

است: بخشی از آن

مربوط به جاها و مواردی است، که انسان از آنها کراهت دارد (مانند انواع

بیماری‌ها، درماندگی‌ها، گرفتاری‌های اجتماعی و سیاسی و از این قبیل) و

بخش

دیگرش مخصوص جاهایی است که هر کسی از آنها خوشحال می‌گردد

(مانند بی صبری

برای رسیدن به وصال دوستان و خویشاوندان، ایام مبارکه و زفاف و حج و
مشاهد

مشرفه و نظیر آنها (۴) قابل توجه است که تحمل نوع اول از نوع دوم
مشکل تر

است. زیرا: اولی در مورد ضررها و نارسائیها متصور است در حالی که
دومی برای

رسیدن به منافع و موارد مطلوب است.
و در یک تقسیم کلی می فرمایند: «الصبر ثلاثة: الصبر على المصيبة، و الصبر
على

الطاعة، و الصبر عن المعصية و القسم الاخر اعلى درجة» (۵) علی علیه
السلام
می فرمایند: صبر دارای سه نوع است: ۱- تحمل و بردباری در برابر مصائب و
مشکلات.

۲- صبر در اطاعت از خدا و پرستش او.
۳- صبر و خویشتن داری از دست یازیدن به گناه و نافرمانی خدا. که این از دو
بخش

قبلی مهمتر است.
این حدیث موارد صبر و مقاومت را بیشتر باز کرده، و آن را شامل انواع
عبادت ها

و مصیبت ها و دوری از معصیت خدا می داند. به این معنی که انسان در برابر
فشار

دردهای اجتماعی، و بیماری های جسمی، و فراق عزیزان و مرگ فرزندان، و فقر

و

مشکلات زندگی بیمه گردد.

و در مقام پرستش الهی و بندگی او مقطعی نباشد، بلکه با تداوم و نظم

همیشگی به

روح خود طافت بخشد. و چون به مرز گناه می‌رسد، آن چنان تقوا و

پرهیزکاری را در

خویشتن ملکه نماید که بدون زحمت زیاد، از آن دوری گزیند.

اگر به زندگی امیر مؤمنان نظیری بیفکنیم، ملاحظه می‌نمائیم که آن حضرت

در تمام

این موارد موفق بود.

امتحانات گوناگونی که متوجه او گردید، و او با سر بلندی از آنها بیرون آمد

موجب مباحثات خداوند و تعجب و تحسین ملائکه الهی گردید! که نمونه‌اش

ایثار و

فداکاری او در «لیلة المبيت» بود که بجای رسول خدا در رختخواب او

خوابید، و

جاننش را با رضای الهی معامله نموده، و آیه دویست و فتنه سوره «بقره» در

حق او

نازل گشت. (۶) او در تمام جبهه‌های نبرد در برابر دشمنان اسلام حاضر

شد، و

هرگز پشت به آنان نکرده، و بدون پیروزی برنگشت، در این زمینه شواهد

تاریخی

آنقدر زیاد است، که نیازی به ذکر نمونه نمی‌بینم.

علی در مسیر بندگی و خودسازی به جایی رسید که در حال پرستش خدا از

خود بی خود

می‌گشت، و دوست و دشمن را به حیرت و تعجب و می‌داشت، و در همین

رابطه بود که

اشک‌های دشمنی همچون «معاویه» را به صورتش جاری ساخته و از او

شنیده شد که

گفت: هیئات مادر روزگار مثل «علی بن ابی طالب» را بیاورد!!

او در گریزی از خطا و گناه زبانه‌عام و خاص بوده است، و الگو و اسوه

عابدان و

شب زنده‌داران به حساب می‌آمد، که «دعای کمیل» شاهد زنده این ادعا

می‌باشد.

پایداری علی (ع) در میدان‌های جنگ

پایداری علی علیه السلام در میدان‌های نبرد آنچنان عظیم و شگرف است که

تمام

نویسندگان از درج عظمت و ارزش آن عاجز و ناتوانند، و هیچکس نمی‌تواند

حقایق و

ایثارگری آن حضرت را ترسیم نماید!!

ما در این قسمت بخش کوچکی از نمونه مقاومت‌های آن سرور را به

خوانندگان عزیز

تقدیم می‌نمائیم!!

ما در این قسمت بخش کوچکی از نمونه مقاومت‌های آن سرور را به

خوانندگان عزیز

تقدیم می‌نمائیم: روح کفر ستیزی امیر مؤمنان علی علیه السلام آن چنان

بالا

بود، که در طول حیاتش در بیش از هشتاد نبرد کوچک و بزرگ شرکت کرده، و همیشه در

جنگ‌ها دست‌بالا رداشته و فاتح و پیروزمند بر می‌گشت!! علی علیه السلام هرگز

پشت‌به‌دشمن نکرد، و خود اظهار می‌داشت: «لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت

عنها» (۷) یعنی اگر تمام عرب‌ها بخواهند به جنگ من بیایند، من از آنان وحشت

نکرده، و فرار نمی‌کنم!!

او طبیعتاً مردان شجاع را دوست می‌داشت، و از افراد بزدل و ناتوان و فراری متاثر می‌گردید، و به سپاهیان خود توصیه می‌کرد، که روح مقاومت و توان رزمی‌شان

را بالا ببرند که خطبه «جهاد» «خطبه ۲۷» نهج البلاغه شاهد گویای این حقیقت است.

در تاریخ جنگ‌های دوران خلافتش آمده است که وی به افراد فراری جنگی دیدگاه

تنفر داشت، چنانچه این قبیل افراد در صحنه نبرد به قتل می‌رسیدند نه تنها آنان را شهید راه خدا نمی‌دانست، بلکه ارزش انسانی نیز به آنان قائل نبود!! و

به افراد زیر پرچمش توصیه می‌نمود که: مقتولین میدانهای نبرد را مورد توجه

قرار دهند، چنانچه زخم‌های آنان از پشت‌بدن بوده باشد، به آنها نماز میت

نخوانند، زیرا این گروه در حال فرار از جنگ زخمی گشته‌اند... (۸) در روز

بیست

و یکم رمضان سال چهارم هجرت هنگامی که بر پیکر پاک علی علیه السلام

غسل

می‌دادند، جاهای زخم‌ها را شمردند، سر بر هزار مورد رسید، که از آن

زخمها، هشتاد

موردش در جنگ «احد» صورت گرفته بود!! زیرا همه مسلمانان و اصحاب

پیامبر فرار

کردند، جز «ابو دجانہ» و «امیر المؤمنین» کسی باقی نماند!! و جراحان و

پرستارها

چون خواستند زخم‌های علی را پانسمان کنند، جای سالم در بدن او پیدا

نمی‌کردند

که آنها را ببندند!! (۹) در همین جنگ بود که ایثار و فداکاری علی علیه

السلام

موجب تحیر و اعجاب ملائکه خدا گردید، «جبرئیل» به نمایندگی از طرف آنان

به

حضور رسول خدا نازل شد، و بانک «لا فتی الا علی و لا سیف الا ذو الفقار» را

سر

داد، و به رشادت‌های علی علیه السلام نگریسته، و به پیامبر خدا گفت: یا

رسول

الله! علی چقدر مواسات می‌کند؟! پیامبر خدا نیز در جواب جبرئیل گفت: «انه

منی و

انا منه» او از من است، من هم از اویم!! جبرئیل بی درنگ اظهار داشت: «انا

منکما!!»: منم از شما هستم!! (۱۰)

در جهان هستی و در تاریخ بشریت کدام انسان را می‌توان پیدا کرد که
اینگونه

مورد توجه خدا و پیامبر و ملائکه قرار گرفته، و اینهمه افتخارات داشته
باشد؟!

پایداری علی در دوران خانه نشینی

چنانچه در بحث «مظلومیت امیر المؤمنین علیه السلام» اشاره شد، آن
حضرت در

دوران خلفا فوق العاده مظلوم زیسته، و گرفتاری‌های طاقت فرسا را آزموده
است. اگر چه تحمل ستم‌ها و عمل به وظیفه‌های گوناگون برای آن سرور

خیلی دشوار

بوده است، ولی در عین حال وی همانند کوه استوار تمام ناملایمات را هضم
کرد!! و

نقش رهبری و ارشاد مردم را تا آنجا که مقدور بود، ایفا نمود، و از مرز اسلام
و

حدود الهی محافظت کرد، و مشکلات و سؤالات جدید و مستحدثت واردین به
قلمرو اسلام

را جوابگو شد.

اگر به طور اجمال نظری به فرازهای نهج البلاغه و تاریخ زندگی آن حضرت
در این

زمینه بیفکنیم، خواهیم دید که آن سرور از این دوران بالخصوص ناله‌ها
دارد! و

ترسیم و شنیدن ستم‌های وارده بر آن بزرگوار در این برهه، و صبر و

شکیبایی

او، دل‌های عاشقان ولایت را می‌سوزاند، و اشک‌ها را جاری می‌سازد و

کینه‌های

مقدس را به عوامل آن جنایت‌ها تحریک می‌نماید!!

ما مثل عادت همیشگی، در این بحث نیز به سراغ کتاب‌های خود

اهل «سنت» رفته، و

اعترافات خود آنان را در این زمینه برای خوانندگان عزیز نقل می‌نمائیم: ۱-

قال

علی (ع): «فمنی الناس لعمر الله یخبط و شماس و تلون و اعتراض فصبرت

علی طول

المدّة، و شدّة المحنة» (۱۱) سوگند به خدا که مردم در

زمان «عمر» گرفتاری‌های

کشیدند، و دچار اشتباه شده، و به راه راست گام ننهاده‌اند!! او در نتیجه از حق

و

حقیقت دوری گزیدند!! من هم در این مدت طولانی (ده سال) شکیبایی

نمودم، و لکن

همراه با محنت و غم و غصه بود!!

علی (ع) و امتحانات چهارده‌گانه‌اش

«جابر جعفی» از امام باقر علیه السلام داستان زیر را نقل می‌کند که

فرمودند: روزی «راس الجالوت» رئیس یهودی‌ها پس از واقعه

جنگ «نهر وان» در

حالی که مسلمانان در مسجد کوفه نشسته بودند، به محضر امیر المؤمنین

رسیده، و

عرض کرد: ما در کتاب آسمانی خود خوانده‌ایم که خداوند برای هر پیامبری «وصی» و

جانشینی بر می‌گزیند، شما که ادعا می‌کنید خلیفه و جانشین پیامبر هستید، بگو

ببینم، چند بار و چگونه امتحان شده‌اید؟

امیر المؤمنین علیه السلام او را سوگندش داد که اگر جواب صحیح و مطابق کتاب

شما بگویم، اعتراف نموده، و اسلام می‌آوری؟ راس الیهود گفت: بلی

علی علیه السلام فرمودند: ای برادر یهودی! خداوند هر وصی پیامبر را در طول حیات

او هفت بار امتحان می‌کند، و چنانچه با سر افرازی از آنها بیرون آمد، پروردگار

عالم دستور می‌دهد او را وصی خود بگرداند. و همچنین بعد از وفات پیامبر نیز

هر وصی «نبی» هفت بار امتحان می‌گردد...

یهودی گفت: راست گفتی، حالا امتحانات خود را توضیح دهید.

حضرت فرمود: ای یهودی! خداوند متعال مرا در عصر پیامبر هفت بار امتحان کرد، و در

همه آنها بدون تزکیه نفس پیروز و موفق دید آنها عبارتند از: ۱- رسول خدا از

جانب پروردگار عالم مامور شد خویشاوندان خود را به راه راست و آئین مقدس

اسلام دعوت کند، و بدین جهت مجلسی را تشکیل داده، و آنان را بدین امر

مهم فرا

خواند، همه از پذیرفتن سخنان او خودداری نمودند، ولی من که کوچکترین آنان بودم

ایمان و همکاری خود را اعلان نمودم، و سه سال از رسالت آن حضرت گذشته بود، که

جز من و «خدیجه» کسی به او ایمان نیاورده بود.

۲- امتحان دوم من روزی بود که کفار قریش خواستند رسول خدا را در رختخوابش به

شهادت برسانند، جبرئیل از این تصمیم خطرناک خبر داد، و او را مامور به «هجرت» کرد، پیامبر اسلام به من فرمود: آیا حاضری به جای من در در

ختخوابم

بخوابی؟ و بدین وسیله مرا از شر آنان نجات دهی؟ من آمادگی خود را اعلان نموده، و

گفتم: حاضرم به جای تو گشته شوم.

۳- امتحان سوم من «جنگ بدر» بود، که در آن پهلوانان قریش شرکت کرده بودند، و

نخست سه نفر از آنان به نامهای: «شیبه، عتبه، ولید» به مبارزه برخاستند، و

کسی از

قبیله قریش آماده نبرد نگشت، ولی من با دو نفر از یاران پیامبر خدا به

ستیز

آنان شتافته، و همه را به هلاکت رساندیم.

۴- امتحان چهارم جریان «جنگ احد» بود که به انتقام «جنگ بدر» پیش

آوردند، و در

آن «مهاجرین و انصار» فرار کرده، و گفتند: محمد صلی الله علیه و آله کشته شد، و

لکن من ایثار نموده و ماندم، و بیش از هفتاد زخم کاری تحمل کرده، و رسول خدا را

ترک نگفتم، و آنگاه جای زخمی‌ها را نشان داد.

۵- امتحان پنجم «جنگ احزاب» بود، که در آن کفار و یهود و گروه‌های دیگر بر ضد

اسلام شرکت کرده بودند، و همه مسلمانان در وحشت عجیبی بسر می‌بردند، و من در

این جنگ عازم نبرد گردیده، و مردی را بنام «عمر بن عبدود» که عرب برای او نظیری

قائل نبودند به جهنم و اصل کردم و سپس قریش فرار کردند...

۶- امتحان ششم «جنگ خیبر» بود، که فتح آن ممکن نبود، و هر کس به نبرد می‌پرداخت یا کشته می‌شد و یا فرار می‌کرد، ولی چون من به نبرد آنان شتافتم، هر

کسی به مبارزه پرداخت کشته شد، و سپس باب خیبر را گشوده، و وارد آن شدم...

۷- امتحان آخر من در حیات پیامبر ابلاغ «سوره برائت» به کفار و مشرکین بود، که

در آن پیام رسول خدا را رساندم، و سپس سوره «برائت» را قرائت نمودم، آنان با

تهدید و ارباب و بغض و کینه و عداوات به من می‌نگریستند، ولی من کوچکترین

وحشتی نداشتم...

ای یهودی! اینها امتحانات عصر پیامبر بود که خداوند مرا مطیع و موقن یافت...

اما امتحانات من پس از پیامبر خدا بشرح زیر است: -رسول خدا در کوچکی مرا تربیت

کرد، و در بزرگی ام حمایت نمود، فراق او برای من خیلی درد آور و مایه تاسف

بود، با این حال من مامور غسل و کفن او بودم، با تمام ناراحتی صبر کرده، و به

وظائفم عمل نمودم، و امتحان خود را پس دادم...

۲- امتحان دوم پس از وفات وی، جریان ولایت و خلافتم بود، که از مردم برای من

بیعت گرفته بود... و لکن پس از رحلت آن حضرت من مشغول تجهیز او بودم، دیگران

این حق را گرفتند، و مصائب بزرگی را به بار آوردند، من در برابر همه اینها صبر

و مقاومت نمودم.

۳- امتحان سوم بعد از رحلت پیامبر برخوردار «ابو بکر» بود که هر وقت مرا می دید

اعتذار می کرد و طلب حلیت می نمود!! من با خود می گفتم که دیگر بعد از او حق

مرا غصب نمی کنند... ولی کردند آنچه را که نبایدست بکنند.

۴- امتحان چهارم من حکومت «عمر» بود که مرتب با من مشورت می کرد، و در

مشکلاتش

از من استفاده می نمود، و با این کارهایش شبهه ای نبود که حق مرا پس می دهند

ولی او نیز همانند صاحبش حق مرا نداد، و به کسی واگذار کرد که مردم او را «کافر» خوانده! و از او تبری نمودند...

۵- امتحان پنجم من قضیه «ناکثین» بود که آنان پس از بیعت با من سرانجام بیعت خود را شکستند و عایشه را با خود همراه ساخته، که من به امر پیامبر

ولی

امر او بودم، و اختیار وی در دست من بود، ولی این گروه جنایاتی را به بار آوردند که من صبر کردم...

۶- امتحان ششم قضیه «حکمیت» بود که فرزند هنده جگر خوار «معاویه» آن را پیش

آورد، در حالی که پدرش ابو سفیان پس از وفات پیامبر بر من بیعت می کرد، ولی او

خود جنگ صفین را پیش آورد...

۷- و اما امتحان هفتم من پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله این

وصیت

پیامبر است که با «خوارج نبرد کنم»...

ای برادر یهودی! من هم آن امتحانات هفتگانه عصر پیامبر صلی الله علیه و آله را

داده ام، و هم این امتحانات هفتگانه بعد از پیامبر را، فقط یک امتحان باقی مانده، و آنهم صورت می پذیرد!!

چون سخنان علی علیه السلام بدین جا رسیده، اصحاب او شروع به گریه

کردند، و

به تبعیت از آنان یهودی نیز گریه کرد!! آنگاه خبر داد، که بزودی محاسن

صورتم با

خون سرم در محراب عبادت خضاب می‌گردد!!

ناگاه صدای ضجه و ناله از مردم بلند شد، طبق این حدیث تمام مردم کوفه از

خانه‌های خود بیرون آمده و به کنار علی آمدند، و صحنه مسجد و مصاحبه

آن حضرت

را با راس الجالوت تماشا کردند، آنچنان گریه می‌نمودند که صدای ضجه به

آسمان

کوفه بلند می‌شد...

رئیس یهودی‌ها پس از شنیدن سخنان مولای متقیان، و تطابق آن با

مندرجات تورات

ایمان آورده، و رکاب آن حضرت را تا هنگام شهادتش ترک نکرد... (۱۲)

پی‌نوشتها:

(۱) نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۱۲۷۳ ح ۳۹۰

(۲) نهج البلاغه فیض الاسلام نامه ۴۵ ص ۹۷۱ الا و ان الشجرة البرية اصلب

عودا

و الروائح الخضره ارق جلودا

(۳) قال رب انى دعوت قومی لیلا و نهارا. فلم یزدهم دعائی الا فرارا. و انى كلما

دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی آذانهم و استغشوا ثيابهم و اصروا و

استكبروا استكبارا. ثم انى دعوتهم چهارا. ثم انى اعلنت لهم و اسررت لهم

اسرارا

(سوره نوح آیه ۵ تا ۱۰) برای تعداد ایمان آورندگان به تفسیر نمونه ج ۲۵

ص ۶۶

مراجعه فرمائید.

(۴) نهج البلاغه حکمت ۵۲ ص ۱۱۱۲ فیض الاسلام، و ص ۱۸۹ ج ۱۸ شرح ابن

ابی الحدید

(۵) تحف العقول ص ۱۴۲، بحار الانوار ج ۷۷ ص ۴۲۲، شرح نهج البلاغه ابن

ابی الحدید

(۶) و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله...

(۷) نهج البلاغه نامه ۴۵ ص ۹۷۱ فیض الاسلام

(۸) بحار الانوار ج ۸۲ ص ۱۲ ح ۱۰ قضی امیر المؤمنین (ع) فی قتلی «صفین و

الجمال

و النهروان» من اصحابه ان ینظر فی جراحاتهم، فمن كانت جراحته من خلفه لم

یصل

عليه، و قال: فهو الفار من الزحف، و من كانت جراحته من قدامه صلی علیه و

دفنه.

(۹) سفینه البحار ج ۱ ص ۱۴۹

(۱۰) فرائد السمطين ج ۱ ص ۲۵۲ ش ۱۹۴ و ۱۹۵، كنز العمال ج ۱۳ ص ۱۴۳ و

۱۴۴ ش

۳۶۴۴۹ کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۱۵۴، شرح ابن ابی الحدید ج ۷ ص ۲۱۹، و ج ۱۰

ص ۱۸۲ و

ج ۱۳ ص ۲۶۱، و ج ۱۴ ص ۲۵۱

(۱۱) خطبه شقشقیه فیض الاسلام ص ۴۸، و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۶۲

(۱۲) با تلخیص و اختصار از بحار الانوار ج ۳۸ ص ۱۶۷ تا ۱۸۴

آفتاب ولایت ص ۲۸۷

علی اکبر بابازاده

صبر و حلم علی علیه السلام

ان عضک الدهر فانظر فرجا فانه نازل بمنظره او مسک الضر و ابتلیت به

فاصبر

فان الرخاء فی اثره (علی علیه السلام)

صبر و حلم از صفات فاضله نفسانی است و از نظر علم النفس معرف علو

همت و بلندی

نظر و غلبه بر امیال درونی است و تسکین دردها و آلام روحی بوسیله

صبر و

شکیبائی انجام میگیرد.

صبر، تحمل شداید و نا ملایمات است و یا شکیبائی در انجام واجبات و یا

تحمل بر

خورداری از ارتکاب معاصی و محرمات است و در هر حال این صفت زینت

آدمی است و

هر کسی باید خود را بزیور صبر آراسته نماید.

علی علیه السلام از هر جهت صبور و شکیبا و حلیم بود زیرا رفتار او خود

مبین

حالات او بود حتی در جنگها نیز صبر و بردباری میکرد تا دشمن ابتداء

بیشرمی و

تجاوز را آشکار مینمود.

علی علیه السلام در حلم و بردباری بحد کمال بود و تا حریم دین و شرافت

انسانی

را در معرض تهاجم و تجاوز نمیدید صبر و حوصله بخرج میداد ولی در

مقابل دفاع

از حقیقت از هیچ حادثه‌ای رو گردان نبود. معاویه را نیز بحلم ستوده‌اند اما

حلم معاویه تصنعی و ساختگی بوده و از روی سیاست و حيله‌گری و برای

حفظ منافع

مادی بود در حالیکه حلم علی علیه السلام فضیلت اخلاقی محسوب شده و

برای احیاء

حق و پیشرفت دین و هدایت گمراهان بود.

در تمام غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله رنج و مشقت کارزار را تحمل

نمود و

از آن بزرگوار حمایت کرد و هر گونه سختی و ناراحتی را درباره اشاعه و

ترویج

دین با کمال خوشروئی پذیرفت.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله از فتنه‌هایی که پس از رحلتش در امر

خلافت بوجود آمد او را آگاه کرده بصبر و تحمل توصیه فرمود، علی علیه

السلام

نیز مصلحتاً برای حفظ ظاهر اسلام مدت ۲۵ سال در نهایت سختی صبر نمود

چنانکه

فرماید: فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی. یعنی من مانند کسی

صبر کردم که

گوئی خاری در چشمش خلیده و استخوانی در گلویش گیر کرده باشد.
علی علیه السلام برای استرداد حق خویش قدرت داشت ولی برای حفظ دین
مامور بصبر

بود و این بزرگترین مصیبت و مظلومیتی است که هیچکس را جز خود او
یارای تحمل
آن نیست! میفرماید (بارها تصمیم گرفتم که یکتنه با این قوم ستمگر بجنگ
برخیزم

و حق خود باز ستانم ولی بخاطر وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و
برای حفظ
دین از حق خود صرف نظر کردم.) چه صبری بالاتر از این که اراذلی چند
مانند

مغیره بن شعبه و خالد بن ولید بخانه اش بریزند و اجبار او را برای
بیعت با ابو بکر بمسجد برند در حالیکه اگر دست بقبضه شمشیر میبرد
مخالفی را

در جزیره العرب باقی نمیگذاشت! گویند وقتی حضرت امیر علیه السلام را
کشان کشان
برای بیعت با ابو بکر بمسجد می بردند یک مرد یهودی که آن وضع و حال را
دید بی

اختیار لب بتهلیل و شهادت گشوده و مسلمان شد و چون علت آنرا پرسیدند
گفت من

این شخص را میشناسم و این همان کسی است که وقتی در میدانهای جنگ
ظاهر میشد دل

رزمجویان را ذوب کرده و لرزه بر اندامشان میافکند و همان کسی است که

قلعه‌های

مستحکم خیبر را گشود و در آهنین آنرا که بوسیله چندین نفر باز و بسته
میشد با

یک تکان از جایگاهش کند و بزمین انداخت اما حالا که در برابر جنجال
یکمشت

آشوبگر سکوت کرده است بی حکمت نیست و سکوت او برای حفظ دین
اوست و اگر این

دین حقیقت نداشت او در برابر این اهانتها صبر و تحمل نمیکرد اینست که
حق بودن

اسلام بر من ثابت شد و مسلمان شدم.

باز چه مظلومیتی بزرگتر از این که از لشگریان بیوفای خود بارها نقض عهد
میدید

و آنها را نصیحت میکرد اما بقول سعدی (دم گرمش در آهن سرد آنها مؤثر
واقع

نمیشد) و چنانکه گفته شد آرزوی مرگ میکرد تا از دیدار کوفیه‌های سست
عنصر و لا

قید رهائی یابد.

علی علیه السلام پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله دائما در شکنجه
روحی

بود و جز صبر و تحمل چاره‌ای نداشت بنقل ابن ابی الحدید آنحضرت صدای
کسی را

شنید که ناله میکرد و میگفت من مظلوم شده‌ام فرمود: هلم فلنصرخ معا فانی

ما

زلت مظلوما. یعنی بیا با هم ناله کنیم که من همیشه مظلوم بوده‌ام!
درباره مظلومیت و شکیبائی علی علیه السلام پس از رحلت پیغمبر صلی
الله علیه و

آله (در دوران خلفاء ثلاثه) ترجمه خطبه شقشقیه ذیلا نگاشته میشود تا
صبر و

تحمل آنجناب از زبان خود وی شنیده شود:
بدانید بخدا سوگند که فلانی (ابو بکر) پیراهن خلافت را (که خیاط ازل بر
اندام

موزون من دوخته بود بر پیکر منحوس خود) پوشانید و حال آنکه میدانست
محل و

موقعیت من نسبت بامر خلافت مانند میله وسط آسیاب است نسبت بسنگ
آسیاب که آنرا
بگردش در می‌آورد. (من در فضائل و معنویات چون کوه بلند و مرتفعی
هستم که)

سیلابهای علم و حکمت از دامن من سرازیر شده و طایر بلند پرواز اندیشه
را نیز

هر قدر که در فضای کمالات اوج گیرد رسیدن بقله من امکان پذیر نباشد.
با اینحال شانۀ از زیر بار خلافت (در آن شرایط نا مساعد) خالی کرده و آنرا
رها نمودم و در این دو کار اندیشه کردم که آیا با دست تنها (بدون داشتن
کمک

برای گرفتن حق خود بر آنان) حمله آرم یا اینکه بر تاریکی کوری (گمراهی
مردم)

که شدت آن پیران را فرسوده و جوانان را پیر میکرد و مؤمن در آنوضع

رنج می برد

تا پروردگارش را ملاقات مینمود شکیبائی کنم؟ پس دیدم صبر کردن بر این
ظلم و

ستم (از نظر مصلحت اسلام) بعقل نزدیکتر است لذا از شدت اندوه مثل
اینکه خار و

خاشاک در چشمم فرو رفته و استخوانی در گلویم گیر کرده باشد در حالیکه
میراث

خود را غارت زده میدیدم صبر کردم! تا اینکه اولی راه خود را بپایان رسانید
و

عروس خلافت را باغوش پسر خطاب انداخت! عجباً با همه اقراری که در
حیات خویش به

بی لیاقتی خود و شایستگی من میکرد (و میگفت: اقیلونی و ست بخیرکم و
علی

فیکم. - مرا رها کنید که بهترین شما نیستم در حالیکه علی در میان شما
است) بیش

از چند روز از عمرش باقی نمانده بود که مسند خلافت را بدیگری (عمر)
واگذار

نمود و این دو تن دو پستان شتر خلافت را دوشیدند، خلافت را در دست
کسی قرار

داد که طبیعتش خشن و درشت و زخم زبانش شدید و لغزش و خطایش در
مسائل دینی

زیاد و عذرش از آن خطاها بیشتر بود.
او چون شتر سرکش و چموشی بود که مهار از پره بینی اش عبور کرده و

شتر سوار را

بحیرت افکند که اگر زمام ناقه را سخت کشد بینی اش پاره و مجروح شود و

اگر رها

ساخته و بحال خود گذارد شتر سوار را به پرتگاه هلاکت اندازد، سوگند بخدا

مردم

در زمان او دچار اشتباه شده و از راه راست بیرون رفتند من هم (برای بار

دوم)

در طول اینمدت با سختی محنت و اندوه صبر کردم تا اینکه (عمر نیز) براه

خود

رفت و خلافت را در میان جمعی که گمان کرد من هم (در رتبه و منزلت) مانند

یکی

از آنها هستم قرار داد.

خدایا کمکی فرمای و در این شورا نظری کن، چگونه این مردم مرا با اولی

(ابو

بکر) برابر دانسته و درباره من بشک افتادند تا امروز در ردیف این اشخاص

قرار

گرفتم و لکن باز هم (بمصلحت دین) صبر کردم و در فراز و نشیب با آنها

هماهنگ

شدم (سابقا گفته شد که اعضاء شورا شش نفر بودند) پس مردی (سعد

وقاص) بسابقه

حقد و کینه‌ای که داشت از راه حق منحرف شد و قدم در جاده باطل نهاد و

مرد

دیگری (عبد الرحمن بن عوف) بعلت اینکه داماد عثمان بود از من اعراض

کرده و

متمایل باو شد و دو نفر دیگر (طلحه و زبیر که از پستی آنها) زشت است

نامشان

برده شود. بدین ترتیب سیمی (عثمان) در حالیکه (مانند چهار پایان از کثرت خوردن) دو پهلویش باد کرده بود زمام امور را در دست گرفت و فرزندان

پدرش (بنی

امیه) نیز با او همدست شده و مانند شتری که با حرص و ولع گیاهان سبز

بهارى را

خورد، مشغول خوردن مال خدا گردیدند تا اینکه طنابی که بافته بود باز شد

(مردم

بیعتش را شکستند) و کردارش موجب قتل او گردید.

چیزی مرا (پس از قتل عثمان) بترس و وحشت نینداخت مگر اینکه مردم

مانند یال

کفتار بسوی من هجوم آورده و از همه طرف در میانم گرفتند بطوریکه از

ازدحام و

فشار آنان حسنین در زیر دست و پا مانده و دو طرف جامه‌ام پاره گردید.

مردم چون گله گوسفندی که در جای خود گرد آیند (برای بیعت) دور من

جمع شدند و

چون بیعت آنان را پذیرفتم گروهی (مانند طلحه و زبیر) بیعت خود را

شکستند و

گروه دیگری (خوارج) از زیر بار بیعت من بیرون رفتند و برخی نیز

(معاویه و

طرفدارانش) بسوی جور و باطل گرائیدند مثل اینکه آنان کلام خدا را

نشینیدند که

فرماید: ما سرای آخرت را برای کسانی قرار میدهیم که در روی زمین اراده سرکشی و

فساد نداشته باشند و حسن عاقبت مخصوص پرهیزکاران است.

بلی بخدا سوگند این آیه را یقیناً شنیده و حفظ کردند و لکن دنیا در نظر

آنان

جلوه کرد و زینت‌هایش آنها را فریب داد.

بدانید سوگند بدان خدائی که دانه را (در زیر زمین برای روئیدن) بشکافت و

بشر

را آفرید اگر حضور آن جمعیت انبوه و قیام حجت‌بوسیله یاری کنندگان

نبود و

پیمانی که خداوند از علماء برای قرار نگرفتن آنان در برابر تسلط ستمگر و

خواری ستم‌دیده گرفته است وجود نداشت هر آینه مهار شتر خلافت را بر

کوهان آن

انداخته و رها میکردم و از آن صرف نظر می‌نمودم و شما در می‌یافتید که

این

دنیای شما (با تمام زرق و برقش) در نزد من بی ارزشتر از آب بینی بز

است (۱).

علی علیه السلام در این خطبه در اثر هیجان ضمیر و فرط اندوه شمه‌ای از

صبر و

تحمل خود را درباره مظلومیتش اظهار داشته و بر همه روشن نموده است

که تحمل

چنین مظلومیتی چقدر سخت و طاقت فرسا است زیرا آنجناب که مستجمع
تمام صفات

حمیده و سجایای عالیہ اخلاقی بود در مقابل سعد وقاص و معاویه و امثال
آنها

قرار گرفته بود که تقابل آنها از نظر منطق درست تقابل ضدین است چنانکه
خود

آنحضرت فرماید روزگار مرا بپایه‌ای تنزل داد که معاویه هم خود را همانند
من

میداند! تحمل اینهمه نا ملائمت در راه دین بود و بهمین جهت وقتی
ضربت خورد

فرمود فزت و رب الكعبة.

پی نوشت:

(۱) نهج البلاغه خطبه ۳.

علی کیست؟ صفحه ۲۵۳

فضل الله کمپانی

منزلت خاص نزد خداوند

اگر عبادت را به معنی طی طریق بر اساس فرمان مولا بدانیم، علی علیه
السلام آن

سالک گوش به فرمان و خدا ولی و مولای اوست و او همه عمر را در سیر و
سلوک الی

الله گذرانده است. لحظه‌ای در زندگی علی علیه السلام سراغ نداریم که در آن
هوای شخصی بر او غالب شده و از طریق بندگی خارج شده باشد. هیچگاه
برای او پیش

نیامد که هوای خود را بر دستورات خدای خود غلبه دهد.
او عمری را گذراند، در حالی که لحظه‌ای بت نپرستید، در پیش لات و عزی و
هبل

قامت تعظیم فرود نیاورد و این افتخاری بود که تنها نصیب امام امیر
المؤمنین
در صدر اسلام شده بود. همه مؤمنان به اسلام روزگاری را در جاهلیت
گذرانده

بودند ولی مولای ما در آغاز بعثت پیامبر ۱۰ ساله بود و هنوز به سن
تکلیف شرعی
نرسیده بود.

از روزی که اسلام را پذیرفت تا آن روز که با فرقی خونین سر بر بالش خاک
نهاد

در راه اسلام و مردم روزگار گذراند. عمری را سپری کرد اغلب در
گرسنگی، روزه‌داری، جهاد فی سبیل الله، خدمت به خلق خدا، و اعلائی کلمه
توحید. روزهایش به کوشش و تلاش و شبهایش به مناجات و بیداری و
اشک ریزی گذشت و

الحق از معدود انسانهایی بود که کمترین بهره را از زندگی گرفته و
بیشترین

بازدهی را عرضه کرده است.

علی علیه السلام بنده خدا

بزرگترین شان علی علیه السلام بندگی خداست و همین افتخار او را کافی است. خود

می فرمود الهی کافی بی عزا ان اکون لک عبدا و کافی بی فخرا ان تکون لی ربا (۱)

-خداوندا مرا این عزت بس است که بنده توام و مرا این افتخار کافی است که تو

رب منی.

آری عظمت علی علیه السلام در این است که او بنده خدا و مرد خداست. همه افعال و

اقوال و کردارش رنگ الهی دارد. اگر در جنگها با چنان جرات و شهامت به پیش

می رفت، اگر زره او پشت نداشت و هرگز پشت به دشمن نمی کرد، اگر در حرکت به سوی

میدان مشتاقانه و دوان دوان به پیش می رفت، بدان خاطر بود که دلش به خدای گرم

بود و حیات و مماتش را فانی در راه خدا می دانست. او را به روحی تشبیه کرده اند که به سوی معبود مطاعش در پرواز بوده

است و این

سیر پروازی هرگز او را خسته و فرسوده نمی کرد. او مرد کار و جنگ بود. در میدان

مبارزه با تمام وجود تلاش می کرد و ای چه بسا که زخمهای متعدد بر می داشت و

بدنش صدمه می دید، ولی شب هنگام همان محتاج الی الله و به تعبیر خود

همان

مسکینی بود که به جای استراحت و آرامش بر پای ایستاده و مشتاقانه به

گدائی در

خانه خدا می رفت و جلوه های شوق علی علیه السلام را در عبادت از نمازها

و

مناجاتش می توان یافت.

غرق در عبادت

او در عبادت چنان اوج می گرفت، که می توان گفت از جهان و آنچه در آن است

غافل

می شد و برای عده ای بسیار از مردم این باور نکردنی است که در حال نماز

تیر

از پایش بدر آوردند و او از دردش ننالد و حتی بگوید که متوجه آن

نبودم مگر

ممکن است یک انسان از نظر اوج روحی و کمالات نفسانی تا این درجه به

پیش رود؟

او در حال وضو گرفتن می لرزید و در حال نماز رعشه بر اندام داشت. در ذکر

لبیک

رنگ از رخساره اش می پرید، از احساس کوچکی خود در پیشگاه خداوند همه

گاه احساس

شرم می کرد، می گفت بر عذاب اگر صبر کند، فراق او را نمی تواند متحمل شد.

او در عبادت و عمل، در مسیر زندگی خدای را چنان شاهد و حاضر می دید که

می فرمود اگر پرده ها را بردارند، چیزی بر یقین من اضافه نخواهد شد. لو

کشف

الغطاء ما ازدت یقینا. و هم می فرمود خدائی را که با چشم دل نبینم او را
عبادت نمی کنم و تا حال هم عبادت نکرده ام لم اعبد ربا لم اره.
و به همین خاطر علی علیه السلام همه جا را محضر خدا می کند و دامنه
عبادتش را
به همه جا می کشاند، مسجد، کوچه، خیابان، بازار، میدان جنگ، محیط خانه و
همه جا
برای او معبد است و بدین سان هیچ لحظه ای بر علی نمی گذرد جز آنکه آن
لحظه در
عبادت سپری می شود.
محبوبترین بندگان
او بنده خداست ولی محبوبترین آنهاست. زیرا او بیشترین و خالصانه ترین
عبادات
را در بین امت داشت. گویند اینکه او را ابو تراب نامیده اند بدان خاطر است
که
او عبادات و نمازهای فراوان انجام می داد و پیشانیش همه گاه خاک آلود به
علت سجده های طولانی و مکررش بود!
ام ایمن مرغی را بریان کرده و برای رسول صلی الله علیه و آله آن را هدیه
آورد
و عرض کرد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله من خود این مرغ را تهیه
کرده و
خود آن را پخته ام و برای شما آورده ام- پیامبر آن هدیه را قبول کرد و دعا
کرد
خداوندا محبوبترین بندگان را برسان که در این غذا با من هم سفره شود

در

زدند. انس با این آرزو که خدایا این محبوب از انصار باشد در را باز کرد-دید
علی علیه السلام است. عذر آورد که پیامبر فعلا سرگرم کار است و کسی را
نمی پذیرد. بار دیگر دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و صدای در بلند شد و

انس

در را باز کرد و علی بود و همان عذر را ذکر و علی را رد کرد.

بار سوم در زدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای انس، در را باز
کن، تو اول کسی نیستی که قومت را دوست می داری. او از انصار نیست. انس

می گوید

این بار رفتم و علی علیه السلام را آوردم و او با پیامبر صلی الله علیه و آله
هم سفره و هم غذا شد (۲)

جلوه های عبادت علی علیه السلام

ما علی علیه السلام را ندیدیم و از حالات او در عبادت آگاهی نداریم ولی

آنها

که تصادفا او را در برخی از حالات عبادتش دیده اند نقل های حیرت انگیز

دارند

که مطالعه آنها در کتب راویان دلها را می لرزاند.

ابو درداء نمونه ای از حال عبادت او را این گونه شرح می دهد. سحرگهان او

را

در حال قرائت قرآن در نخلستان دیدم که قران می خواند و اشک می ریخت. و

هم او

را در اواخر شب دیدم، واله و مبهوت، از خود بیخود شده، که اشک می ریخت و

جزع و

بیتابی می‌کرد. از شدت بیحالی بر روی زمین افتاد و خاموش شد.
به بالای سرش شتافتم و او را چون چوبی خشک بر زمین دیدم- حرکتش
دادم- دیدم تکان

نمی‌خورد- گفتم همه از خدائیم و بازگشت ما به سوی خداست (فاتیحه فاذا
هو

كالخشبة الملقاة، فحركة فلم يتحرك- فقلت انا لله و انا اليه راجعون- مات و
الله على بن ابيطالب- به خدا قسم على عليه السلام از دنیا رفت. گفتم بهتر
است

آن را به فاطمه عليها السلام خبر دهم، به در خانه‌اش رفتم و در زدم- فاطمه
پرسید کیستی؟ گفتم ابو درداء خادم درگاه شمایم؟ چه خبر است در این
وقت شب؟ گفتم

بانوی من سرت به سلامت باشد- على از دنیا رفته است. پرسید او را در چه
حالتی

یافتی؟ گفتم- در حال عبادت- فرمود على عليه السلام نمرده است. او از
خوف خدا غش

کرده (۳)... آن دیگری نمونه‌ای دیگر از این حالات على عليه السلام را در
عبادت برای معاویه بیان کرد و اشک او را سرازیر نمود. على عليه السلام در
بندگی الحاح و زاری بسیار داشت و گاهی محاسن بدست می‌گرفت و چون
مار گزیده‌ای

به خود می‌پیچید و چون غم رسیده‌ای اشک می‌ریخت.

عبادت ناشی از ایمان
على عليه السلام خدا را باور داشت. می‌دانست خدا و حساب و معاد حق
است. همه چیز

برای او عینی شده بود و خدا را در همه جا و همه چیز می دید. خود
فرمود: هیچ

پدیده‌ای را ندیدم جز آنکه خدای را قبل از آن، با آن و پس از آن دیده‌ام: ما
رایت شیئا الا و رایت الله قبله و معه و بعده (۴). عبادت او سر آمد بود و در
این مساله همین بس که در نماز در سجده ضربه خورد و فرقت شکافت
ولی دست از

نماز برنداشت و نماز را تمام کرد. پس از ضربه خوردن او را به خانه
می بردند. نظری به طلوع فجر افکند و فرمود: ای صبح، تو شاهد باش که تنها
در این

لحظه و اولین بار است که علی علیه السلام را دراز کشیده می بینی!! و بدین
خاطر است که امام سجاد علیه السلام می فرماید چه کسی می تواند چون علی
علیه

السلام خدا را عبادت کند: و من یقدر علی عبادۀ جدی علی بن ابیطالب.
او اهل عشق و مناجات عاشقانه بود. چشمانش از شوق دیدار خداگریان
بود. و زیبائی

و خلوص عبادت را پس از پیامبر تنها در زندگی علی می شد مشاهده
کرد. رسول خدا

صلی الله علیه و آله در شان ایمانش فرمود: اگر همه آسمانها و زمین را در
یک

کفه ترازو و ایمان علی علیه السلام را در کفه‌ای دیگر بگذارند کفه ایمان علی
بیشتر سنگینی خواهد کرد (۵).

اخلاص علی علیه السلام

مقدمه

علی علیه السلام آن بنده پاکبخته‌ای است که لذت ارتباط با خدا را با ذائقه
دل چشیده و عظمت او را با دیده دل و با تمام وجودش آن را وجدان کرده
است. به

همین جهت از هر فرصتی برای تنها شدن با او استفاده می‌کند و دیدار
مکررش سبب
آن نمی‌شود که ذره‌ای از احساس آن عظمت در درونش کاسته گردد و یا
خود را در
پیشگاه او بی محابا ببیند.

حضور قلب علی علیه السلام در عبادت، خلوص او در اعمال و رفتار چنان
عظیم است

که ذره‌ای در آن غش نمی‌بینی. در مقام سازندگی خود به درجه‌ای رسید که
مدیر بر
خود و مسلط بر خویش است. زمام نفس خود را در دست دارد و به هر
صورتی که بخواهد

آن را حرکت می‌دهد و به همین جهت قادر می‌شود همانند کسی که خاری در
چشم دارد
صبر کند و دم برنیاورد، آن هم صبر جانگزائی که آدمی را پیر می‌سازد (۶)
جز او

کیست که در عین قدرت، در عین محق بودن، در عین فدائی اسلام و
حقیقت بودن شمشیر

نکشد و با تمام امکانات در برابر خصم نایستد!

عشق و اخلاص

او از معدود افرادی است که در حیات این جهانی عشق و اخلاص را توأم

ساخته‌اند

و با معجونی از آن خود را سیراب می‌نموده‌اند. در اخلاص او این بس که در

شب

هجرت بدون اینکه احدی را یاور خود سازد و یا به آنها بگوید هوای او را

داشته

باشند در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید و سر دشمنان را به خود

گرم

داشت تا دشمن به تعقیب پیامبر صلی الله علیه و آله نپردازد و او فارغ البال

بتواند طی مسافت کند.

خلوص او شگفت انگیز است. در جنگی که خصم آن را طراخی و علی علیه

السلام را به

شرکت در آن و مقابله با آنان مجبور کرده بود فرمود: خداوند! تو

می‌دانی، آنچه

را در این مبارزه انجام داده‌ایم به خاطر حکومت و سلطنت و جلب منافع

مادی

نبود، بلکه به این خاطر بود که حقایق و نشانه‌های آئین تو را به حال اول

باز

گردانیم و در زمین تو اصلاح کنیم تا بندگان ستمدیده تو در پناه امنیت

دینی تو

زندگی کنند و قوانین تعطیل شده تو اجرا گردد (۷) ...

همه چیز برای خدا

روح علی علیه السلام مملو از محبت به خدا بود و این دل آنچنان پر بود که

هیچ

جای خالی برای جادادن اخلاص برای غیر خدا نداشت. او همچون ما در این جهان وسیع

با مال و زیور و زیبائی‌ها مواجه بود، او همچون ما بشر بود و دارای هوای دستیابی به لذات مادی از غذا و لباس و جنبه‌های غریزی ولی همه آنها را در راه محبوب فانی و قربانی می‌کرد.

به گفته ابن عباس او در تمام امور رضای خدا را می‌طلبید، همه کردار و رفتارش

تحت الشعاع رضای او بود و به همین جهت او را مرتضی خوانده‌اند. مال و موقعیت و

عنوان در نزد او بهائی نداشت تا به خاطر آن دست از هدف اصلی بکشد. چشم به غمزه

طناز آن نداشت تا دل او اسیر آنها گردد.

او می‌دید و می‌دانست در عرصه سیاست شکست می‌خورد ولی زرنگی به معنی حيله‌گری

نداشت و نمی‌خواست از راه فریب و اغراء و یا با استفاده از جهل مردم به پیش

رود. خود در سخنی فرمود: به خدا قسم معاویه از من زیرکتر نیست، بلکه او مکر و

گناه آشکار می‌کند اگر ناپسندی مکر در اسلام مطرح نبود من از زیرکترین مردم

بودم - و الله ما معاویه بادهی منی و لکنه یعدر و یفجر. و لو لا کراهیة الغدر

لکنت من ادهی الناس (۸) .

شوق بندگی

او به خدا ایمان داشت و او را به واقع بندگی می‌کرد و در این بندگی هیچ شائبه‌ای نبود. خود در جمله‌ای می‌گوید: خداوندا ترا بندگی نمی‌کنم بدان امید که طمعی به بهشت تو دارم، و یا به خاطر ترس از دوزخ تو نیست که به عبادت تو

می‌پردازم، بلکه تو را شایسته عبادت دیدم و به عبادت تو پرداختم. ما عبدتک طمعا

من جنتک، و لا خوفا من نارک، بل وحدتک اهلا للعبادة فعبدتک (۹) در جائی دیگر

عبادت خود را در مقام و موقعیت شکر و آزادگان قرار داده و عابدان را به سه

گروه تقسیم می‌کند به شرح زیر:

-ان قوما عبدوا الله رغبة فتلك عبادة التجار گروهی خداوند را به طمع سودی

عبادت می‌کنند و این عبادت بازرگانان است.
-و ان قوما عبدوا الله رهبة فتلك عبادة العبيد گروهی هستند که خداوند را به

خاطر ترس از دوزخ او عبادت می‌کنند و این عبادت بردگان است- و ان قوما عبدوا

الله شکرا فتلك عبادة الاحرار و قومی هستند که خداوند را به عنوان نوعی

سیاسگزاری و شکر عبادت می‌کنند و این عبادت آزادگان است

قطع از ما سوی الله

در طریق حرکت به سوی معبود هیچ چیز دل‌علی علیه السلام را

نمی‌لرزاند. او به

رتبه و درجه‌ای رسید که عشقش، حب و بغضش علاقه‌اش را به فرزند و

خانه و زندگی

و همه چیزش را تحت الشعاع محبت خدا قرار داد و روان خود را از هر چه که

به وی

تعلق می‌داد پاک ساخته بود. و بدین خاطر تنها در راه او بود که عاشقانه

تلاش

می‌کرد او مصداق این سخن از امام صادق علیه السلام بود که:

یحِبُّ فِی اللَّهِ دَرِ رَاهِ خَدَا دُوسْتِ مِی‌دَارِد- و یَبْغُضُ فِی اللَّهِ و دَرِ رَاهِ خَدَا دِشْمَنِ

مِی‌دَارِد- و یَسْخُطُ فِی اللَّهِ و دَرِ رَاهِ خَدَا خِشْمِ مِی‌کَرِد- و یرضی فی الله (۱۰) و

در

راه خدا رضایت می‌کرد چنان شیدای وصل محبوب است که می‌گوید صبرت

علی عذابک و

کیف اصبر علی فراقک (۱۱) و چنان مشتاق سخن گفتن با اوست که شب

هنگام پس از

بازگشت از آن همه کار و تلاش روزانه و با آن خستگی و فرسودگی بدن

پس از مختصر

استراحتی راهی مکان خلوتی می‌شود تا در آن گوشه آزادانه حرف بزند و

با تمام

وجود بگرید مزاحم خواب و استراحت دیگران نشود. محیطهای خلوت مدینه

و

کوفه، بیابانها و چاهها شاهد و مؤید سخن ما در زمزمه‌ها، ناله‌ها، بیتابی‌ها و

اشک ریزی‌های علی علیه السلام هستند. او در همه عمر راه درون را

می جست، به

زندگی دنیوی و خانه مجلی و ثروت بسیار چشمی نداشت، دل به خدا داده

و از همه

بریده بود.

پی نوشتها

۱- قصار نهج البلاغه

۲- مستدرک صحیحین ج ۳ ص ۱۳۱

۳- امالی- مجلس ۱۸.

۴- قصار نهج البلاغه

۵- غایه المرام ص ۵۰۹

۶- خطبه شقشقیه

۷- نهج البلاغه عبده ج ۲ ص ۱۸

۸- نهج البلاغه

۹- همان

۱۰- طرائف الحکم

۱۱- دعای کمیل

در مکتب امام امیرالمومنین (ع) صفحه ۱۶۲

دکتر علی قائمی

جهاد و شجاعت

شجاعت از اوصاف پسندیده انسان است که بین ترس و تهور قرار

دارد. ترس حذر بی جا

و گریز از مسؤولیت و خطر است که انسان ضعیف النفس به آن گرفتار می‌باشد. تهور

رعایت مسائل امنیتی نکردن و بی‌باکانه خود را به خطر افکندن است. همان‌گونه که

ترس بی‌جا انسان را زمین‌گیر نموده و باعث می‌شود که از تعالی و رشد محروم

بماند. تهور نیز موجب نابودی و هدر رفتن نیرو و جان و مال بدون نتیجه مطلوب

می‌گردد.

با توضیح این دو نکته مفهوم شجاعت بهتر آشکار می‌گردد، که شجاعت عبارت است از

روحیه‌ای که انسان در موارد خطر، به استقبال خطر برود و با روحیه خطر پذیری

ارزش‌های الهی و انسانی را جلوه‌گر نماید. بدین سان معلوم می‌شود که در بهره‌وری از شجاعت افزون بر روحیه سلحشوری و خطر پذیری، باید بهره‌وری از این

روحیه در تبلور ارزش‌ها سویه گیرد. تنها وجود روحیه شجاع و جسور ارزش و تعالی

نیست. بلکه اگر کسی از این روحیه صحیح بهره‌وری نمود ستایش دارد. بر این اساس

گر چه بسیاری از افراد شجاع و جسورند، لیکن چون از این نعمت در جهت قتل و غارت

و ایجاد ارباب بین دیگران بهره‌ورند، شجاعت آنان نه تنها ارزش نمی‌تواند

باشند، بلکه نوع این مسائل ضد ارزش‌اند.
در شجاعت علی علیه السلام هر دو ویژگی آشکار است، هم شجاعت و روحیه خطر پذیری

در حد فوق تصور بشری است، و هم بهره‌وری از این روحیه مورد توجه می‌باشد، که

امام علیه السلام شجاعت خویش را صرف اعلا‌ی ارزش‌های الهی می‌نماید. شجاعت امام

برای مقابله با سردمداران کفر و مظاهر فساد است. در میدان نبرد با کفر و توطئه

شجاع است. اگر شمشیر علی ستایش آسمانی دارد که: لا سیف الا ذو الفقار.
(۱) به

خاطر این است که خون سران کفر و نفاق از آن می‌چکد. اگر ضربه علی برتر از

ارزش عبادت جن و انس است: لضربة علی يوم الخندق خیر من عبادة الثقلین (۲). به

لحاظ این است که این شمشیر سیراب از خون کفار و منافقین است. شجاعت علی در

جهاد اسلام تبلور یافته است. جهاد اسلام علیه سران کفر و نفاق است. آنان که هم

خود گمراه و هم رهبران گمراهی دیگران می‌باشند، که قرآن در مورد اینها اجازه

هلاکت نابودی می‌دهد که مانع شکوفایی راه فطرت و توحید دیگران هم هستند: (فقاتلوا ائمة الكفر انهم لا ایمان لهم). (۳) «سردمداران کفر را که به

هیچ پیمانی وفادار نیستند به قتل رسانید».

بدین لحاظ آنچه به شجاعت علی علیه السلام ارزش می‌دهد بهره‌وری از این

روحیه

است که در چه راهی صرف شده است. شجاعت فوق العاده امام علیه السلام

زبانزد

دوست و دشمن است، که دشمن از نام و هیبت علی در هراس است.

توضیح برخی موارد هر دو نکته، به ویژه محور دوم را بهتر شفاف

می‌سازد.

کاربرد ذو الفقار

علی در دو برهه شمشیر به کار گرفت. همان شمشیری که بر هر کس فرود

آمد وی را

روانه جهنم نمود. یک برهه در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله برهه دوم

در

عهد زمامداری خویش. در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله حدود هشتاد

مورد

غزوه و سریه رخ داده است. در تمام جنگ‌هایی که رسول الله صلی الله علیه

و آله

شرکت داشتند علی علیه السلام همواره در خط مقدم جبهه حماسه

می‌آفرید. از هیچ

جنگی (به جز تبوک) غایب نبود. (۴) و در تمام جنگ‌ها نقش اول را به عهده

علی بود

که دو مهم را تامین می‌نمود یکی نبرد با دشمن، دیگری حراست از رسول الله

صلی

الله علیه و آله در میدان نبرد.

در اولین جنگ مهم بدر در سال دوم هجری که حدود هفتاد نفر (۵) از سران و

قهرمانان کفار قریش به قتل رسیدند و تا قیامت هواداران کفر را داغدار

نمود، بسیاری از سران کفر به دست علی به هلاکت رسیدند. علی در کشتن

سی و پنج

نفر دخیل بود. (۶) از جمله افرادی که به دست علی به هلاکت رسیدند عتبه

جد

مادری معاویه و ولید بن عتبه دایی معاویه و حنظله بن ابو سفیان برادر

معاویه

می باشد. در هنگامی که معاویه در نامه خود به علی علیه السلام وی را متهم

به

ترس از جنگ کرد، حضرت در جواب معاویه نگاشت: معاویه، آن شمشیری که

با آن جد و

دایی و برادرت را به قتل رساندم هنوز در نزد من است: و عندی السیف الذی

اعضضته

بجدک و خالک و اخیک. (۷).

در جنگ احد که بعد از حمله اول همه مسلمانان فرار کردند و رسول الله

صلی الله

علیه و آله با چند نفر از جمله علی بن ابی طالب تنها ماندند. بیش از ده نفر از

کفار از جمله پرچمدار آنان طلحه بن ابی طلحه و فرزندش ابا سعید و

برادرانش

خالد و مخد به دست علی کشته شدند. (۸) وی وقتی به میدان آمد خطاب به

لشکر

اسلام گفت: شما معتقدید که هر کس را شمشیر شما بکشد به آتش می‌رود و هر کس را

شمشیر ما بکشد به بهشت وارد می‌شود آیا کسی جرات مبارزه با من را دارد. آنگاه

علی علیه السلام به میدان آمد و در درگیری شدید وی را به قتل رساند و پرچم و

پرچمدار کفر را سرنگون نمود. (۹).

در هنگام فرار مسلمانان از جبهه که رسول الله صلی الله علیه و آله و علی و چند نفر دیگر در میدان احد تنها ماندند، مجاهدت و شجاعت امام علیه السلام حماسه آفرید. در حالی که زخم‌های متعدد بر جان خریده بود (نود جراحت و

زخم (۱۰)

شجاعانه ایستاد از جان رسول الله صلی الله علیه و آله که سخت در خطر بود

حراست کرد. شجاعت علی این ارزش را پدید آورد که هاتف غیبی ندا داد شمشیری

همانند ذو الفقار و جوان مردی همانند علی وجود ندارد: لا سیف الا ذو الفقار و

لا فتی الا علی. (۱۱) شجاعتی و سلحشوری که در حراست از امنیت رسول الله صلی

الله علیه و آله و کیان اسلام به کار گرفته می‌شود این چنین ستایش دارد. در جنگ احزاب در سال پنجم که مدتی طول کشید و خطر به صورت جدی مدینه را تهدید

می‌کرد، قهرمانان و یلانی همانند عمرو بن عبدود و فرزندش و عده دیگر با

شمشیر

علی علیه السلام به هلاکت رسیدند. (۱۲) هنگامی که دلاور عرب «عمرو» از

خندق

عبور کرد احدی جرات مقابله با وی را نداشت. چندین نوبت رسول الله صلی

الله

علیه و آله از اصحاب تقاضا نمود که کدام یک از شما به جنگ عمرو

می‌روید، تنها

علی علیه السلام اعلان آمادگی کرد. (۱۳) و هنگامی که این دو برابر یکدیگر

قرار

گرفتند فرمود: برز الایمان کله مع الشریک (الکفر) کله (۱۴). «تمام ایمان در

برابر

تمام کفر قرار گرفته است.» هنگامی که علی علیه السلام عمرو را از پای در

آورد

در ستایش این شجاعت و شمشیر، رسول الله صلی الله علیه و آله چنین

اظهار

داشتند: لضربه علی خیر من عباده الثقلین. (۱۵) «ارزش ضربت علی از

عبادت دو

طایفه جن و انس برتر است.» که این ارزش به لحاظ این است که ارزش‌های

الهی را

استقرار بخشیده دین را جاوید ساخت.

ارزش این ضربت به لحاظ اهمیت آن است زیرا قبل از فرود آمدن این

شمشیر رسول

الله صلی الله علیه و آله فرمودند کفر در برابر ایمان قرار گرفته است، که

پیروزی علی علیه السلام یعنی پیروزی ایمان و پیروزی عمرو یعنی
پیروزی کفر. این

شمشیر از آن جهت ارزش و ستایش دارد که سردمدار کفر را از پای در
آورده و

اسلام را از خطر رهانیده است. تنها به خاطر خلوص نیت حضرت نیست.
زیرا که امام

در همه رفتارش و در همه شمشیرهایش خلوص داشت، لیکن از هیچ
شمشیری به این

عظمت ستایش نشده است.

این شمشیر دو ویژگی که به آن اشاره شد در بر دارد یکی شجاعت و عظمت
فردی که

توان مقابله، دلاوری مانند عمرو را پیدا کرده است. دیگر این که هدف بزرگی
را

تامین نموده است. شمشیر بر فرق کفر فرود آمده، ریشه کفر را قطع کرده
است. شمشیر

پرچم حق را برافراشته است. ستایش از این شمشیر ستایش از این
ارزش هاست. نه از

کشتن و خونریزی.

در جنگ خیبر که در سال هفتم هجری رخ داد، بعد از این که برخی برای
مقابله با

یهود خیبر رفته، عقب نشینی نمودند. رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمودند: فردا پرچم به دست کسی خواهم داد که فتح و پیروزی به دست او

انجام

خواهد گرفت و خدا و رسول خدا را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست

دارند. کسی که هرگز پشت به جبهه نمی‌کند: «لا عطين الراية غدا رجلا يحب الله

و يحب رسوله و يحبه الله و رسوله كرارا غير فرار.» (۱۶) فردای آن روز همه

منتظر

بودند ببینند این فرد کیست. رسول الله صلی الله علیه و آله علی را صدا

کردند و

پرچم را به دست وی دادند. علی مرحب خیری، سردمدار و قهرمان یهود را به

خاک ذلت

نشانند و خیبر را فتح کرد و یهود عنود را برای همیشه داغدار نمود. علی در

خیبر

با دست‌یابی الهی از جا کنده شد، خود در این باره ابراز می‌دارد: و الله ما

قلعت باب خیبر بقوة جسمانية بل بقوة رحمانية. (۱۷)

این شرح کوتاهی از شجاعت‌های امام علیه السلام در عهد رسول الله صلی

الله

علیه و آله می‌باشد که البته شجاعت حضرت در تمام جنگ‌ها و سختی

جلوه‌گر

است. لیکن به همین مقدار اکتفا می‌شود. اما شرح شجاعت و دلیری حضرت

در زمان

خودش در جنگ با گروه‌های مخالف ناکثین و قاسطین و مارقین در بخش

چهارم خواهد

آمد. با بیان این نکات فرمایش حضرت بهتر آشکار می‌شود که در معرفی

خویش

فرمود: اگر تمام عرب رو در روی من قرار گیرند من هرگز شتبه جنگ نخواهم نمود: لو

تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها. (۱۸)

و یا می فرماید من سینه دلاوران عرب را به خاک نشاندم: انا وضعت فی

الصغر

بکلاکل العرب و کسرت نواجم القرون ربیعاً و مضر. «من در کوچکی

سینه های عرب را

به خاک ذلت نشاندم و بزرگان ربیعاً و مضر را شکستم.» منظور

از «مضر» بزرگان قبایل

عرب در جنگ های عهد رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد. و منظور از

ربیع

بزرگان قبایل در جنگ های جمل و صفین و نهروان است. (۱۹)

شجاعت و سلحشوری علی آن مقدار آشکار بود که خفاشان پست و دشمنان

کینه توز و

حیله گرش هم توان پنهان آن را نداشتند! هم آنان که همانند روبه از مقابل

شیر

فرار می کردند، که این اعتراف عمرو عاص است که می گوید: هیچ گاه کسی را

که از

برابر علی می هراسد و فرار می کند نتوان نکوهش کرد و نیز همین حیله گر

وقتی

خبر شهادت امام را می خواست در نزد معاویه مطرح کند گفت: آن شیری که

دستان

خویش را در عراق گسترده بود جانش به سر آمد: ان الاسد المفترش ذار عيه
بالعراق

لاقی شعوبه. معاویه بعد از شنیدن خبر گفت: به خرگوش‌ها بگویند که بدون
هراس و

خطر در هر جا هستند بچرند. (۲۰) همان که اعتراف کرد: ما با این که در کنار

علی

بودیم (در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله) از هیبت علی جرات سخن گفتن

و

نگاه کردن به صورت او را نداشتیم! (۲۱) که الفضل ما شهد به العدو. فضیلت

و

عظمت آنگاه آشکارتر است که دشمن نیز اعتراف کند.

منابع و معاخذ :

۱. بحار، ج ۲۰، ص ۵۴.
 ۲. همان، ج ۳۹، ص ۲.
 ۳. توبه، ۱۲.
 ۴. اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۰۵.
 ۵. سيره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۷۰.
 ۶. بحار، ج ۴۱، ص ۶۵.
 ۷. نهج البلاغه ابن ميثم، ج ۲، ص ۴۷۶.
 ۸. بحار، ج ۴۱، ص ۶۶.
 ۹. همان، ص ۸۲.
 ۱۰. همان، ج ۲۰، ص ۵۴.
 ۱۱. همان.
 ۱۲. بحار، ج ۴۱، ص ۶۶.
 ۱۳. همان، ج ۲۰، ص ۲۰۳.
 ۱۴. همان، ص ۲۱۵، و ج ۳۹، ص ۱.
 ۱۵. همان، ج ۳۹، ص ۲.
 ۱۶. بحار، ج ۲۱، ص ۳. اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۰۷.
 ۱۷. بحار، ج ۲۱، ص ۲۱.
 ۱۸. نهج البلاغه، نامه ۴۵، ص ۴۱۸، بحار، ج ۴۱، ص ۶۸.
 ۱۹. نهج البلاغه ابن ميثم، ج ۲، ص ۲۷۳.
 ۲۰. بحار، ج ۴۱، ص ۶۹.
 ۲۱. همان، ص ۱۲۰.
- امام علی (ع) الگوی زندگی صفحه ۶۴
-

حبیب الله احمدی

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com